

فہرست مطالب

فارسی مقالہ

معرفی و بررسی انتقادی متون آموزش فارسی در پاکستان / ڈاکٹر محمد ناصر، ہماگل... ۵

اردو مقالات

جمع عثمانی اور مستشرقین / ڈاکٹر حافظ محمود اختر..... ۳۳

زبانوں میں اخذ و قبول کی خصوصیت: ایک جائزہ / ڈاکٹر حفصہ نسرین..... ۷۵

انگریزی مقالہ

* Promotion of Islamic literature in Kashmir/ Dr. Kh. Zahid Aziz 05

معرفی و بررسی انتقادی متون آموزش فارسی در پاکستان

ڈاکٹر محمد ناصر ☆

ہماگل ☆ ☆

Abstract:

It is now well over thousand years when Persian language and literature mesmerised the people of Sub-Continent. It is also an open secret that all oriental languages in general and Persian in particular are facing unprecedented awkward situation in present circumstances. the 21st century is better known as the age of computer technology and people have changed their preferences. It is quite unfortunate that we are losing our moral values and social ethics. It must be acknowledged that we have not chalked out any programme to face the dilemma. In this article, the texts available in Pakistan to learn Persian language have been introduced and critically evaluated and some valuable suggestions have also been rendered.

Key Words: Persian Language, Available Texts, Itroudction, Evaluation, Suggestions.

۱. فارسی و پاکستان:

۱.۱. پیشینہ:

پیوند مهر و دوستی در میان زبان فارسی و شبه قارہ کهنہ، ژرف و شکست ناپذیر است. حتیٰ در دوران پیش از اسلام در میان ایران و شبه قارہ

☆ ایسوسی ایٹ پروفیسر، شعبہ فارسی، جامعہ پنجاب، لاہور

☆ ☆ لیکچرر فارسی، گورنمنٹ کالج برائے خواتین، باغبانپورہ، لاہور

روابط دوستانه ای برقرار بود. (یمین خان، صص ۲۱ الی ۲۶) اما پس از ورود اسلام در شبه قاره چنین روابط گسترده تر شد. در دوران حملات سلطان محمود غزنوی (دوران حکومت: ۳۸۷ الی ۴۲۱ق) و پس از آن عده زیادی از صوفیان، عارفان و بازرگانان مسلمان وارد شبه قاره شدند که اغلبشان فارسی زبان بودند. پس می توان گفت که فارسی در گسترش اسلام در شبه قاره نقش اصلی و اساسی را ایفا نمود، و می شود ادعا کرد که مردم شبه قاره توسط زبان فارسی با دین اسلام آشنا شدند، و اگر عارفان فارسی زبان وارد شبه قاره نمی شدند، چلچراغ دین مبین در تیرگی کفر فروخته نمی شد، و در ۱۹۴۷م کشوری به نام جمهوری اسلامی پاکستان به وجود نمی آمد.

۱.۲ ریشه گذاری فارسی در شبه قاره:

در نیمه دوم قرن پنجم هجری قمری، اندکی پس از حملات محمود غزنوی (درگذشت: ۴۲۱ق)، سید علی بن عثمان هجویری (درگذشت: ۴۶۵ق) نخستین کتاب عرفان و تصوف به زبان فارسی را به نام "کشف المحجوب" در شهر لاهور به سلک نگارش در آورد که حتی پس گذشت هزار سال مهمترین منبع و مرجع عرفان اسلامی و تصوف ایرانی به شمار می آید. (هجویری، به اهتمام محمود عابدی، ۱۳۸۳ش)

از قرن پنجم هجری به بعد، شبه قاره بویژه منطقه ای که امروز پاکستان نامیده می شود، مهد اصلی زبان و ادب فارسی قرار گشت. در دوران غزنوی (قرن پنجم هجری) صاحبان قلم توسط فارسی عواطف قلبی و احساسات درونی خود را ابراز می کردند، و در دوره های بعدی این سنت ادامه پیدا کرد. ابو عبدالله النکتی نخستین شاعر بومی فارسی بود. (صفا، ص ۶۰۰) بلوچستان، ایالت پهناور پاکستان، این افتخار را دارد که رابعه بنت کعب قزداری، نخستین

شاعره تاریخ ادب فارسی، متعلق به قزدار، یکی از شهرستان های این ایالت بود. (پیشین، ص ۲۲۹) در دوره غزنوی شاعران بزرگی مانند مسعود سعد سلمان (۲۳۸ الی ۵۱۵ ق) و ابوالفرج رونی (درگذشت: ۲۸۲ ق) اشعار نغزی سرودند. (ریپکا، یان، ترجمه کیخسرو کشاورزی، صص ۳۰۱ الی ۳۰۳)

۱.۳ دوران تحول و ارتقا:

هفت قرن آینده برای گسترش و ترویج شعر و ادب فارسی در شبه قاره بسیار ثمربار و فوق العاده مهم بود. فارسی نه تنها به عنوان زبان درباری و رسمی بلکه به عنوان پاسدار فرهنگ ایرانی و تمدن اسلامی جایگاه ویژه ای به خود اختصاص داد (نفیسی، ۱۳۲۲ ش) و مسلمانان همراه با زبان شیرین فارسی، فرهنگ پُربار و غنی ایرانی را نیز با قلب باز و دلگرمی پذیرفتند، و برآستی مسحور و مغلوب فارسی گشتند. جالب است که ایشان همان دینی را پذیرفتند که صوفیان و عارفان فارسی زبان با همراشان به این سرزمین آورده بودند، و همان فرهنگ را ورزیدند که در کنار فارسی و دین اسلام وارد این منطقه شده بود. (شیمیل، آنه ماری، ترجمه یعقوب آژند، ۱۳۷۳ ش)

پس از فروپاشی امپراتوری غزنویان نخست در ایران و افغانستان و سپس نیز از اهمیت فارسی هیچ کاسته نشد. (اکرام، ۱۹۸۲ م) در دوره سلاطین سخنوران بزرگی مانند خسرو دهلوی (۲۵۱ الی ۷۲۵ ق)، حسن سجزی (۶۵۲ الی ۷۰۷ ق) و دیگران مشعل فروزان ادب فارسی را نورافشان نگه داشتند. اما کمالی که در دوران باشکوه تیموریان هندی (۹۳۲ ق/ ۱۵۲۶ م الی ۱۸۵۷ م) نصیب زبان و ادب فارسی شد، بدون هیچ شک و تردید بمانند و بینظیر است.

۱.۴ دوران طلایی:

وطن اصلی ظهیر الدین بابر (دوران حکومت: ۹۳۲ الی ۹۳۷ ق)،

بنیانگذار امپراتوری تیموریان ہندی در شبہ قارہ، فرغانہ (ازبکستان فعلی) بود۔ اما با وجود این، در دوران تیموریان ہندی فارسی جایگاہ زبان رسمی و درباری را حفظ کرد، و پادشاہان تیموری در سرپرستی و تشویق شعر و سخن از پادشاہان معاصر صفوی گامی جلوتر نہادند، و ہزاران ہزار ارباب قلم، اہل دانش و حکمت، سخنوران و سخن سنجان و شاعران و نویسندگان از ایران بہ شبہ قارہ مہاجرت نمودند۔ فہرست چنین شاعران و ادیبان بسیار طولانی است کہ گلچین معانی در کتاب مبسوط و پُرازش خود بہ نام ”کاروان ہند“ بہ ذکر آنہا پرداختہ است۔ (گلچین معانی، ۱۳۷۳ ش) در این دوران فارسی نہ تنہا جایگاہ زبان رسمی و درباری داشت بلکہ زبان طبقہ اشرافیہ نیز بود، و خانوادہ ہای باسواد بہ این زبان تکلم و بہ آن افتخار می کردند۔

در این زمان دانشمندان ایرانی بر منصب وزارت نایل آمدند، فرہنگ ناب ایرانی در این خاک ریشہ گرفت و تمدن اسلامی در خمیرمایہ شبہ قارہ شامل شد۔ برای گسترش و توسعہ فارسی و تشویق از دانشمندان ایرانی اقدامات شایانی بہ عمل آمد؛ و در واقع فرہنگ ایرانی، تمدن ہندی را تحت الشعاع قرار داد، و زبان فارسی نہ تنہا مسلمانان بلکہ ہندوان و سیکہا را نیز مسحور ساخت، و آنہا برای کسب معاش بہ یادگیری و آموزش فارسی پرداختند۔ در این زمینہ کتابی بہ نام ”سہم ہندوان در ادب فارسی“، پژوهش پُرازش شاد روان استاد دکتر سید عبداللہ اطلاعات مہمی را در اختیار خوانندگان می گذارد۔

۱.۵ دوران انحطاط:

تاریخ بیش از ہزار سالہ شبہ قارہ نشان می دہد کہ عروج و زوال اسلام و فارسی در این منطقہ بہ ہمدیگر مربوط و مشروط بودہ است۔ در زمانی کہ مسلمانان روی کار بودند، فارسی نیز رونق و رواج داشت، اما ہنگامی کہ

مسلمانان دچار زوال شدند، کم کم از اهمیت فارسی کاسته شد، و زبان انگلیسی جایگاه آن را به خود اختصاص داد، و سرانجام در ۱۸۵۷م دوران تیموریان به پایان رسید.

۱.۶ پیوند اردو و فارسی و نقش اقبال لاهوری:

در این دوران مسلمانان نه تنها از فارسی فاصله گرفتند بلکه بنا بر از دست دادن قدرت و ثروت، عشق و علاقه دانش آموزی نیز در جامعه آنها کاسته شد، و در نتیجه بیسوادی و دوری از دانش و بینش و افزون بر آن علوم دینی و دنیوی، فقر فرهنگی نصیب شان گردید. در چنین اوضاع و خیم خداوند متعال مسئولیت روشن نگهداشتن شمع فارسی را به اقبال لاهوری (۱۸۷۷ الی ۱۹۳۸م) سپرد. جای شگفتی است که این شاعر و فیلسوف که هیچگاه به ایران مسافرت نکرده، بیش از نه هزار بیت به فارسی ناب و سره سروده (اقبال، کلیات فارسی، ۱۹۹۰م) که واقعاً اعجاز گونه است. دیوان اشعار اردوی وی مشتمل بر شش هزار بیت است. (اقبال، کلیات اردو، ۱۹۹۰م) بر اساس رهنمود های اقبال و فرهنگ اصیل اسلامی که صوفیان و عارفان فارسی زبان به نیاگان ما عطا کرده بودند، محمد علی جناح، رهبر کبیر مسلمانان شبه قاره، در ۱۹۴۷م، کشور جمهوری اسلامی پاکستان را بنیان گذاشت.

۲. فارسی در پاکستان:

پس از استقلال پاکستان اردو نه فقط به عنوان زبان ملی بلکه تنها زبان رابطه ای میان مردم عامه شناخته شد. در مورد پیوند اردو و فارسی بسیار می توان صحبت طولانی کرد که در این مقاله مجال آن نیست. ارباب علم و دانش از

اهمیت فارسی در راه توسعه و ترویج اردو بخوبی آگاہ بودند و از همان ابتدا فارسی به عنوان یک درس اختیاری در دبیرستان ها تدریس می شد و از طریق یاد گیری فارسی، بچه ها زبان اردو را نیز فرا می گرفتند. اما در نتیجه تحولات سیاسی در حدود ربع قرن پیش درس فارسی از دبیرستان ها عملاً حذف شد که در واقع منجر به ضرر جبران ناپذیر به زبان و ادب اردو تمام شد.

اهمیت یاد گیری فارسی برای ما پاکستانی ها میرهن و روشن است، و در حال حاضر برای آموزش زبان فارسی چندین کتاب در دست است که معرفی و بررسی انتقادی آنها موضوع اصلی این مقاله است. کتابهای آموزش فارسی را می توان به دو گروه زیر تقسیم کرد:

. کتاب های آموزش فارسی نگاشته استادان پاکستانی

. کتاب های آموزش فارسی نگاشته استادان ایرانی

۳. کتاب های آموزش فارسی، نگاشته استادان پاکستانی :

کتاب های آموزش فارسی، نوشته استادان پاکستانی را می توان باز هم به دو گروه زیر تقسیم کرد:

. کتاب های متون درسی برای دانش آموزان و دانشجویان

. کتاب های آموزش فارسی برای علاقه مندان زبان و ادب فارسی

۳.۱ کتاب های متون درسی برای دانش آموزان و دانشجویان:

۳.۱.۱ متون درسی دوره راهنمایی :

در دوره ابتدایی انگلیسی تنها زبان خارجی است که به کودکان تدریس می شود و تدریس و آموزش زبان فارسی از سال اول راهنمایی آغاز می شود. بیش از سه دهه می گذرد که در دوره راهنمایی کتاب های زیر رایج است:

. فارسی برای کلاس ششم (اول راهنمایی) مرتبه دکتر آغا یمین، میرزا

هادی علی بیگ، منظور حسین شاه و دکتر ممتاز غفور
. فارسی برای کلاس هفتم (دوم راهنمایی) مرتبه دکتر بشیر حسین،
میرزا هادی علی بیگ و نصیر شادانی
. فارسی برای کلاس هشتم (سوم راهنمایی) مرتبه شجاعت حسین
بنخاری، میرزا هادی علی بیگ و دکتر آفتاب اصغر
اگر کتاب های مزبور را از نظر علمی مورد نقد قرار دهیم، نکات زیر به
چشم می خورد:

. این کتابها بیش از سی سال پیش نوشته شد.
. با وجود بازنگری هیچگونه تغییر اساسی در متن صورت نگرفته است.
. برای نشان دادن مشترکات اردو و فارسی تلاش نشده است.
. از خط و املا فارسی امروزه رعایت نشده است.
. از روش تدریس کهنه و متروک استفاده شده است.
. واژگان متروک تقریباً در هر صفحه به چشم می خورد.
. از کتابهای درسی دوره ابتدایی و دوره راهنمایی چاپ ایران کماحقه
استفاده نشده است.
. تلاش مرتبین و مؤلفین محترم بر آن است که دانش آموز با فارسی
کلاسیک آشنا شود.

. هدف اصلی کتابهای درسی آموزش زبان امروزی نیست.
. جالب است که کودکان در دوره راهنمایی آثاری از شاعران بزرگی
همچون سنایی غزنوی، فریدالدین عطار نیشاپوری، سعدی شیرازی، جلال الدین
مولوی، عبد الرحمان جامی، پروین اعتصامی، ایرج میرزا، ملک الشعراء بهار،

علامه اقبال لاهوری، جواد حجت، حبیب یغمایی، نسیم شمال و حتی چند شاعر غیر معروف را ہم می خوانند.

. افزون بر آن، مؤلفین محترم برای دانش افزایی کودکان اقتباساتی از کتابهای ارزشمند ای از جمله سیاست نامه (از نظام الملک توسی)، اخلاق جلالی (از ملا جلال الدین دوانی)، اخلاق محسنی (از محمد بن حسین واعظ کاشفی)، مجمل التواریخ والقصص (از نویسنده ناشناخته ای)، کیمیای سعادت (از امام محمد غزالی)، گلستان (از سعدی شیرازی)، بهارستان (از عبدالرحمن جامی) و غیرهم را نیز شامل متن فرموده اند.

. بیش از سی سال می گذرد و انتظار داریم که کودکان ما توسط چنین کتابها زبان فارسی را یاد می گیرند.

۳.۱.۲ متون درسی دوره متوسطه:

در دوره متوسطه، از ربع قرن اخیر، کتابهای زیر تدریس می شود:

. ادب فارسی، برای کلاس نهم و دهم، مرتبه محمد خان کلیم، نوازش

علی شیخ، دکتر خالده آفتاب و دکتر معین نظامی

بررسی کتاب یاد شده نشان می دهد:

. نویسندگان و مؤلفان محترم این حُسن اعتقاد را دارند که دانش آموز

پس از خواندن سه کتاب اولیه وارد صحنه شده است، او دستور فارسی را کاملاً

خوانده و حالا تنها نیاز به تمرین دارد. در حالی که اغلب دانش آموزان اولین بار

در دوره متوسطه رشته فارسی را انتخاب می کنند.

. اشعاری از بزرگان ادب همچون نظامی گنجوی، سعدی شیرازی،

عبدالرحمان جامی، پروین اعتصامی، اقبال لاهوری، ابوالقاسم حالت، یحیی

دولت آبادی، محمد حسین بهجتی و عباس یمینی شریف کتاب را از نظر شعر

کلاسیک و حتی معاصر غنی می سازند، اما بر مشکل و دشواری دانش آموزان نیز می افزایند.

. گزیده هایی از مناجات خواجه عبدالله انصاری، تذکره الاولیاء (از فریدالدین عطار)، کیمیای سعادت (از امام محمد غزالی) و گلستان (از سعدی شیرازی) باز هم به کتاب رنگ کلاسیک می بخشد.

. اما از نظر انتخاب شعر و گزیده های منشور این کتاب به مراتب بهتر از کتاب های دوره راهنمایی است و شامل چندین مکالمه و گفت و شنود است که دانش آموز را تا حدودی با فارسی امروزه آشنا می سازد.

۳.۱.۳ متون درسی دوره پیش دانشگاهی:

در دوره پیش دانشگاهی کتابهای زیر تدریس می شود:

. فارسی برای کلاس یازدهم، نوشته نوازش علی شیخ، محمد کلیم

خان، دکتر خالده آفتاب و دکتر معین نظامی

. فارسی برای کلاس دوازدهم، نوشته نوازش علی شیخ، محمد کلیم

خان، دکتر خالده آفتاب و دکتر معین نظامی

باز هم با روش و منوال قبلی روبرو می شویم. این هر دو کتاب را دنباله

کتاب های دوره متوسطه باید دانست. بررسی علمی نکات زیر را روشن می سازد:

. شعر و نثر کلاسیک بیشتر مورد توجه قرار گرفته است.

. اشعاری از فرخی سیستانی، مسعود سعد سلمان، نظامی گنجوی،

جلال الدین مولوی، سعدی شیرازی، امیر خسرو دهلوی، حافظ شیرازی، ملک

الشعراء بهار، ایرج میرزا، اقبال لاهوری، بدیع الزمان فروزانفر، نیما یوشیج و

سیمین بهبهانی شامل کتاب کلاس یازدهم (سال اول پیش دانشگاهی) است.

. گزیده هایی از کشف المحجوب (از سید علی هجویری)، کیمیای سعادت (از امام محمد غزالی)، جوامع الحکایات (از سدید الدین محمد عوفی)، فوائد الفواد (از حسن سجزی)، طوطی نامه (از ضیاء الدین نخشی)، بهارستان (از عبد الرحمن جامی) و توزک جهانگیری (از نور الدین جهانگیر) رنگ و بوی کلاسیک به کتاب یازدهم می بخشد.

. اشعاری از استادانی مانند رودکی سمرقندی، فردوسی توسی، ناصر خسرو قبادیانی، ابوسعید ابو الخیر، سعدی شیرازی، جلال الدین مولوی، نظیری نیشاپوری، غالب دهلوی، غنیمت کنجاهی، اقبال لاهوری و فریدون مشیری شامل کتاب کلاس دوازدهم (سال دوم پیش دانشگاهی) است.

. در کتاب دوازدهم گزیده هایی از اسرار التوحید (از محمد بن منور میهنی)، تاریخ بیهقی (از ابوالفضل بیهقی)، قابوس نامه (از عنصر المعالی کیکاؤس)، نامه هایی (از عین القضاة همدانی)، تذکرة الاولیاء (از فرید الدین عطار)، گلستان (از سعدی شیرازی) و لطائف الطوائف (از علی بن حسین واعظ کاشفی) دانش آموزان را در یادگیری نثر کلاسیک یاری می کنند.

. البته در همین کتاب گزیده ای از خسی در میقات (از جلال آل احمد) و مارگیر (از محمد حجازی) روزه ای است کوچک به سوی نثر معاصر. شایسته تقدیر است که در این کتابها اولین بار ذکر از شعر جدید در میان آمده است.

. به طور مجموعی حال و هوای این هر دو کتاب به مراتب بهتر از سایر کتابهای قبلی است.

. چندین مکالمه و گفت و شنود به فارسی محاوره ای سزاوار قدردانی است.

۳.۱.۴ متون درسی دانشگاهی (کارشناسی):

نظام آموزشی پاکستان در مقایسه با نظام آموزشی جمهوری اسلامی ایران بسیار متفاوت است. در اینجا دانشجوی کارشناسی ادبیات می تواند فارسی انتخابی (صد نمره ای) یا فارسی اختیاری (دویست نمره ای) را به عنوان درس بگیرد.

الف) فارسی انتخابی: کتاب زیر از چهار دهه گذشته تدریس می شود:

. گلزار ادب، مرتبه مقبول بیگ بدخشانی و دکتر سید محمد اکرم

کتاب یاد شده شامل دو بخش است. بخش اول مشتمل بر بیست حکایت از باب اول گلستان سعدی (در سیرت پادشاهان) و بخش دوم دارای شانزده شعر کوتاه از دفتر پیام مشرق سروده علامه اقبال لاهوری است. "گلزار ادب" را می توان گزیده گلستان و پیام مشرق نامید. این کتاب طرفداران زیادی دارد، شگفت آور است که هر سال در حدود صد هزار دانشجو این درس را انتخاب می کنند و از این رو در چهل سال گذشته هیچکس حوصله نداشته است این کتاب را باز نگری کند.

ب) فارسی اختیاری مشتمل بر دو کتاب زیر است:

. گنج دانش؛ مرتبه دکتر عبدالشکور احسن، فیروز الدین رازی، عبد الغنی

. گنج ادب؛ مرتبه دکتر محمد باقر، مرزا مقبول بیگ بدخشانی، دکتر

ظهور الدین احمد

در هر دو کتاب یاد شده، تاکید بر متون کلاسیک فارسی است.

. گنج دانش مشتمل بر دو بخش است، بخش نثر و بخش شعر.

. در بخش نثر گزیده هایی از مجمع النوادر یا چهار مقاله (از نظامی

عروضی سمرقندی)، رقعات عالمگیری (از اورنگزیب عالمگیر) و دو تا داستان

کوتاه از جمله داؤد کوژ پشت (از صادق هدایت) و مجلس عیادت (از میر

محمد حجازی) شامل است.

. همچنین اشعاری از فردوسی توسی، سعدی شیرازی، عراقی همدانی، قانعی شیرازی، ایرج میرزا و پروین اعتصامی بخش شعر را تشکیل می دهد. گنج ادب نیز مشتمل بر بخش نثر و بخش شعر است.

. در بخش نثر گزیده هایی از سیاست نامه (از نظام الملک توسی)، راحت الصدور و آیت السرور (از ابو بکر راوندی)، اخلاق الاشراف (از عبید زاکانی)، اخلاق جلالی (از ملا جلال الدین دوانی)، عیار دانش، آیین اکبری، مکاتبات (هر سه کتاب از ابوالفضل علامی) و افزون بر متون کلاسیک، داستان کوتاهی از سید محمد علی جمالزاده (ثواب یا گناه) نیز شامل کتاب است. اشعاری از بابا طاهر عریان، جلال الدین مولوی، خاقانی شروانی، حافظ شیرازی، نظیری نیشاپوری، غالب دهلوی، اقبال لاهوری و ملک الشعراء بهار بخش شعر را تشکیل می دهد.

. در هر دو کتاب هیچ مکالمه ای یا گفتگوی روزمره ای شامل نیست. هر دو کتاب برای یاد گرفتن زبان فارسی امروزه هیچ کمک نمی کند. انتخاب از ادبیات کلاسیک و معاصر مؤثر و جالب نیست. بنا بر عللی در چهل سال اخیر هیچ باز نگری به عمل نیامده است. متون دقیق و دشوار باعث شده که تعداد دانشجویان در مقطع کارشناسی هر سال کاهش می یابد.

۳.۱.۵ متون درسی دانشگاهی (کارشناسی ارشد، پیش دکتری و دکتری): جالب است که در پاکستان برای دانشجویان کارشناسی ارشد، پیش دکتری و دکتری زبان و ادب فارسی هیچ کتاب چاپ نمی شود و دانشجویان از زیراکس و فتوکپی استفاده می کنند.

۳.۲ کتاب های آموزشی برای علاقه مندان زبان فارسی:

کتابهای آموزشی برای علاقه مندان زبان فارسی را که در دست است، می توان در دو گروه زیر تقسیم کرد:

. کتابهای آموزش زبان فارسی

. کتابهای دستور زبان فارسی و کمک درسی

که در ذیل مورد بررسی قرار می گیرد:

۳.۲.۱ کتاب های آموزش زبان فارسی:

۳.۲.۱.۱ گلشن فارسی:

تألیف دکتر سبط حسن رضوی و دکتر علی رضا نقوی است. هر دو استاد بزرگوار فارغ التحصیل دانشگاه تهران هستند و در راه ترویج و توسعه زبان فارسی خدمات شایانی انجام داده و آثار گران بهایی به جای گذاشته اند. گلشن فارسی کتابی است دو جلدی و چندین بار توسط رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد به چاپ رسیده است. جلد اول ۱۷۰ صفحه و جلد دوم ۱۴۰ صفحه دارد. هر جلد مشتمل بر بیست درس است. گلشن فارسی بنا بر دلایلی موفق ترین اثر آموزش زبان فارسی در پاکستان محسوب می شود.

۳.۲.۱.۲ آموزش فارسی:

خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور در نیم قرن اخیر در راه توسعه و گسترش فارسی نقش اصلی و اساسی را ایفا نموده است. تلاشهای این نمایندگی برای ترویج زبان فارسی و گسترش فرهنگ ناب ایرانی اسلامی شایسته قدردانی و ستودنی است. خانم ثمینه عارفه، کارمند دیرینه خانه فرهنگ ایران در لاهور کتاب ارزشمندی مشتمل بر سه جلد (مقدماتی ۱، مقدماتی ۲ و متوسطه ۱) را تألیف کرده است. کتاب مزبور را می توان در میان بهترین متون

جای داد که برای آموزش فارسی به اردو زبانان به سلک نگارش در آمده اند. در چند سال اخیر صدها نفر از این اثر پُرازش استفاده کرده اند. اگر چه کتاب خالی از اشتباه ها و اغلاط نیست اما امید می رود که در چاپهای آینده، پس از تجدید نظر، اشتباهات برطرف خواهد شد.

۳.۲.۱.۳ آموزگار فارسی:

تالیف حضور احمد سلیم، استاد زبان و ادب فارسی در دانشگاه سند، است. این کتاب ۱۴۲ صفحه ای مشتمل بر دو بخش است. بخش اول دارای چهل درس در باره دستور زبان فارسی است. مکالمه ها و گفت و شنود های روزمره و محاوره ای، ضرب الامثال، ترجمه عبارات و جمله های متفرق و غیرهم محتویات ده درس بخش دوم را تشکیل می دهد. در بخش دوم، در پایان هر درس ابیاتی از شاعران ممتاز فارسی نیز آمده است، و دانش آموز زبان را به سوی ادبیات غنی و پُربار فارسی می کشاند. در پایان کتاب، لغت نامه مشکلات زبانی دانش آموز را تا حدودی برطرف می کند. به طور مجموعی آموزگار فارسی در میان کتابهای آموزشی فارسی در پاکستان از جایگاه ویژه ای برخوردار است و چندین بار منتشر شده است.

۳.۲.۱.۴ خود آموز فارسی:

تألیف فیروز الدین رازی است. این کتاب دو جلدی اگر چه در حدود چهل سال پیش نوشته شد و بشدت نیاز به تجدید نظر کلی دارد، اما باز هم از مهمترین کتابهایی است که در راه آموزش فارسی نقش اساسی را ایفا کرده اند. جلد اول مشتمل بر ۵۴۰ صفحه و جلد دوم مشتمل بر ۴۶۴ صفحه است. جلد اول مشتمل بر انشا نویسی، مقاله نویسی، نامه نویسی، مکالمه ها، لطایف و حکایات و دستور زبان فارسی است. جلد دوم در واقع حکم جلد اول را دارد، و مشتمل بر مسایل و مباحث دستوری و اصول ترجمه از اردو به فارسی و

برعکس، تمارین ترجمه، لغت نامه، مصادر ساده و مرکب و ضرب الامثال است.

۳.۲.۱.۵ مکالمه روز مره فارسی:

تألیف دکتر محمد حسین تسبیحی، دانشمند و پژوهشگر ایرانی، مشتمل بر ۹۲ صفحه و چهل و یک مکالمه است. استاد تسبیحی بیش از سی سال در پاکستان بسر بُرد، بنا بر این کتاب او را در فهرست نوشته های استادان پاکستانی شامل کرده ایم. او از نیازهای دانش آموزان و علاقه مندان پاکستانی بخوبی آگاه بود. او در این اثر کلمات و اصطلاحات روزمره فارسی به کار برده و این رساله برای کسانی که به ایران مسافرت می کنند، بسیار سودمند است.

۳.۲.۱.۶ فارسی امروز:

تألیف آقای عبدالحمید عرفانی، مشتمل بر ۳۳۶ صفحه و چهار بخش است. در بخش اول مکالمه های روزمره، در بخش دوم شوخیها و خنده ها، در بخش سوم داستانهای کودکان و در بخش چهارم معرفی آثار تاریخی و ادبی شامل است. در پایان کتاب فرهنگ نامه نیز آمده است.

۳.۲.۲ کتابهای دستور زبان فارسی و کمک درسی:

۳.۲.۲.۱ فارسی:

تألیف مشترک دکتر سید سبط حسن رضوی، دکتر محمد ریاض، دکتر علی رضا نقوی و دکتر محمد صدیق خان شبلی است. این کتاب برای دانشجویان دوره پیش دانشگاهی دانشگاه آزاد علامه اقبال اسلام آباد نوشته شد و مشتمل بر ۳۰۰ صفحه و هیجده درس است. دوازده درس درباره دستور زبان و فارسی گفتاری، و شش درس مشتمل برگزیده های منظوم و منثور است. در پایان هر درس ترجمه اردوی لغات دشوار و تمرینها آمده است. برای استفاده در آزمایشگاه زبان، نوارهای صوتی این کتاب نیز تولید شده و برای فراگرفتن زبان معیار بسیار مفید است.

۳.۲.۲.۲ بهار گلشن فارسی:

تألیف زاهده ناز، مشتمل بر بیست درس است. تلاش نویسنده بر آن

است که خواننده را با لغات جدید فارسی آشنا کند. بهار گلشن فارسی در واقع مشتمل است بر چند تا مکالمه، گفت و شنود، مصادر و مضارع، شمارش و لغات امروزه، فصل های سال، تقویم ایرانی، ماههای شمسی و غیرهم، و برای دانش آموزان دوره راهنمایی و متوسطه مفید است.

۳.۲.۲.۳ جدید فارسی گرامر (دستور جدید فارسی):

تألیف محمد نذیر رانجها است. این کتاب ۱۸۳ صفحه ای مشتمل بر بیست و چهار درس است. آشنایی با دستور زبان فارسی، اصطلاحات نظم، روش ترجمه از اردو به فارسی، ضرب الامثال و مصادر فارسی همراه با ترجمه اردو محتویات کتاب را تشکیل می دهد.

۳.۲.۲.۴ جدید کلید مصادر:

تألیف سیده دکتر فلیحه زهرا کاظمی و سیده ناهید زهرا کاظمی است. این کتاب ۱۵۲ صفحه ای مشتمل بر مصادر ساده و مرکب با ترجمه اردو و انگلیسی، افعال، اسم، ضمیر، مرکبات، اعداد، مترادفات، متضاد، تذکیر و تأنیث و لغت نامه است. مؤلفین تلاش کرده اند برای روشن ساختن مسایل دستوری از زبان انگلیسی نیز کمک بگیرند، و در واقع برای دانش آموزان کم سواد مشکلات بیشتری ایجاد کرده اند.

۳.۲.۲.۵ دستور زبان فارسی:

تألیف دکتر محمد سرفراز ظفر است و درباره دستور زبان فارسی با اختصار صحبت شده و در پایان هر درس تمرین نیز آمده است.

۳.۲.۲.۶ رهبر فارسی:

تألیف مشتاق احمد چرتهاولی، مشتمل بر ۲۸ صفحه است. این رساله مختصری مباحث دستور زبان را در بر دارد و مشتمل بر ۲۴ درس است. در پایان هر درس تمرین نیز آمده و چند تا مکالمه و لغت نامه نیز درج است.

۳.۲.۲.۷ عزیز آسان فارسی گرامر (دستور آسان فارسی):

تألیف کشور اصغر، رسالہ ای است مختصر مشتمل بر فقط ۶۰ صفحہ۔
این رسالہ را می توان مصدر نامہ و دستور مختصر فارسی نیز نامید، و برای مبتدیان فارسی نوشته شدہ است۔

۳.۲.۲.۸ فارسی اردو بول چال (مکالمہ های فارسی . اردو):

تألیف مخدوم صابری، مشتمل بر ۳۴۰ صفحہ و دارای مباحث از جملہ دستور زبان، مصادر سادہ و مرکب، ترجمہ جملہ های متفرق و اقتباسات، ضرب الامثال، مکالمہ ها، روش نامہ نویسی و لغت نامہ است۔

۳.۲.۲.۹ فارسی اردو بول چال (مکالمہ های فارسی . اردو):

تألیف مولانا عبد الغفور، مشتمل بر ۲۰۲ صفحہ و دارای مباحث از جملہ دستور فارسی، مصدر نامہ، اردو لغت نامہ، مکالمہ ها و روش نامہ نویسی است۔

۳.۲.۲.۱۰ کلید دانش:

تألیف محمد شریف و زہرا بتول، رسالہ ای است مشتمل بر ۵۳ صفحہ۔
در واقع آن را می توان مصدر نامہ فارسی نامید۔ البتہ برخی از مطالب دستوری نیز در میان آمدہ است۔

۳.۲.۲.۱۱ مصدر نامہ:

تألیف رشید احمد، رسالہ ای است مشتمل بر ۴۸ صفحہ۔ مؤلف بہ ذکر مصادر سادہ و مرکب و چند تا لغت فارسی اکتفا نمودہ است۔

۳.۲.۲.۱۲ ہمدرد کلید مصادر:

تألیف نثار احمد انصاری، محمد جمیل ظفر و سید عطا الرحمن ہاشمی، رسالہ ای است مشتمل بر ۵۲ صفحہ۔ در این رسالہ مطالبی دربارہ فعل و انواع آن و مصادر فارسی با ترجمہ اردو، تذکیر و تأنیث، مفرد و جمع، مرکبات

و اعداد فارسی با اختصار ذکر شده است.

۳.۲.۲.۱۳ کلید مصادر:

تألیف محمد عبدالله، مشتمل بر ۴۸ صفحه و بیست و چهار درس است. جای شگفتی است که این رساله مختصری را می توان پُر فروش ترین اثر آموزش فارسی در پاکستان قرار داد. شانزده درس دربارهٔ مصادرِ فارسی با ترجمهٔ اردو، مضارع و حاصل مصدر و هشت درس دربارهٔ افعال فارسی است.

۳.۲.۲.۱۴ مصدر نمای فارسی:

تألیف عبدالرشید قاضی، رساله ای است مشتمل بر ۴۱ صفحه. در این رسالهٔ مختصری مصادر فارسی با ترجمهٔ اردو، انگلیسی و عربی و کاربرد فعل آمده است.

۳.۲.۲.۱۵ مصدر نامه و لغت نامهٔ فارسی:

تألیف دکتر محمد سلیم مظهر، دکتر نجم الرشید و دکتر محمد صابر، کتاب مفیدی است برای مبتدیان و دانشجویانی که تازه وارد صحنهٔ فارسی شده باشند. مصادر ساده و مرکب با ترجمهٔ اردو و نیز واژه های مشترک المعانی و مختلف المعانی فارسی و اردو ذکر شده است. اگر چه نخستین چاپ کتاب خالی از اشتباهات و اغلاط نیست، اما امید می رود که در چاپهای آینده، پس از تجدید نظر، اشتباهات برطرف خواهد شد.

۳.۲.۲.۱۶ فارسی گفتاری:

تألیف دکتر محمد سلیم مظهر، دکتر نجم الرشید و دکتر محمد صابر، در واقع دنبالهٔ تألیف قبلی این سه استاد به نام مصدر نامه و لغت نامهٔ فارسی است. فارسی گفتاری مشتمل بر دستور زبان فارسی از جمله اسم، ضمیر و فعل است. در پایان هر درس تمرین آورده شده که بر اهمیت کتاب می افزاید.

۴. کتابهای آموزش فارسی، نوشتهٔ استادان ایرانی:

دولت جمهوری اسلامی ایران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،

استادان و دانشمندان ایرانی در راه توسعه و ترویج زبان فارسی نقش اساسی را ایفا می نمایند و برآستی در سه دهه اخیر خدمات شایانی انجام داده اند. توسط خانه های فرهنگ ایران در پاکستان آثار جدید استادان ایرانی و امکانات نوین برای آموزش فارسی در اختیار استادان، دانشجویان، علاقه مندان و دوستان فارسی قرار می گیرد.

۴.۱ آموزش زبان فارسی (آزفا):

آموزش زبان فارسی (آزفا)، دوره چهار جلدی از دکتر یدالله ثمره مهمترین و موفقترین کتابی است که در حدود دو دهه پیش توسط یک استاد ایرانی در اختیار ما قرار گرفته است، و الآن سالهاست که آزفا در کلاسهای آموزش فارسی خانه های فرهنگ ایران در سراسر پاکستان تدریس می شود. آزفا مخصوصاً برای دانش آموزان پاکستانی نوشته نشده است و در این مورد هم شکی نیست که نیازهای دانش آموزان پاکستانی با نیازهای فارسی آموزان سراسر جهان کاملاً متفاوت است.

۴.۲ درس فارسی (برای فارسی آموزان خارجی):

درس فارسی، برای فارسی آموزان خارجی (دوره مقدماتی) از دکتر تقی پور نامداریان کتابی است مشتمل بر تجربیات شخصی اش که در دوران ماموریت ایشان در کره جنوبی صورت گرفت. این کتاب مانند آزفا، اگر چه با روش بسیار متفاوت، توسط زبان انگلیسی، فارسی را یاد می دهد که برای دانش آموزان و علاقه مندان کم سواد پاکستانی مفید نیست. درس فارسی در تعداد بسیار محدود به پاکستان رسید و متأسفانه هیچگاه در اختیار دانشجویان قرار نگرفت.

۴.۳ آموزش زبان فارسی به اردو زبانان و زبان اردو به فارسی زبانان:

آموزش فارسی به اردو زبانان و زبان اردو به فارسی زبانان، تألیف مهین ناز میر دهقان، اثر مفید و ارزشمندی است، اما این کتاب تخصصی به فارسی

نگارش یافته و هنوز به اردو ترجمه نشده است. زحمات و تلاش و کوشش نویسنده شایسته تقدیر است اما بسیار مفید خواهد بود اگر توسط یک استاد اردو زبان مورد تجدید نظر قرار گیرد، و سپس به اردو برگردانده شود. هنوز این کتاب در دست استادان و متخصصان قرار دارد و به دست دانشجویان نرسیده است.

۵. واقعیت‌های زمینی:

به گفته زبان شناسان اردو، زبان ملی ما، دختر نازنین فارسی است و افزون بر آن در هیچ جای جهان دو زبان با چنین نزدیکی ساختاری وجود ندارند، و به عقیده دانشمندان، اردو زبانان در گفتگوی ادبی خود بیش از شصت درصد از واژه‌های فارسی ناب استفاده می‌کنند.

بررسی علمی پژوهشی متون آموزش فارسی در پاکستان نشان می‌دهد که با وجود گذشت شش دهه از استقلال پاکستان، و سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، و با وجود ادعای صمیمیت و اخلاص برای گسترش فارسی و عشق و علاقه مندی به زبان نیاگان و وسیله پاسداری میراث فرهنگی و دینی و مذهبی، هنوز اقدامات جدی صورت نگرفته است. متون درسی در دبیرستانها، دانشکده‌ها و حتی دانشگاهها، با در نظر داشتن هدف اصلی یعنی آموزش زبان فارسی مرتب نشده است. دانش آموز یا دانشجو با استفاده از کتابهای کمک درسی مفهوم متون کلاسیک را تا حدودی پی می‌برد، در امتحان موفق می‌شود و هیچگاه حتی با وجود دریافت مدرک کارشناسی ارشد و دکتری هم نمی‌تواند به فارسی تکلم کند، روزنامه فارسی بخواند، به فارسی نامه ای بنویسد، یا متونی غیر از مواد درسی را به اردو برگرداند. ممکن است حرفه‌ایم برای خوانندگان محترم تلخ باشد، و دوستان از پذیرفتن آن خودداری کنند، اما به عقیده اینجانب، همین راست است و همین حقیقت.

همچنین از بررسی علمی متون متداول آموزش زبان فارسی برمی آید که ما از کتابهایی استفاده می کنیم که برای ما نوشته نشده است. آرزفا، چنانکه قبلاً اشاره ای شد، موفقترین متن آموزش فارسی در پاکستان محسوب می شود، در طول دو دهه اخیر هزاران نفر این کتاب را سرکلاس در محضر استادان خوانده اند، اما چند نفر دانش آموز پاکستانی با استفاده از این کتاب زبان فارسی را یاد گرفته اند؟ از بررسی آمار می توان نتیجه گیری کرد.

ما در دانشگاهها هنوز صادق هدایت را به عنوان نویسنده معاصر و بهار و پروین را به عنوان شاعر "جدید" می خوانیم. استادان راسخ العقیده ما باور دارند که پس از جامی شعر فارسی خشکیده و شعر معاصر بجز پرت و پلا چیزی نیست، و فارسی ناب همان بود که در سیاست نامه، گلستان، اخلاق جلالی و اخلاق الاشراف به چشم می خورد، و هیچ نیاز نیست که با فارسی قرن بیستم و بیست و یکم رابطه استوار گردد. در چنین اوضاع فارسی را تنها بر اساس عشق و علاقه شخصی می توان یاد گرفت، و گرنه برای استخدام شدن در دانشکده ها و دانشگاهها نیاز به یاد گیری زبان فارسی نداریم.

۶. چه باید کرد:

پاکستان نخستین کشور جهان است که بر اساس یک عقیده و ایدئولوژی روی نقشه جهان پدیدار گشت، و این واقعیت هم از هیچکس پنهان نیست که عقیده ها در خاک ریشه نمی گیرد، بلکه در قلوب و اذهان به وجود می آید، با آب عاطفه و احساس آبیاری می شود، با دانش و بینش می بالد، و با ایثار و قربانی رشد می یابد. پس در این مورد شکی نیست که برای بقا و احیای نظریه پاکستان لازم است برای زنده نگهداشتن میراث نیاگان، کوشا باشیم، و

هیچگاه فراموش نکنیم ملتی که ریشه خود را از خاک گذشته می گسلد، زندگی را از دست می دهد، و درختی که ریشه هایش کنده شود، تا دیر سبز نمی ماند، روی شاخه های بریده، برگها نمی روید و گلها نمی شکوید. چشم پوشی و صرف نظر از چنین واقعیتها ما را در چاه رکود و زوال می اندازد.

چطور می توان میراث فرهنگی را زنده نگهداشت؟! متأسفانه ما از حرکت و عمل دور و از تلاش و جستجو بیگانه ایم. رژیم صیهونیستی را ببینید، آنها نیز ادعای مملکت ایدئولوژیک را دارند، و برای احیای زبان مرده و فراموش شده، تلاشهایشان دارد به ثمر می رسد، و زبان عبرانی الآن در تمام دانشگاههای معتبر و مهم اروپا و آمریکا به مصداق زبان زنده ای تدریس می شود، درحالیکه فارسی زبانی است زنده و پویانده که میکینونها نفر بدان تکلم می

پس از استقلال پاکستان، به دستور قایداعظم محمد علی جناح، رهبر کبیر ما، اردو به عنوان زبان ملی تصویب شد، اما حتی پس از گذشت شش دهه، هنوز نتوانسته ایم اردو را به جای انگلیسی به عنوان زبان رسمی جایگزین کنیم. در قانون اساسی ۱۹۷۳م به ملت نجیب ما قول داده شد که در ظرف فقط ده سال، اردو جایگزین انگلیسی خواهد شد، اما جای تأسف است که با گذشت هر سال ارزش و اهمیت اردو کمتر می شود. جای تأسف و مایه شگفتی است که اندیشمندان دلسوز روی صفحه تلویزیون در مورد جایگاه و اهمیت اردو به زبان انگلیسی اظهار نظر می فرمایند، و اگر اشتباهاً آماده صحبت به اردو شوند، به چنین اردوی انگلیسی آمیز تکلم می کنند که درک آن برای اردو زبان کم سواد امکان پذیر نمی ماند، و ما را به یاد "فارسی شکر است"، اثر جاودانی محمد علی جمالزاده، می اندازد.

بر همه روشن است کہ بدون آشنایی با فارسی ، هیچکس نمی تواند به اردوی صریح تکلم کند، بنویسد یا متوجہ شود. ساختمان ادب اردو بر اساس ادب فارسی استوار است و هیچ جملہ اردو بدون استفاده از کلمات فارسی تکمیل نمی شود.

قبلاً ہم اشارہ شد کہ اقبال لاهوری نگہدار تاریخ فرهنگی و بیانگر آیندہ روشن ماست. بہ عقیدہ خود اقبال تاریخ چراغی است کہ جادہ تاریک آیندہ را برای ما منور می سازد. عشق با شعر اقبال گویا عشق با بیداری، و عقیدت با اقبال گویا عقیدت با فرهنگ و تمدن خویش است. باید در خاطرہ مان باشد کہ آموزش فارسی راہی است کہ بہ آرمانہای اقبال راہنمایی می کند.

براستی قرن بیست و یکم را عصر رأیانہ و زمان فناوری می نامند، اما آیا می توان تاریخ، فرهنگ، تمدن، اخلاق سازی، مردم سالاری و آدمیت را از خاطر زدود؟ ہمہ قبول دارند کہ جامعہ ما در آستانہ فروپاشی اخلاقی است، اما چارہ جویی را بہ چه کسی بسپاریم؟ ملت ما برای آیندہ چه ہدفی را در پیش دارد؟
باید بہ آموزش فارسی اہمیت بدہیم، و با در نظر داشتن اہداف متون جدید آموزش فارسی مرتب شود. چون آیندہ فارسی و پاکستان بستگی بہ ہمدیگر دارد و درک این واقعیت آیندہ ما را تعیین می کند.



کتاب شناسی :

- . آفتاب اصغر (با اشتراک شجاعت حسین بخاری؛ ہادی علی بیگ)؛
(۲۰۰۱م) فارسی برای کلاس ہشتم، چاپ سیزدہم، پنجاب ٹیکسٹ
بک بورڈ، لاہور.
- . ابوالقاسمی، محسن؛ (۱۳۷۳ش) تاریخ زبان فارسی، انتشارات
سازمان مطالعہ و تدوین کتب علوم انسانی، تہران.
- . احسن، عبدالشکور (با اشتراک رازی، فیروز الدین؛ عبد الغنی)؛
(۲۰۰۲م) گنج دانش، چاپ نہم، تعلیمی مرکز، اردو بازار، لاہور.
- . اقبال لاہوری؛ (۱۹۹۰م) کلیات اقبال (اردو)، اقبال اکادمی
پاکستان، لاہور.
- . ہمو؛ (۱۹۹۰م) کلیات اقبال (فارسی)، اقبال اکادمی پاکستان، لاہور.
- . اکرم، شیخ محمد؛ (۱۹۸۲م) آب کوثر، مجلس ترقی ادب، لاہور.
- . ہمو؛ (۱۹۸۲م) رود کوثر، مجلس ترقی ادب، لاہور.
- . ہمو؛ (۱۹۸۲م) موج کوثر، مجلس ترقی ادب، لاہور.
- . انصاری، نثار احمد (با اشتراک ظفر، محمد جمیل؛ ہاشمی،
عطا الرحمن)؛ (بی تا) کتابخانہ ہمدرد، اردو بازار، لاہور.
- . باقر، محمد (با اشتراک بدخشانی، مرزا مقبول بیگ؛ احمد، ظہور
الدین)؛ (۱۹۹۰م) گنج ادب، چاپ
چہارم، تعلیمی مرکز، اردو بازار، لاہور.
- . بدخشانی، مرزا مقبول بیگ (با اشتراک سید محمد اکرم)؛ (۲۰۰۸)
گلزار ادب، چاپ سیزدہم، تعلیمی مرکز، اردو بازار، لاہور.
- . بشیر حسین (با اشتراک ہادی علی بیگ؛ نصیر شادانی)؛ (۲۰۰۵م)
فارسی برای کلاس ہفتم، چاپ ہفدہم، پنجاب ٹیکسٹ بک بورڈ، لاہور.

. پور نامداریان، تقی؛ (۱۳۷۳ش) درس فارسی، برای فارسی آموزان خارجی،

دوره مقدماتی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

. تسبیحی، محمد حسین؛ (۱۹۹۸م) مکالمه روزمره فارسی، چاپخانه اس تی، راولپندی.

. ثمره، یدالله؛ (۱۳۶۸.۱۳۶۶ش) آموزش زبان فارسی (آزفا) (دوره چهار جلدی) اداره کل روابط و همکاری های بین الملل، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.

. ثمینه عارفه؛ (۲۰۰۶م) آموزش فارسی (مقدماتی ۱)، چاپ اول، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، لاهور.

. همو؛ (۲۰۰۷م) آموزش فارسی (مقدماتی ۲)، چاپ اول، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، لاهور.

. همو؛ (۲۰۰۸م) آموزش فارسی (متوسطه ۱)، چاپ اول، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، لاهور.

. چرتهاولی، مشتاق احمد؛ (بی تا) رهبر فارسی، مکتبه قاسمیه، اردو بازار، لاهور.

. خالده آفتاب (با اشتراک محمد خان کلیم؛ نوازش علی شیخ؛ معین نظامی)؛ (۲۰۰۵م) فارسی ادب برای کلاس نهم و دهم، چاپ سیزدهم، پنجاب تیکست بک بورد، لاهور.

. خالده آفتاب (با اشتراک نوازش علی شیخ؛ محمد خان کلیم؛ معین نظامی)؛ (۲۰۰۵م) فارسی برای کلاس دوازدهم، چاپ دهم، پنجاب تیکست بک بورد، لاهور.

. داراشکوه؛ (۱۹۸۵م) سکینه الاولیا، لاهور.

. رازی، عبدالله؛ (۱۳۷۲ش) تاریخ کامل ایران، انتشارات اقبال، تهران.

- . رازی، فیروز الدین؛ (۱۹۹۰م) خود آموز فارسی، جلد اول و جلد دوم، چاپ نهم، ام آر برادرز، لاہور.
- . رانجھا، محمد نذیر؛ (بی تا) جدید فارسی گرامر، چاپخانہ عتیق، لاہور.
- . رشید احمد؛ (بی تا) مصدر نامہ، کتابخانہ تاج، اردو بازار، لاہور.
- . رضوی، سبط حسن؛ (با اشتراک نقوی، علی رضا)؛ (۲۰۰۷م) گلشن فارسی، کتاب اول، چاپ ششم، خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، لاہور.
- . رضوی، سبط حسن؛ (با اشتراک ریاض، محمد؛ نقوی، علی رضا؛ شبلی، محمد صدیق خان)؛ (۲۰۰۴م) فارسی، چاپ پنجم، دانشگاه آزاد علامہ اقبال، اسلام آباد، پاکستان.
- . ریپکا، یان؛ (۱۳۷۰ش) تاریخ ادبیات ایران، ترجمہ کیخسرو کشاورزی، انتشارات گوتمبرگ و جاویدان خرد، تہران.
- . زاہدہ ناز؛ (۲۰۰۸م) بہار گلشن فارسی، چاپ اول، اس.آ.علیم و پسران، لاہور.
- . سلیم، حضور احمد؛ (بی تا) آموزگار فارسی، چاپخانہ نفیس، حیدر آباد، پاکستان.
- . سلیم مظہر (با اشتراک نجم الرشید؛ محمد صابر)؛ (۲۰۰۶م) مصدر نامہ و لغت نامہ فارسی، چاپ اول، اورینٹل پبلیکیشنز، لاہور.
- . سلیم مظہر (با اشتراک نجم الرشید؛ محمد صابر)؛ (۲۰۰۷م) فارسی گفتاری، چاپ اول، اورینٹل پبلیکیشنز، لاہور.
- . سید عبداللہ؛ (بی تا) فارسی ادب میں ہندوؤں کا حصہ، لاہور.
- . شریف، محمد (با اشتراک زہرا بتول)؛ (۲۰۰۵م) کلید دانش، چاپ اول، ادارہ معارف نوشاہیہ اسلام آباد.

- . شفق، رضا زاده؛ (۱۳۵۷ش) تاریخ ادبیات ایران، تهران.
- . شیمیل، آنہ ماری؛ (۱۳۷۳ش) ادبیات اسلامی ہند، ترجمہ یعقوب آژند، انتشارات امیر کبیر، تهران.
- . صابری، مخدوم؛ (بی تا) فارسی اردو بول چال (مکالمہ های فارسی . اردو)، کتابخانہ ملک، اردو بازار، لاہور.
- . صفاء ذبیح اللہ؛ (۱۳۷۳ش) تاریخ ادبیات در ایران، پنج جلد، چاپ یازدہم، انتشارات فردوس، تهران.
- . ظفر، محمد سرفراز؛ (۲۰۰۵م) دستور زبان فارسی، چاپ اول، اسلام آباد، پاکستان.
- . عبدالغفور؛ (بی تا) فارسی اردو بول چال (مکالمہ های فارسی . اردو)، کتابخانہ جہانگیر، اردو بازار، لاہور.
- . عبداللہ، محمد؛ (بی تا) کلید مصادر، حاجی فرمان علی و پسران، اردو بازار، لاہور.
- . عرفانی، عبدالحمید؛ (۱۹۵۶م) فارسی امروز، کتابخانہ رین، لاہور.
- . قاضی، عبدالشید؛ (۱۹۹۶م) مصدر نمای فارسی، نیو آرت مین پرنٹرز و کمپوزرز، راولپندی.
- . کاظمی، فلیحہ زہرا؛ کاظمی، ناہید زہرا؛ (۲۰۰۶م) جدید کلید مصادر، چاپ اول، چاپخانہ یونایتد، لاہور.
- . کشور اصغر؛ (۲۰۰۳م) عزیز آسان فارسی گرامر (دستور آسان فارسی) چاپخانہ عزیز، اردو بازار، لاہور.
- . گلچین معانی؛ (۱۳۷۳ش) کاروان ہند، انتشارات آستان قدس رضوی، تهران.
- . معین، محمد؛ (۱۳۷۵ش) فرهنگ فارسی، جلد پنجم و ششم،

انتشارات امیر کبیر، تهران.

. نفیسی، سعید؛ (۱۳۳۴ ش) تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی،

کتاب فروشی فروغی، تهران.

. نوازش علی شیخ؛ (با اشتراک محمد خان کلیم، خالده آفتاب، معین

نظامی)؛ (۲۰۰۰ م) فارسی برای کلاس یازدهم، چاپ ششم، پنجاب

تیکست بک بورڈ، لاهور.

. هجویری، علی بن عثمان؛ (۱۳۸۳ ش) کشف المحجوب، به اهتمام

محمود عابدی، انتشارات سروش، تهران.

. یمین خان؛ (۱۹۷۱ م) تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، لاهور.

. یمین خان (با اشتراک هادی علی بیگ، منظور حسین شاه، ممتاز

غفور)؛ (۲۰۰۵ م) فارسی برای کلاس ششم، چاپ شانزدهم، پنجاب

تیکست بک بورڈ، لاهور.



جمع عثمانیؓ اور مستشرقین

ڈاکٹر حافظ محمود اختر ☆

Abstract:

In this article the objections raised by the Orientalists upon the compilation of the text of Holy Quran by the third Caliph Othman (R. A) are thoroughly examined. The author found that all the objections raised by the Orientalists, are based on either missing knowledge or based on intentional or unintentional misinterpreting the data, which has created much confusion about the authenticity of the text of the holy Quran in their minds. The article presents an authentic data and a complete picture of activity of the collection and compilation of the text of the Holy Quran by the compiling committee which had been constituted by the Third Caliph Othman (R.A)

قرآن مجید وہ واحد کتاب ہے جس کی حفاظت کی ذمہ داری اللہ تعالیٰ نے اپنے اوپر لی ہے۔ (1) اسی طرح صرف قرآن حکیم کا دعویٰ ہے کہ وہ ایک محفوظ کتاب ہے۔ (2) اللہ تعالیٰ کی طرف سے قرآن کی حفاظت کی ذمہ داری کے باوجود مسلمانوں نے اس کی حفاظت کی ضرورت سے آنکھیں بند نہیں کیں۔

نہ صرف اس کا ایک ایک حرف اور حرکت محفوظ ہے بلکہ اس کے الفاظ کی ادائیگی کے طریقے بھی تسلسل اور تواتر سے پوری صحت کے ساتھ ہم تک پہنچے ہیں۔ قرآن کے نزول کے ساتھ ہی اس کی کتابت کا اہتمام کیا گیا۔ اس کی ترتیب بھی وہی ہے جو اللہ تعالیٰ کی طرف سے دی گئی تھی۔ لیکن مستشرقین نے قرآن کو اپنی کتابوں کے برابر لانے کے لئے قرآن کے متن کے غیر معتبر ہونے کے نقطہ نگاہ کو ثابت کرنے کے لیے ایڑی چوٹی کا زور صرف کیا ہے۔ زیر نظر مضمون میں عہد عثمان غنیؓ میں جمع قرآن کے بارے میں مستشرقین کے نقطہ نگاہ کی حقیقت پر روشنی ڈالی جائے گی۔

مصحف عثمانؓ پر مستشرقین کے اعتراضات میں سے نمایاں یہ ہیں۔

مصحف عثمانیؓ پر اعتراضات کے سلسلے میں نولڈیکے (Noldeke) کے نقطہ نگاہ کو دیگر لوگوں نے اپنایا ہے اور یہ نقطہ نگاہ اختیار کیا ہے کہ حضرت ابو بکر صدیقؓ سے قبل قرآن مجید کا کوئی معیاری اور مرتب نسخہ موجود نہ تھا اور مصحف عثمانؓ، مصحف صدیقؓ کی نقل ہی تھا۔ لہذا اگر مصحف صدیقؓ صحیح نہ تھا تو مصحف عثمانؓ کی بھی کوئی حیثیت نہیں۔ (3) رچرڈ بل (Richard Bell) نے کہا ہے کہ قرآن مجید عہد نبوی ﷺ اور عہد ابو بکر صدیقؓ میں اختلافات کا شکار تھا اور مصحف عثمانیؓ، مصحف صدیقؓ کی نقل ہونے کی وجہ سے ناقص ہی ہے۔ (4)

مٹکمری واٹ کہتے ہیں کہ حضرت عثمان غنیؓ کے عہد میں قرآن مجید کے متفرق اجزاء کو اکٹھا نہیں کیا جا سکا تھا۔ (5)

S.E. Frost کہتے ہیں کہ قرآن مجید، حضرت محمد ﷺ کی وفات کے بارہ برس بعد تک بھی جمع نہیں ہو سکا تھا حضرت عثمانؓ نے اس مسئلے کے حل کا حکم دیا کہ آپ ﷺ کی اصل تعلیمات کا کھوج لگایا جائے۔ (6) اس وقت جو نسخہ معرض وجود میں آیا وہ دیگر مذاہب، زرتشت۔ یہودیت اور عربی روایات کے علاوہ عوامی داستانوں کے ردی ٹکڑوں پر مشتمل تھا۔ (7)

Encyclopaedia of Islam میں Koran کے مقالہ نگار BUHL کا بھی نقطہ

نگاہ یہی ہے کہ

مصحفِ عثمانیؓ، مصحفِ صدیقؓ کی نقل تھا لیکن ساتھ ہی کہتا ہے کہ مصحفِ صدیقؓ کوئی باقاعدہ مرتب نسخہ نہ تھا۔ (8) آر تھر جیفری کہتے ہیں کہ ایک طویل عرصے تک قرآن مجید کے اصل متن کا تعین نہ ہو سکا۔ لوگ مختلف طریقوں سے قرآن مجید پڑھتے رہے۔ حتیٰ کہ ایک لمبا عرصہ گزرنے کے بعد ابن ماجہؒ نے متن قرآن مجید کا تعین کیا وہ یہ تاثر دیتا ہے کہ ایک طویل عرصہ تک متن متعین نہ ہونے کی وجہ سے اس میں سے بہت کچھ ضائع ہو گیا ہوگا۔ یہ مستشرق لکھتے ہیں کہ متن قرآن مجید کے تعین کا مسئلہ ابھی تک مسلمانوں کے ہاں اپنے بچپن کے دور میں ہے۔ (9) بہل یہ اعتراض بھی کرتا ہے کہ نوآموز اور ناتجربہ کار کاتبوں کی طرف سے کچھ لاپرواہیاں اور غلطیاں ہوئیں۔ (10)

نولڈیکے (Noldeke)، حضرت عثمان غنیؓ کی تدوین قرآن کی ساری کارروائی کو مشکوک بناتے ہوئے کہتا ہے:

....As to how they were conducted we have no trustworthy information, tradition being here too much under the influence of dogmatic presuppositions(11)

مستشرقین، حضرت عثمان غنیؓ کے تیار کروائے ہوئے نسخے کی حیثیت کم کرنے کے لئے یہ موقف اختیار کرتے ہیں کہ حضرت عثمان غنیؓ نے ساری کارروائی سیاسی مقاصد کے حصول کے لیے کی۔ ورنہ جمع قرآن کی کوئی حقیقی ضرورت نہ تھی۔

..... But essentially political object of putting an end to controversies by admitting only one form of the common book of religion and of law this measure was necessary.(12)

بلاشر (13) (Blachere) اور آر تھر جیفری (14) (Arthur Jeffery) نے بھی یہی

نقطہ نگاہ اختیار کیا ہے۔

اس طرح کا ایک اعتراض یہ ہے کہ حضرت زید بن ثابتؓ کے علاوہ اس کمیٹی کے باقی تینوں ممبران قریشی تھے۔ یہ تینوں حضرات طبقہ امراء سے تعلق رکھتے تھے اور حضرت عثمان غنیؓ کے

رشتہ دار تھے۔ اس لئے یہ سب لوگ ایک مشترکہ مصلحت کی خاطر متحد ہو گئے۔ وہ نہیں چاہتے تھے کہ مکہ کے علاوہ کسی اور جگہ کا تلفظ قرآن کا معیار بنے۔ اور حضرت زید بن ثابتؓ ان کے ہم نوا بن گئے اور وہ ان کی خوشامد کیا کرتے تھے۔ حضرت زید بن ثابتؓ جانتے تھے کہ وہ قریش کے خواص میں سے نہیں ہیں۔ (15)

اس مصحف پر یہ اعتراض بھی کیا گیا ہے کہ حضرت عثمان غنیؓ نے مخصوص مقاصد کے سلسلے میں قرآن مجید کے کچھ حصے اس سے خارج کر دیئے۔
نولڈیکے (Noldeke) لکھتا ہے:

It seems to me highly probable that this second redaction took this simple form, Zaid read off from the codex which he had previously written.....(16)

اسی بنیاد پر وہ قرآن مجید کے موجودہ نسخے کو نامکمل قرار دیتا ہے۔ وہ لکھتا ہے:

Othman's Koran was not complete some passages are evidently fragmentary and few detached pieces are still extant which were originally part of the Koran. although have been omitted by Zaid. Amongst these are some which there is no reason to suppose Mohammad desired to suppress.(17)

وہ مزید لکھتا ہے:

Zaid may easily have overlooked a few stray fragments , but he purposely omitted any thing he believed to belong to the Koran is very unlike.(18)

تاویل القرآن کے مؤلف، ضربت عیسوی نے اسی بات کو دہراتے ہوئے کہا ہے کہ حضرت عثمان غنیؓ نے وہ تمام آیات قرآن سے خارج کر دیں جن میں اہل بیت کے مناقب بیان کئے گئے تھے۔ اسی طرح کہا گیا کہ قرآن مجید میں کچھ منافقین کے نام تھے۔ اب ان لوگوں کی اولادیں مسلمان ہو گئیں تو مصلحت کی خاطر ان کے نام قرآن سے نکال دیے گئے۔ (19)

یہ روایت بھی موجود ہے کہ حضرت زید بن ثابت [ؓ] کہتے ہیں کہ سورۃ التوبہ کی آیت ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ.....﴾ [التوبہ: ۱۲۸] حضرت ابوخریمہ [ؓ] کے علاوہ کسی کے پاس سے نہ ملی (20)

اس روایت سے بھی مستشرقین یہی نتیجہ اخذ کرتے ہیں کہ شاید اس طرح کی اور بھی آیات شامل قرآن ہونے سے رہ گئیں ہوں۔ Tritton لکھتا ہے کہ دو ایسی سورتیں ہیں جو اس سے قبل موجود تھیں لیکن اب نہیں ہیں (21)

مستشرقین کہتے ہیں کہ حضرت عثمان غنی [ؓ] نے اپنے نسخے کے علاوہ دیگر تمام مصاحف جلو ا ڈالے اس طرح قرآن مجید کا بہت سا حصہ اس عمل میں ضائع ہو گیا اور قرآن کا حقیقی متن اگر ہم جاننا چاہیں بھی تو نہیں جان سکتے۔ (22)

اس سلسلے میں آر تھر جیفری نے ابن ابی داؤد کی کتاب المصاحف کی روشنی میں ثابت کرنے کی کوشش کی ہے کہ ما قبل عہد عثمان کی قراءتیں اب ضائع ہو چکی ہیں (23) یہی موقف Encyclopaedia of Islam کے مقالہ نگار نے اختیار کیا ہے (24) پادری فنڈر (Funder) نے میزان الحق میں اسی نقطہ نگاہ کو اپنایا ہے (25)

مارگولیتھ (Margoliuth) کا خلاصہ تحقیق بھی یہی ہے (26)

یہ نقطہ نگاہ بھی ہے کہ حضرت عثمان غنی [ؓ] تو ایک متفقہ متن اور متفقہ تلفظ تیار نہ کر سکے۔ (27) اگرچہ کہا جاتا ہے کہ حضرت عثمان غنی [ؓ] نے اختلافات ختم کرنے کے لیے باقی نسخے جلو ادئے تھے۔ لیکن اختلافات ختم کرنے کے لیے جلانے یا ضائع کرنے کا یہ عمل بالکل بے اثر تھا۔ کیونکہ قرآن مجید تو لوگوں کے حافظے میں موجود تھا (28)

الف اس مصحف کی تیاری کے بعد بھی دیگر مصاحف موجود رہے۔ (29)

ب اس طرح قرآن مجید کے متن میں اختلافات بھی موجود رہے۔ (30)

یہی شخص لکھتا ہے کہ مصحف عثمان غنی [ؓ] حقیقی قرآن نہیں ہے (31) وہ لکھتا ہے کہ اس

مصحف کی کوئی ترتیب بھی نہ تھی۔ (32) جو مصاحف دیگر ممالک کو روانہ کیے گئے ان میں بھی ہم آہنگی نہ تھی۔ (33)

In this way there arose a perplexing confusion of readings and in place of the striving for uniformity that one would have expected people became accustomed to unlimited liberty in these matters so that did not hesitate to substitute for particular words their synonyms or to insert short explanatory additions. This freedom was all the more unbredled in its development as the unmayed caliphs had little feeling on such question and preferred to take care that passions were not aroused by state interference in such matters.(34)

Encyclopaedia of Islam کے مقالہ نگار نے تفسیر طبری کے حوالے سے لکھا ہے کہ حضرت عثمان غنی ؓ خود بھی اپنے تیار کروائے ہوئے نسخے کو مستند اور صحیح نہیں سمجھتے تھے۔ انہوں نے ایک آیت پڑھی جس میں اصل متن کے علاوہ کچھ اضافی الفاظ بھی تھے۔ (35) اس بنا پر مقالہ نگار لکھتا ہے:

If this is correct it is no wonder that others took still greater liberties. Various circumstances contributed to the continual variations in the form of the text.(36)

نولڈ کی لکھتا ہے کہ اس میں slight clerical errors باقی رہ گئیں تھیں (37) مارگولیتھ (Margoliuth) (بقول اس کے) اس ابہام اور اغلاط کے بارے میں لکھتا ہے کہ حضرت زید بن ثابت ؓ کو حضرت عثمان غنی ؓ نے اس لئے کام پر لگایا کہ انتہائی ابہام کی موجودگی میں وہی اس متن کی وضاحت کر سکتے تھے۔ اس کے الفاظ میں:

Perhaps because in the extreme ambiguity and imperfection of the arabic script he alone could interpret the first edition with certainty.(38)

پادری فنڈرنے یہ اعتراضات نقل کئے ہیں۔

حضرت عثمان غنی ؓ نے قرآن کا متن تیار کروایا۔ حالانکہ شیعہ انہیں کافر قرار دیتے ہیں۔ اگر اصل قرآن اور حضرت عثمان غنی ؓ کا قرآن ایک ہی تھا تو دوسرے قرآنوں کو جلایا

کیوں گیا؟

شیعہ کہتے ہیں کہ قرآن کو خود گم کر دیا گیا۔ (39)

ان تمام افکار و آراء کا بنیادی نقطہ نگاہ یہی ہے کہ مصحف عثمان غنی ؓ بھی ناقص ہی تھا۔ اس میں تصرفات بھی کردئے گئے اور اس کی ترتیب بھی بدل دی گئی۔

مستشرقین کے نقطہ نگاہ کا جائزہ ہم مندرجہ ذیل پہلوؤں سے لیں گے۔

ان کی تحقیقات کے ذہنی فکری اور مذہبی پس منظر، ان کے مقاصد تحقیق اور ان کی تحقیقات کے مآخذ کا جائزہ لے کر واضح کیا جائے گا کہ ان کی تحقیقات کی اصلیت کیا ہے؟ تاریخی شواہد کی روشنی میں واضح کیا جائے گا کہ ان لوگوں کے نتائج تحقیق محض ان کے خود ساختہ خیالات ہی ہیں۔ تاریخی حقائق ان کے نقطہ نگاہ کی تائید نہیں کرتے۔ عقلی و منطقی دلائل سے ان کے نقطہ نگاہ کا رد کیا جائے گا۔

صحیح قرآن کے بارے میں مستشرقین کے نقطہ نگاہ کا تجزیہ

قرآن حکیم یا اسلام کے بارے میں مستشرقین کے نقطہ نگاہ کی حقیقت کا جائزہ لیتے ہوئے ہمیں ان لوگوں کے ذہنی پس منظر اور طریق کار کے بارے میں کچھ حقائق کو ملحوظ رکھنا ہوگا ورنہ ہم ان کے نقطہ نگاہ کی حقیقت کو سمجھ نہیں سکیں گے۔ جہاں تک اسلامی تحقیق کے دوران ان کے رویے اور ذہنی پس منظر کا تعلق ہے مستشرقین نے خود اس بات کا اعتراف کیا ہے کہ وہ مسلمانوں کو اپنا بدترین دشمن

سمجھتے ہیں اور وہ اس وقت 'قلمی صلیبی جنگ' (GusabyPen) میں مصروف ہیں۔ (40)

یہ لوگ خالی الذہن ہو کر تحقیق نہیں کرتے بلکہ مسلمانوں کے خلاف تعصب سے بھرے ہوئے ہیں۔ وہ خود اعتراف کرتے ہیں کہ مسلمانوں کے بارے میں تحقیقات کرتے ہوئے ہم غیر جانبدارانہ نہیں رہ سکے۔ اس صورت میں ہم فیصلہ کر سکتے ہیں کہ ان کی تحقیقات کی حقیقت کیا رہ جاتی ہے۔ (41)

تحقیق کا بین الاقوامی مسلمہ اصول ہے کہ تحقیق شروع کرنے سے قبل اور تحقیق کے دوران محقق خالی الذہن اور غیر جانبدار رہے۔ پہلے سے طے شدہ کسی مقصد کو ذہن میں رکھے بغیر تحقیق کی جائے۔ اگر پہلے سے طے شدہ کوئی مقصد ذہن میں رکھ کر تحقیق کی جائے گی تو اسے تحقیق نہیں کہا جاسکتا۔ جبکہ مستشرقین کے ہاں اس بات کا مکمل فقدان ہے۔ وہ پہلے ایک مقصد طے کرتے ہیں پھر ہر طرح کے مآخذ سے اپنے مقصد کے لیے ڈھونڈ ڈھونڈ کر دلائل تلاش کرتے ہیں۔ (42) ان کے ذہن میں مقصد یہ ہے کہ قرآن کے بارے میں ثابت کریں کہ قرآن ایک طویل عرصے تک جمع نہیں کیا گیا اس کے لیے وہ محض اپنے ظن و گمان کی بنیاد پر کہتے ہیں کہ مسلمان، متن قرآن کو محفوظ کرنے کے بارے میں غیر محتاط اور بے نیاز رہے اور حضرت عثمان غنی ؓ کے دور تک قرآن جمع نہیں کیا گیا (43) اس بات کو ثابت کرنے کے لیے وہ ان تمام بنیادی حقائق و مسلمات کو بھول جاتے ہیں کہ نزول قرآن کے ساتھ ہی قرآن کو سینوں اور کتابت کی صورت میں محفوظ کرنے کا بہترین اہتمام موجود تھا۔ (44) ایک طرف مستند مآخذ کی روشنی میں ثابت شدہ یہ حقیقت ہے کہ قرآن پہلے دن ہی سے محفوظ چلا آ رہا ہے، دوسری طرف بغیر کسی دلیل کے صرف ایک فقرے میں کہہ دینا کہ قرآن محفوظ نہیں ہے کسی طرح قرین انصاف نہیں ہے۔ عقل اور انصاف کا تقاضا ہے کہ حفاظت قرآن کے قابل اعتماد اہتمام اور مستشرقین کے ظن و گمان کو ہم پلہ قرار نہیں دیا جاسکتا۔ اگر کوئی شخص تمام سائنس دانوں اور محققین کی تحقیقات کے بارے میں کہہ دے کہ میں ان کو نہیں مانتا تو اسے نہ ماننے کی کوئی دلیل بھی تو دینی چاہئے۔ بغیر کسی دلیل کے اس کا دعویٰ ماننا قرین انصاف نہیں ہے۔ مثلاً اگر تاریخی واقعات کی بنیاد پر کوئی دعویٰ کیا گیا ہو تو

اسے جھٹلانے کے لیے تاریخی شواہد پیش کرنے چاہئیں۔ اگر عقلی بنیاد پر کوئی دعویٰ کیا جائے تو اس کا توڑ بھی عقلی بنیاد پر کیا جانا چاہئے۔ کسی شخص یا گروہ کا عقلی و نقلی شواہد کو جھٹلا دینا اور کہنا کہ میں ان دلائل کو نہیں مانتا، کسی صورت بھی قابل فہم نہیں ہے۔

مستشرقین کا قرآن کی عدم صحت کے بارے میں نقطہ نگاہ اس لئے بھی قابل قبول نہیں ہے کہ ان کے نقطہ نگاہ میں کوئی اتفاق رائے نہیں پایا جاتا۔ جس طرح مشرکین مکہ میں کوئی تو قرآن کو شاعر کا کلام کہتا تھا کوئی آپ ﷺ کو ساحر کہتا، کوئی مجنون کہتا۔ علماء نے لکھا ہے کہ مشرکین کے اعتراضات کے بے بنیاد ہونے کے لیے یہی کافی ہے کہ یہ کسی ایک موقف پر اکٹھے نہیں ہو سکے تھے سب کی زبانیں مختلف تھیں۔ مستشرقین کی حالت بھی بالکل ایسی ہی ہے۔ قرآن کی محفوظیت کے حوالے سے یہ لوگ تضادات کا شکار ہیں۔ مستشرقین کا ایک گروہ کہتا ہے کہ قرآن عہد نبوی سے ہی غیر محفوظ ہے اور لکھا نہیں گیا لہذا بعد میں اس کے اکٹھا ہونے کا سوال ہی باقی نہیں رہتا۔ دوسرا گروہ کہتا ہے کہ عہد نبوی ﷺ میں تو اکٹھا ہو گیا تھا لیکن حضرت ابو بکر صدیقؓ نے اس کے اصل متن کو باقی نہیں رہنے دیا۔ ایک تیسرا گروہ کہتا ہے کہ پہلے دونوں ادوار میں تو قرآن مکمل طور پر موجود تھا لیکن حضرت عثمان غنیؓ نے اس کا بہت سا حصہ ضائع کر دیا۔

یہ بات تو صاف ظاہر ہے کہ جن ماخذ کی مدد سے ان لوگوں نے تاریخ تدوین قرآن پر تحقیق کی وہ ان سب کے ہاں مشترک ہیں لیکن ان میں سے ایک نے ان ماخذ سے ایک موقف اختیار کیا ہے دوسرے نے اس کے بالکل برعکس نقطہ نگاہ اختیار کر لیا۔ یہ کیا تماشہ ہے کہ ان میں سے ہر ایک گروہ کو قرآن عہد نبوی میں محفوظ ہوتا دکھائی دیتا ہے جبکہ انہی ماخذ سے دوسرا گروہ یہ نتیجہ نکالتا ہے کہ قرآن عہد نبوی اور زمانہ مابعد میں مکمل طور پر محفوظ نہیں ہو سکا۔ ایک ہی عینک سے ایک گروہ کو ایک تصویر سیدھی نظر آتی ہے اور دوسرے کو ٹیڑھی دکھائی دیتی ہے۔ درحقیقت عینک ایک ہی ہے فرق بینائی کا ہے۔ جس کے اندر حقائق کو تسلیم کرنے کی صلاحیت و استعداد موجود ہے، اس عینک سے ان کی بینائی تیز ہو جاتی ہے اور جس کی آنکھوں میں بصارت کی قوت ہی نہیں ہے ان کے سامنے اندھیرا ہی رہتا ہے عینک کا شیشہ تو محض شیشہ ہے فرق تو دیکھنے والے کی بینائی کا ہے۔

تاریخ تدوین قرآن کے بارے میں مستشرقین کے نقطہ نگاہ کے رد کے لیے یہی دلیل کافی ہے کہ وہ خود تضادات کا شکار ہیں۔ قرآن کی صحت کے حق میں یہ بہت بڑی دلیل دی جاسکتی ہے کہ اس کے مخالفین اس کے بارے میں باہم متصادم و متضاد ہیں۔ اگر وہ سچے ہوتے تو وہ متفق الخیال ہوتے۔ باہم متصادم اعتراضات کر کے وہ محض دل کی بھڑاس نکالتے ہیں۔

یہ لوگ ایک طرف کہتے ہیں کہ ما قبل عہد عثمان غنیؓ میں جو قراءات مروج تھیں، حضرت عثمان غنیؓ نے وہ نکال دیں۔ اسی طرح قرآن کے بہت سے حصے جن میں اہل بیت کے مناقب تھے وہ حضرت عثمان غنیؓ نے نکال دیئے۔ اس کے علاوہ بھی کئی حصے نکال دیئے گئے۔ دوسری طرف وہ کہتے ہیں کہ حضرت عثمان غنیؓ کا نسخہ وہی تھا جو حضرت ابو بکر صدیقؓ نے تیار کروایا تھا۔

ایک طرف کہتے ہیں کہ حضرت عثمان غنیؓ نے اپنے تیار کردہ مصحف کے علاوہ باقی مصاحف جلوادیئے دوسری طرف کہتے ہیں کہ اس مصحف کے بعد بھی دیگر مصاحف مروج رہے۔ پھر تو یہ کہا جاسکتا ہے اگر بالفرض حضرت عثمان غنیؓ نے قرآن میں سے کچھ حصے نکال بھی دیئے تھے تو اس کے باوجود قرآن تو محفوظ ہی رہا کیونکہ ان حصوں کو نکالنے کے باوجود لوگ باقی بیچ جانے والے مصاحف سے ان حصوں کو دوبارہ حاصل کر سکتے تھے۔

مستشرقین، اسلام کے بارے میں تحقیق کرتے ہوئے تشکیک کا ہتھیار استعمال کرتے ہیں۔ وہ اپنی کتابوں میں اسلامی تاریخ سے ثابت شدہ مسلمات کے بارے میں محض اپنے ظن و گمان کی بنیاد پر شکوک و شبہات پیدا کرتے ہیں مسلمہ حقائق کے مقابلے میں ان کی کتابوں میں (Might be, Perhaps, may be, It may have so, It is assumed) کے الفاظ استعمال کئے جاتے ہیں۔ گویا ظن و تخمین اور قیاس آرائیوں سے کام لیتے ہیں۔ اگر ہم خالص عقل اور انصاف کی بنیاد پر ہی فیصلہ کریں تو عقل و انصاف یہی کہتا ہے کہ ایک طرف مسلمہ حقائق اور نصوص ہوں دوسری جانب اس طرح کا ظن و گمان ہو تو یقینی بات کو تسلیم کرنا چاہئے یا ظنی اور تصوراتی بات کو؟

یہ بات بھی قابل ذکر ہے کہ مستشرقین کے بارے میں اگرچہ یہ چرچا ہے کہ وہ معروضی

اور غیر جانبدارانہ تحقیق کرتے ہیں لیکن درحقیقت یہ لوگ تقلید کی دلدل میں پھنسے ہوئے ہیں۔ ایک شخص ایک مخصوص مقصد کے تحت ایک نظر یہ پیش کرتا ہے تو ان کی بہت بڑی تعداد اس کی تقلید میں وہی نظریہ اختیار کر لیتی ہے بظاہر یہ تاثر ملتا ہے کہ مستشرقین کی اتنی بڑی تعداد نے یہ نقطہ نگاہ پیش کیا ہے حالانکہ یہ نقطہ نگاہ ایک فرد کا ہوتا ہے ایک جماعت کا نہیں ہوتا۔

یہ بات بھی ذہن میں رہے کہ اکثر مستشرقین اسلامیات کے بنیادی مآخذ سے واقف نہیں ہیں۔ وہ عربی زبان جانے بغیر اسلام کے بارے میں اظہار خیال کرتے ہیں۔ تحقیق کا مسلمہ اصول ہے کہ کوئی بھی نقطہ نگاہ بنیادی مآخذ پر مبنی ہونا چاہئے۔ خصوصاً قرآن کی صحت جیسے اہم ترین موضوع پر اظہار خیال کرتے ہوئے وہی بات کرنی چاہئے جو واضح، قطعی اور ناقابل تردید ہو۔

کسی مسئلہ پر مستشرقین کے نقطہ نگاہ کی صحت یا عدم صحت کے بارے میں فیصلہ کرتے وقت ہمیں اس اصولی بات کو بھی ذہن میں رکھنا ہوگا کہ وہ کس معیار کے مآخذ سے استفادہ کرتے ہوئے کوئی نقطہ نگاہ اختیار کرتے ہیں۔ مستشرقین کے ہاں مآخذ کی تقسیم اور درجہ بندی کا کوئی اصول موجود نہیں ہے۔ مسلمانوں نے قرآن، حدیث، سیرت اور تاریخ میں باضابطہ طور پر مآخذ کی درجہ بندی کی ہے۔ شیخ عبدالحق اور دیگر لوگوں نے طبقات کتب حدیث کا تعین کیا ہے۔ جو مقام پہلے اور دوسرے درجہ کی کتب حدیث کو حاصل ہے تیسرے اور چوتھے درجہ کی کتب کو حاصل نہیں ہے۔ احادیث و روایات کی قبولیت کے لئے معیار مقرر کیا ہے۔ محدثین نے قبول حدیث کے لیے کڑی شرائط رکھی ہیں۔ جرح و تعدیل کے واضح اصول موجود ہیں۔ اسماء الرجال کا علم محض اس لئے منظم و مرتب ہوا کہ جن لوگوں کے ذریعہ سے احادیث نقل ہوئی ہیں ان کے احوال کو جانا جاسکے۔ مستشرقین اس قسم کی کسی درجہ بندی سے نہ تو واقف ہیں نہ وہ تحقیق کے دوران اس طرح کی کوئی تمیز ملحوظ رکھتے ہیں۔ ان کے ہاں بخاری شریف اور الجاحظ اور الاغانی میں کوئی فرق نہیں۔ اگر ان کے مطلب کی بات الاغانی جیسی غیر معتبر کتاب سے ملتی ہے اور بخاری شریف میں اس سے مختلف بات موجود ہے تو وہ الاغانی سے استفادہ کرنے میں کوئی قباحت محسوس نہیں کریں گے۔

مستشرقین ایک طرف کہتے ہیں کہ قرآن کا متن ایک طویل عرصے تک محفوظ نہیں کیا گیا دوسری طرف ولیم میور (William Muir) جیسا شخص پورے شد و مد سے ثابت کرتا ہے کہ قرآن عہد نبوی ﷺ میں مکمل طور پر محفوظ کر لیا گیا تھا۔ مستشرقین کے بارے میں ان بنیادی حقائق کے ذکر کے بعد اب ان کے نقطہ نگاہ کا حقائق کی روشنی میں جائزہ لیا جائے گا۔ سب سے پہلے اس پہلو پر روشنی ڈالی جائے گی کہ جمع عثمانی کی بنیاد بننے والا مصحف صدیق اکبرؓ، ناقص تھا یا ایک کامل نسخہ تھا۔ مصحف عثمانی کی صحت یا عدم صحت کے بارے میں مستشرقین کے نقطہ نگاہ کی حقیقت کو مذکورہ بالا حقائق کی روشنی میں بخوبی سمجھا جاسکتا ہے۔

عہد عثمانیؓ میں جمع قرآن

حضرت عثمان غنیؓ کے عہد حکومت تک اسلامی مملکت وسیع علاقے تک پھیل چکی تھی۔ اور عرب کے علاوہ عجم کے علاقے اسلامی حکومت کا حصہ بن چکے تھے۔ قرآن مجید لوگوں کا مرکز و محور تھا۔ لوگوں کی سہولت کے لیے بعض مقامات پر ایک سے زیادہ طریقوں سے پڑھنے کی اجازت بھی موجود تھی۔ دوسری طرف سب سے احرف بھی موجود تھے۔ صحابہؓ ان سات حروف کے ساتھ قرآن پڑھا کرتے تھے۔ صحابہؓ نے اپنے شاگردوں کو بھی انہی کے مطابق پڑھایا۔ جب اسلامی مملکت کی حدود عجم تک وسیع ہوئیں تو صحابہؓ ان علاقوں میں بھی پھیل گئے۔ ہر مفتوحہ علاقے میں سرکاری طور پر معلمین متعین کئے جاتے تھے (45) اس طرح معلم صحابہؓ کے ذریعے سب سے احرف کے مطابق قرآن پڑھنے والے صحابہؓ عرب و عجم کے وسیع علاقے میں پھیل گئے۔ جب تک لوگ سب سے احرف کی حقیقت سے آگاہ تھے اس وقت تک مسئلہ پیدا نہ ہوا۔ لیکن جب یہ اختلاف دور دراز علاقوں تک پھیل گیا اور جن لوگوں پر یہ بات واضح نہ تھی کہ سب سے احرف کی سہولت کا اصل مقصد کیا تھا۔ اور یہ بات ان میں پوری طرح مشہور نہ ہو سکی کہ قرآن کریم سات حروف میں نازل ہوا ہے تو اس وقت لوگوں میں جھگڑے کھڑے ہونے لگے۔ بعض لوگ اپنی قراءت کو صحیح اور دوسرے کی قراءت کو غلط قرار دینے لگے (46) ان جھگڑوں سے ایک طرف تو یہ خطرہ تھا کہ لوگ قرآن کریم کی متواتر اور جائز قراءتوں کو غلط قرار دینے کی سنگین غلطی میں مبتلا ہو جائیں گے دوسری طرف یہ مسئلہ

بھی تھا کہ حضرت زید بن ثابت رضی اللہ عنہ کے لکھے ہوئے ایک نسخہ، جو مدینہ طیبہ میں موجود تھا، کے علاوہ پورے عالم اسلام میں کوئی معیاری نسخہ موجود نہ تھا جو پوری امت کے لیے معیار اور حجت بن سکے۔ کیونکہ اس نسخے کے علاوہ دوسرے نسخے انفرادی طور پر لکھے ہوئے تھے اور ان میں ساتوں حروف کو جمع کرنے کا کوئی اہتمام نہیں تھا۔ اس لئے جھگڑوں کے حل کی کوئی قابل اعتماد صورت یہی تھی کہ ایسے نسخے پورے عالم اسلام میں پھیلا دئے جائیں جن میں ساتوں حروف جمع ہوں اور انہیں دیکھ کر یہ فیصلہ کیا جاسکے کہ کونسی قراءت درست اور کونسی غلط ہے؟ متن قرآن پر کسی اختلاف سے بچنے کے سلسلے میں یہ عظیم الشان کارنامہ حضرت عثمان غنی رضی اللہ عنہ کے ہاتھوں رونما ہوا۔

چنانچہ حضرت عثمان غنی رضی اللہ عنہ نے اسی وقت لوگوں کو جمع کر کے ایک خطبہ ارشاد فرمایا کہ

”أنتم عندي تختلفون فيه وتلحنون فمن نأى عني من أهل الأعصار أشد فيه اختلافاً وأشد لحناً، اجتمعوا يا أصحاب محمد صلی اللہ علیہ وسلم! فاكتبوا للناس إماماً.“ (47)

تم لوگ مدینہ منورہ میں میرے قریب ہوتے ہوئے قرآن کریم کی قراءتوں کے بارے میں ایک دوسرے کی تکذیب اور ایک دوسرے سے اختلاف کرتے ہو۔ اس سے ظاہر ہے کہ جو لوگ مجھ سے دور ہیں وہ تو اور بھی زیادہ تکذیب و اختلاف کرتے ہوں گے۔ لہذا تم لوگ مل کر قرآن کریم کا ایک ایسا نسخہ تیار کرو جو سب کے لیے واجب الاقتداء ہو۔

مصحف عثمان غنی رضی اللہ عنہ کے بارے میں اس وضاحت سے صاف طور پر واضح ہو رہا ہے کہ قرآن مجید کا ایک مصحف تیار کروانے کی اس وقت اشد ضرورت تھی۔ ایسا نہیں تھا کہ حضرت عثمان غنی رضی اللہ عنہ نے اپنی سیاسی پالیسی یا ذاتی مقاصد کے لئے یہ سب کچھ کیا۔ آذر بائجان سے واپسی کے فوراً بعد حضرت حذیفہ بن الیمان رضی اللہ عنہ کا امیر المؤمنین کے پاس آنا اس بات کی نشاندہی کرتا ہے کہ وہ اس اختلاف سے بڑے پریشان تھے۔ پھر انہوں نے حضرت عثمان غنی رضی اللہ عنہ کے سامنے یہ مسئلہ اس انداز سے پیش کیا کہ وہ بھی اس کی سنگینی کو فوراً سمجھ گئے۔ اس صورتحال میں حضرت عثمان غنی رضی اللہ عنہ نے یہ محسوس کیا کہ اگر یہی صورت حال برقرار رہی اور انفرادی مصاحف ختم کر کے قرآن کریم کے معیاری نسخے عالم اسلام میں نہ پھیلانے گئے تو زبردست فتنہ رونما ہو جائے گا۔ اس لئے انہوں نے

مندرجہ ذیل کام کئے۔

قرآن کریم کے سات معیاری نسخے تیار کروائے اور انہیں مختلف اطراف میں روانہ کیا۔ یہ سات نسخے درحقیقت حضرت ابو بکر صدیقؓ والے نسخے کی نقل تھے۔ متن کے اعتبار سے ان دونوں مصاحف میں کوئی فرق نہ تھا۔ صرف رسم الخط کا فرق تھا۔ اس میں قریش کی لغت کو بنیاد بنایا گیا۔ ان مصاحف کا رسم الخط ایسا رکھا کہ اس میں 'ساتوں حروف' سما سکیں۔ چنانچہ یہ مصاحف نقاط اور حرکات سے خالی تھے اور انہیں سب سے احرف میں سے ہر حرف کے مطابق پڑھا جاسکتا تھا۔ جمع عثمانی کی حقیقی نوعیت صرف یہ نہیں ہے کہ وہاں نسخ ہوا تھا بلکہ وہ بھی ایک باقاعدہ جمع تھی۔ جتنے انفرادی نسخے لوگوں نے تیار کر رکھے تھے ان سب کو نذر آتش کر دیا گیا۔ اگر لوگوں کے انفرادی نسخے باقی رہتے تو اختلاف کی بنیاد باقی رہتی۔ لوگ پھر بھی الگ الگ نسخوں کو بنیاد بنائے رکھتے۔ اس لئے انہیں ختم کرنا ہی قرین مصلحت تھا۔

یہ پابندی عائد کر دی کہ آئندہ جو نسخے لکھے جائیں وہ اسی کے مطابق تیار کئے جائیں۔ حضرت ابو بکر صدیقؓ کے تیار کردہ نسخے میں الگ الگ سورتیں تھیں۔ حضرت عثمان غنیؓ نے ان سورتوں کو مرتب کر کے ایک مصحف کی شکل دے دی۔ (48)

ان اقدامات سے ان کا مقصد یہ تھا کہ تمام عالم اسلام میں رسم الخط اور ترتیب سور کے اعتبار سے تمام مصاحف میں یکسانیت ہو۔ اس بات کی وضاحت حضرت علیؓ کے ایک قول سے ہو جاتی ہے۔ جو ابن ابی داؤد نے کتاب المصاحف میں نقل کی ہے:

قال علي: لا تقولوا في عثمان إلا خيراً، فوالله! ما فعل الذي فعل في المصاحف إلا عن ملا منا. قال: ما تقولون في هذه القراءة فقد بلغني أن بعضهم يقول: إن قرائتي خير من قرائتك وهذا يكاد أن يكون كفراً. قلنا: فما ترى؟ قال: أرى أن نجمع الناس على مصحف واحد فلا تكون فرقة ولا اختلاف. قلنا: فنعم ما رأيت. (49)

”حضرت علیؓ نے فرمایا حضرت عثمان غنیؓ کے بارے میں کوئی بات ان کی بھلائی کے علاوہ نہ کہو کیونکہ انہوں نے اللہ کی قسم مصحف کے بارے میں جو کام کیا وہ ہم سب کی موجودگی میں کیا۔ انہوں نے ہم سب سے مشورہ کرتے ہوئے پوچھا تھا کہ ان قراءتوں کے بارے میں تمہارا کیا خیال ہے؟ کیونکہ مجھے اطلاعات مل رہی ہیں کہ بعض لوگ کہتے ہیں کہ میری قراءت تمہاری قراءت سے بہتر ہے حالانکہ یہ ایسی بات ہے کہ جو کفر کے قریب تر پہنچتی ہے۔“

اس پر ہم نے حضرت عثمان غنیؓ سے کہا کہ پھر آپؓ کی رائے کیا ہے؟ انہوں نے فرمایا کہ میری رائے یہ ہے کہ ہم سب لوگوں کو ایک مصحف پر جمع کر دیں تاکہ کوئی افتراق و اختلاف باقی نہ رہے۔ ہم سب نے کہا کہ آپ نے بڑی اچھی رائے قائم کی۔“

اس روایت میں حضرت عثمان غنیؓ کے الفاظ ’أَنْ نَجْمَعَ النَّاسَ عَلَيَّ مَصْحَفٍ وَاحِدٍ‘ ہمارے موضوع کے اعتبار سے خاص توجہ کے حامل ہیں کہ آپ نے یہ ارادہ ظاہر فرمایا کہ ہم ایک مصحف تیار کرنا چاہتے ہیں جو پورے عالم اسلام کے لیے یکساں اور معیاری ہو اور اس کے بعد کسی صحیح قراءت کے انکار یا منسوخ یا کسی شاذ قراءت پر اصرار کی کسی کے پاس گنجائش باقی نہ رہے۔ علامہ مقرئ اپنی کتاب نفح الطیب میں لکھتے ہیں کہ حضرت عثمان غنیؓ کے تیار کروائے ہوئے مصحف پر یہ الفاظ لکھے ہوئے تھے:

هَذَا مَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ جَمَاعَةٌ مِّنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْهُمْ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنُ زُبَيْرٍ وَسَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ . (50)

اس کے بعد دیگر صحابہؓ کے نام بھی درج ہیں جنہوں نے حضرت عثمان غنیؓ کے اس کام پر اجماع کیا تھا۔

حضرت شاہ ولی اللہ دہلویؒ کو امت مسلمہ میں عظیم محقق اور بلند پایہ عالم کی حیثیت حاصل ہے ہمارے اس موضوع زیر نظر کے بارے میں آپؒ فرماتے ہیں:

”قرآن مجید کی حفاظت کا ذمہ اللہ تعالیٰ نے لیا۔ مشاہدہ سے معلوم ہوا کہ حفاظت خداوندی کا ظہور اس طرح ہوا کہ چند صالح بندوں کے دلوں میں یہ بات ڈالی گئی کہ وہ اس کی جمع و تدوین کی خدمت سرانجام دیں اور تمام دنیا کے مسلمان ایک نسخہ قرآنی پر متفق ہو جائیں اور عظیم جماعتیں اس کی تعلیم و تلاوت میں مشغول رہیں تاکہ سلسلہ تواتر ٹوٹ نہ جائے۔ اس کی تکمیل اس طرح ظہور میں آئی کہ عہد عثمان غنی ؓ میں صحابہ کرام ؓ کے مشورہ اور اجماع سے تمام مصاحف میں سے ایک مصحف (جو عثمان ؓ نے مصحف صدیق ؓ سے نقل کر کے تیار کروایا تھا) پر اتفاق کیا گیا۔ جس میں شاذ قراءتیں نہیں لی گئیں بلکہ متواتر قراءتیں ہی لی گئیں اور قبائل عرب کی سات زبانوں (سبعہ احرف) میں سے جن پر قرآن مجید نازل ہوا تھا۔ (اور اس کے پڑھنے کی اجازت دے دی گئی تھی ان لوگوں کو جو لغت قریش کے پڑھنے سے عاجز ہوں) ایک لغت قریش کو لے لیا گیا اور باقی لغات کے مصحف متروک کر دیئے گئے“ (51)

شاہ ولی اللہ ؒ کے الفاظ کہ صحابہ ؓ کے ’مشورہ اور اجماع‘ سے ایک نسخہ تیار کیا گیا، خاص طور پر قابل ذکر ہیں۔ اس سے یہی بات ثابت ہوئی کہ یہ کاروائی حضرت عثمان غنی ؓ کا ذاتی کام نہ تھا بلکہ صحابہ ؓ ان کے ساتھ شامل تھے۔

اس تفصیل سے واضح ہوا کہ حضرت عثمان غنی ؓ نے جمع قرآن کا کام بلاوجہ نہیں کیا تھا نہ ہی اس میں آپ ؓ کا کوئی خصوصی منحنی مقصد تھا۔ مصحف عثمان غنی ؓ کوئی نئی چیز نہ تھا بلکہ یہ حضرت ابو بکر صدیق ؓ کے نسخہ کی نقل تھا۔

ذہن میں سوال ابھرتا ہے کہ جب حضرت ابو بکر صدیق ؓ نے پورے اہتمام سے تمام مسلمانوں کی شمولیت اور اجماع سے ایک متنفقہ سرکاری نسخہ قرآن تیار کروایا تھا تو حضرت عثمان غنی ؓ کو ’جمع قرآن‘ کی ضرورت کیوں پیش آئی۔ اس سوال کا جواب مندرجہ ذیل تفصیل سے بھی مل جاتا ہے۔

جمع صدیق ؓ اور جمع عثمان ؓ میں فرق بیان کرتے ہوئے علامہ ابن التین کہتے ہیں:

”حضرت ابو بکر صدیق ؓ اور حضرت عثمان غنی ؓ کے جمع کرنے میں یہ فرق تھا کہ حضرت ابو بکر صدیق ؓ نے اس خوف سے جمع کیا تھا کہ قرآن کہیں ضائع نہ ہو جائے۔ کیونکہ وہ اس وقت

متفرق و منتشر صحیفوں میں تھا۔ انہوں نے ان سب اوراق کو لے کر آیات اور سورتوں کی اسی ترتیب کے ساتھ جس ترتیب کے مطابق حضور ﷺ نے لکھوایا تھا اور پڑھایا تھا ایک شیرازہ میں جمع کر دیا۔ اور حضرت عثمان غنی ؓ نے جب وجوہ قراءت میں لوگوں کو اختلاف کرتے ہوئے دیکھا تو اس وقت قرآن کو صحیح قراءت کے ساتھ جو عرضہ اخیرہ کے مطابق تھی اور جس کی صحت میں مطلق شبہ نہ تھا نقل کر دیا تاکہ اختلافات قراءت رفع ہو جائیں۔ انہوں نے ترتیب میں نہ تقدیم کی نہ تاخیر۔ نہ اس میں کسی تاویل کو دخل دیا۔ صرف قراءت میں لوگوں کے شبہ یا فساد کرنے سے قرآن کو محفوظ کر دیا، (52)

اسی طرح کے مزید بیانات علامہ ابن التین (53)، قاضی ابوبکر (54) اور علامہ محاسبی (55) اور علامہ عینی (56) سے بھی منقول ہیں۔

ان روایات کی تشریح و توضیح کرتے ہوئے علمائے اسلام نے حضرت عثمان غنی ؓ کے عمل کی یہی تشریح کی ہے کہ حضرت عثمان غنی ؓ کا مقصد قرآن مجید کے کسی 'حرف' کو ختم کرنا نہ تھا بلکہ انہیں تو اس بات کا افسوس تھا کہ بعض لوگ درست حروف کا انکار کر رہے ہیں۔ اور بعض لوگ آپس میں جھگڑنے لگے تھے۔ اسی مقصد کے لیے آپ ؓ نے معیاری نسخہ تیار کروایا۔ یہی نقطہ نگاہ ابن حزم نے الفصل فی الملل (57) میں، مولانا عبدالحق ؒ نے تفسیر حقانی (58) کے مقدمہ البیان میں اور علامہ زرقانی ؒ نے 'مناهل العرفان' (59) میں نقل کیا ہے۔ آپ ؓ نے تو ایسا رسم الخط اختیار فرمایا کہ اس کے اختیار کرنے سے ایک ہی لفظ کو تمام جائز حروف میں پڑھنے والے اپنے اپنے 'حرف' کے مطابق پڑھ سکیں۔ یہ اقدام 'سبعہ احرف' کو محفوظ کرنا تھا نہ کہ انہیں ضائع کر دینا۔

کیا حضرت عثمان غنی ؓ نے سیاسی مقاصد کے لئے قرآن جمع کروایا تھا؟

کیا حضرت عثمان غنی ؓ نے سیاسی مصلحت اور مقاصد کے تحت قرآن مجید کا نسخہ تیار کروایا تھا؟

اس اعتراض کا رد ہم مندرجہ ذیل حقائق کی روشنی میں کر سکتے ہیں:

یہ کاروائی محض آناً فاناً عمل میں نہیں آگئی بلکہ حضرت حذیفہ بن الیمان ؓ کی شکایت اور حالات کی سنگینی کے بعد حضرت عثمان غنی ؓ نے ایک مصحف کی تیاری کا حکم فرمایا تھا۔ آپ ؓ نے یہ

کاروائی اکیلے ہی نہیں کی بلکہ صحابہؓ کا مشورہ اس میں شامل تھا۔

حضرت عثمان غنیؓ نے یہ کاروائی ذاتی طور پر نہیں کی بلکہ اس کے لیے ایک کمیٹی تشکیل دی گئی۔ بخاری شریف اور الاتقان میں ان حضرات کی تعداد چار بیان کی گئی ہے۔ ان میں حضرت زید بن ثابتؓ، حضرت عبداللہ بن زبیرؓ، حضرت سعید بن العاصؓ، حضرت عبدالرحمن بن حارث بن ہشام شامل تھے۔ (60) جبکہ ابن ابی داؤد نے محمد بن سیرین کے طریق پر کثیر بن فلح سے روایت کی ہے کہ انہوں نے کہا جس وقت حضرت عثمان غنیؓ نے مصحف لکھوانے کا ارادہ کیا تو انہوں نے اس غرض سے بارہ مشہور آدمی قریش اور انصار میں سے جمع کئے اور ان کے ذمہ یہ کام لگایا کہ وہ قرآن لکھیں (61)

حافظ ابن حجر عسقلانیؒ نے فتح الباری میں اس سلسلے میں تفصیلات بیان کی ہیں اور ان دو متناقض روایات کی وضاحت کی ہے کہ اس کمیٹی کے ارکان کی تعداد چار تھی یا بارہ؟ ان کی اس وضاحت کا خلاصہ یہ ہے کہ بنیادی طور پر یہ کام چار اصحابؓ ہی کے سپرد تھا لیکن دیگر صحابہؓ کو بھی ان کی مدد پر مامور کر دیا گیا تھا۔ ان اصحاب میں ابی ابن کعبؓ، کثیر بن فلحؓ، مالک بن ابی عامرؓ، انس بن مالکؓ، ابن عباسؓ وغیرہ شامل تھے۔ (62)

بارہ اصحابؓ والی روایت کا تنقیدی جائزہ صحیحی صالح نے 'مباحث فی علوم القرآن' میں لیا ہے۔ وہ اس روایت کو معتبر نہیں سمجھتے ڈاکٹر صحیحی صالح نے اس ضمن میں مستشرقین جن میں بلاشر وغیرہ شامل ہیں، کے خیالات کا بڑے مؤثر انداز سے رد کیا ہے۔ آئندہ سطور میں ہم مستشرقین کے اس موقف کا رد ڈاکٹر صحیحی صالح کے بیان کی روشنی میں کریں گے کہ حضرت عثمان غنیؓ نے محض سیاسی مقاصد کے حصول اور سیاسی پالیسی کے طور پر قرآن میں مداخلت کی تھی اور اپنی مرضی کا ایک نسخہ تیار کروالیا تھا۔ اور اس کمیٹی کے ارکان، حضرت عثمان غنیؓ کے آلہ کار بن گئے اور گٹھ جوڑ کر کے ایک نیا نسخہ تیار کر لیا۔ (63)

اس سلسلے میں بلاشر پیش پیش ہے جس نے جمع و تدوین قرآن کے بارے میں حضرت عثمان غنیؓ کی نیت پر حملے کئے ہیں یہ تمام حملے بالکل بے بنیاد ہیں۔ مستشرقین کے پاس کوئی بنیاد

نہیں ہے کہ جس سے ثابت کیا جاسکے کہ حضرت عثمان غنیؓ کے پیش نظر سیاسی مقاصد کا حصول تھا اور آپ نے یہ کاروائی اس لئے بھی کی کہ مہاجرین کی اہمیت جتائی جاسکے۔ اس سلسلے میں ڈاکٹر صحیحی صالح نے بلاشرک حوالہ دیا ہے۔ (64)

ڈاکٹر موصوف لکھتے ہیں کہ یہ اتہام محض مستشرقین کی الزام تراشی ہے اور عبث قیاس آرائیوں کا آئینہ دار ہے اور کسی تاریخی روایت سے ان کے اس دعویٰ کی تائید نہیں ہوتی۔ کوئی دانشمند شخص یہ بات درست تسلیم نہیں کر سکتا کہ امام بخاری جیسے محدث کے مقابلے میں جو کہ ثقاہت و امانت اور حفظ و ضبط میں اپنی نظیر نہیں رکھتے، مستشرقین کی ان بے سرو پا باتوں کو ترجیح دی جائے۔ حضرت عثمان غنیؓ نے اس سلسلے میں جو کمیٹی بنائی تھی اس بارے میں بھی مستشرقین نے بے سرو پا باتیں کی ہیں۔ یہ کمیٹی چار حضرات پر مشتمل تھی (65) ڈاکٹر صحیحی صالح لکھتے ہیں کہ عجیب بات ہے کہ محدث ابن ابی داؤد ایک ہی مسئلہ کے بارے میں مختلف روایات نقل کرنے کے شائق رہتے ہیں اگرچہ ان میں واضح تضاد پایا جاتا ہو اس پر مزید یہ کہ وہ مسئلہ زیر بحث میں امام بخاریؒ کی ذکر کردہ چار اشخاص پر مشتمل کمیٹی کا ذکر کرتے ہیں جو دو صحابہؓ حضرت زید بن ثابتؓ اور سعید بن العاصؓ پر مشتمل تھی۔ اس طرح ایک کمیٹی کا ذکر کرتے ہیں جو بارہ صحابہؓ پر مشتمل تھی۔ لطف کی بات یہ ہے کہ ان کے ان خیالات پر ایک مستشرق ہی نے کلام کیا ہے۔ یہ مستشرق پچوالے (Schwally) ہے۔ اس نے جرح و قدح کی ہے۔ مستشرق بلاشر (Blachere) اس پر تجب و حیرت کا اظہار کرتا ہے کہ ابن ابی داؤد نے ایک ایسی کمیٹی کا بھی ذکر کیا ہے جس کے ایک رکن حضرت ابی بن کعبؓ بھی تھے۔ حالانکہ وہ اس کاروائی سے دو برس قبل وفات پا چکے تھے (66) کمیٹی کی تشکیل اور اس کے ارکان کی تعداد میں اس طرح کی روایات کا ذکر کرنے کا مقصد ان کے نزدیک یہ ہے کہ حفاظت قرآن کی ساری تاریخ کو مشکوک بنا دیا جائے۔

اس کمیٹی کے ارکان کی تعداد کے علاوہ مستشرقین نے ان حضرات کی ذات پر بھی اعتراضات کئے ہیں۔ اس سلسلے میں بلاشر نے طرح طرح کی قیاس آرائیوں سے کام لیا ہے وہ

پہلے تینوں قریشی صحابہ [ؓ] کو حضرت عثمان غنی [ؓ] کی طرح امراء و خواص میں شمار کرتا ہے۔ یہ مستشرقین یہ بات سمجھنے سے قاصر ہیں کہ حضرت عثمان [ؓ] کی شخصیت و کردار کا کیا عالم تھا اس معاشرے کا نقشہ بھی ان کے ذہنوں میں موجود نہیں ہے۔ اس معاشرے میں عوام اور خواص کا تصور کہاں باقی رہ گیا تھا۔ اس معاشرے میں تو خلیفہ رسول اللہ ^ﷺ، خلیفہ ہوتے ہوئے لوگوں کی بکریوں کا دودھ دوھا کرتے تھے۔ خلیفہ ثانی جن کی ہیبت سے دشمنوں کے دل کانپتے تھے۔ راتوں کو بھیس بدل کر لوگوں کی خدمت کے لیے مدینہ کی گلیوں کا چکر لگایا کرتے تھے۔ ہم خود مستشرقین کی کتابوں سے ایسی سینکڑوں مثالیں پیش کر سکتے ہیں کہ یہ بزرگ تقویٰ اور پرہیزگاری میں کس مقام پر فائز تھے۔ کیا یہ لوگ تقویٰ کے اس اعلیٰ مقام پر فائز ہوتے ہوئے بھی قرآن میں من مانی تبدیلیاں کرنے کی خاطر مختلف حربے اختیار کر سکتے تھے۔ اس معاشرے میں نہ اس قسم کی کسی کاروائی کا امکان ہو سکتا تھا اور نہ ہی 'خواص و عوام' کی کوئی تقسیم وہاں موجود تھی۔ جہاں حضرت عمر [ؓ] جیسی شخصیت سے برسر منبر مواخذہ ہو سکتا تھا وہاں حضرت عثمان غنی [ؓ] کی اس قسم کی کاروائیوں پر لوگ کیسے خاموش رہ سکتے تھے؟ (67)

بلاشر مزید لکھتا ہے کہ یہ تینوں صحابہ [ؓ]، حضرت عثمان غنی [ؓ] کے رشتہ دار تھے۔ اس لئے وہ ایک مشترکہ مصلحت کے حصول کی خاطر باہم متفق ہو گئے تھے۔ وہ نہیں چاہتے تھے کہ کتابت قرآن کے کام کی تکمیل کسی ایسے شخص کے ہاتھوں ہو جو مکہ کے علاوہ کسی اور جگہ کارہنہ والا ہو۔ بلاشر اس من گھڑت قصہ کی تکمیل یوں کرتا ہے کہ حضرت زید بن ثابت [ؓ] ان کی صحابیوں کے ہم خیال بن گئے تھے اور ان کی خوشامد کیا کرتے تھے۔ حضرت زید [ؓ] جانتے تھے کہ وہ قریش مکہ کے طبقہ خواص میں شامل نہیں ہیں اس لئے وہ ان صحابہ [ؓ] کی خوشامد کو قرین مصلحت خیال کرتے تھے۔ (68)

بلاشر کے یہ خیالات دور از عقل و قیاس اور لایعنی ہیں ان خیالات میں تناقض و تضاد پایا جاتا ہے۔ اگر ہم صحابہ [ؓ] کے معاشرے کے تقویٰ اور احتیاط کی ایک جھلک ذہن میں رکھیں تو اس قسم کی حرکت کسی ذی ہوش انسان کے قلب و دماغ سے کوسوں دور بھاگتی ہے۔ اس کے علاوہ اس کے نظریات کے بطلان کے لئے اتنی بات ہی کافی ہے کہ بلاشر نے حضرت زید بن ثابت [ؓ] کو تینوں

مکی صحابہؓ کے ساتھ گھٹ جوڑ میں ملوث کر کے انہیں بلاوجہ متہم کیا ہے۔ اس کی کوئی نقلی یا عقلی دلیل موجود نہیں ہے۔ بلاشر کے خیالات کے رد کے لیے مندرجہ ذیل باتیں قابل غور ہیں۔

تحقیق ہمیشہ استدلال کی بنیاد پر ہوتی ہے۔ استدلال یا تو تاریخی شواہد کی بنا پر ہوتا ہے یا مختلف شواہد سے بالواسطہ طور پر نتائج اخذ کئے جاتے ہیں لیکن بلاشر کے اس نقطہ نگاہ کے پیچھے کوئی بلا واسطہ یا بالواسطہ استدلال موجود نہیں ہے۔ دوسری طرف انصاف اور اصول کا تقاضا ہے کہ جب وہ کوئی دلیل اپنے نقطہ نگاہ کی تائید میں پیش نہیں کرتا تو اس کی بات تسلیم نہ کی جائے۔ خصوصاً جب وہ ایسی بات کر رہا ہو جو مسلمات کے برعکس ہو۔ اس صورت میں مسلمانوں ہی کے اس نقطہ نگاہ کو درست تسلیم کیا جائے گا کہ حضرت عثمان غنیؓ کی اس کاروائی کے پیچھے نہ کوئی سازش کارفرما تھی، نہ کوئی گھٹ جوڑ ہوا اور نہ ہی اس کاروائی سے حضرت عثمان غنیؓ خصوصی اغراض حاصل کرنا چاہتے تھے (69)

بلاشر (Blachare) لکھتا ہے:

”اس میں شک کی کوئی گنجائش نہیں کہ کمیٹی کے ارکان کو اپنی ذمہ داری کا پورا پورا احساس تھا۔ اگرچہ وہ ان دنوں تنقید و تبصرہ کے طرز و انداز سے پوری طرح آشنا نہ تھے“ (70)

اس کی دونوں باتوں میں تضاد ہے ایک طرف ان کو ذمہ دار اور متقی قرار دیتا ہے اور دوسری طرف قرآن جیسی کتاب میں تحریف کی سازش میں ملوث قرار دیتا ہے۔ ظاہر ہے کہ دونوں میں سے ایک بات ہی درست ہو سکتی ہے اور ہم اس بات کو درست کہیں گے جسے تاریخ اور دلائل و شواہد درست قرار دیں۔

ہم اس سلسلے میں ولیم میور کی وضاحت بھی پیش کرتے ہیں کہ وہ بھی اپنے ساتھی مستشرقین کے موقف کو رد کرتا ہے وہ لکھتا ہے کہ اس نظر ثانی میں علماء نے آیات اور قراءتوں میں سے ایک ایک آیت کا پہلے نسخہ لیا اور اس سے کچھ ایسی تبدیلیاں کی کہ وہ صحابہؓ ہی کو اس لئے شامل کیا گیا کہ قرآن انہی کے لب و لہجہ میں نازل ہوا تھا۔ (71) نے بھی اس مصحف کی تیاری کا یہ جواز تسلیم کیا ہے کہ آذر بائجان میں لوگوں کے اندر قرآن کی تلاوت پر اختلافات دیکھنے میں آئے تھے۔ (73)

حضرت عثمان غنیؓ نے دیگر چند لوگوں سے مل کر اپنی پسند کا ایک نسخہ تیار کروایا تھا اس الزام کا رد ہم مندرجہ ذیل حقائق کی روشنی میں بھی کر سکتے ہیں۔

حضرت ابو بکر صدیق کے زمانے میں جب حضرت زید بن ثابتؓ نے تدوین قرآن کے کام کا آغاز کیا تو حضرت عمر فاروقؓ نے تدوین قرآن کمیٹی کے سامنے آیت رجم پیش کی۔ لیکن حضرت زید بن ثابت نے اسے قرآن میں شامل نہیں کیا۔ اگر معاملہ ایسا ہی ہوتا جیسا کہ مستشرقین بیان کرتے ہیں تو حضرت عمرؓ اپنی حیثیت استعمال کر کے یہ آیت قرآن میں شامل کروا سکتے تھے۔ لیکن یہ آیت چونکہ قرآن کا حصہ نہ تھی اس لئے اسے شامل قرآن نہیں کیا گیا۔ (یہ اب منسوخ ہو چکی تھی)

حضرت زید بن ثابتؓ کہتے ہیں کہ سورۃ التوبہ کی آخری آیت: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ.....﴾ [التوبہ: ۱۲۸] صرف ایک صحابیؓ سے ملی۔ لیکن جب تک اس آیت کے بارے میں بھی وہ شرائط پوری نہ ہوئیں جو اس وقت ملحوظ رکھی جاسکتی تھیں اس وقت تک اسے قرآن میں شامل نہیں کیا گیا۔ یہی معاملہ عہد حضرت عثمان غنیؓ میں سورۃ الاحزاب کی آیت ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ.....﴾ [الاحزاب: ۲۳] کے ساتھ پیش آیا تھا۔ (74)

اگر حضرت عثمان غنیؓ کے کچھ ذاتی مخصوص مقاصد تھے تو ان کی تکمیل کے لیے دوسرے صحابہؓ کو ان صحابہ کی بجائے کمیٹی میں شامل کر کے اپنے مقصد کی تکمیل کر سکتے تھے۔

مشہور مستشرق اسپرنگر نے مسلمانوں کے فن اسماء الرجال جو انہوں نے حضور اکرم 1 کے ارشادات کو محفوظ کرنے کے لئے جاری کیا تھا اور جس کی مثال دنیا کی کوئی اور قوم پیش نہیں کر سکی، کے بارے میں لکھتا ہے۔ ”مسلمانوں نے پیغمبر اسلام حضرت محمد ﷺ کے اقوال کو محفوظ کرنے کے لیے پانچ لاکھ لوگوں کے حالات زندگی محفوظ کر لئے۔“ (75) ایسی محتاط قوم سے یہ بات کیونکر منسوب کی جاسکتی ہے کہ اس نے ملی بھگت کر کے قرآن کریم میں تغیر و تبدل کر لیا۔ کیا حضرت عثمان غنیؓ نے وہ آیات قرآن مجید سے حذف کر دی تھیں جن میں حضرت علیؓ اور اہل بیت کے مناقب بیان کئے گئے تھے؟ (76)

اس سلسلے میں مندرجہ ذیل حقائق پیش کئے جاسکتے ہیں:

یہ اعتراض عقل کے سراسر خلاف ہے۔ حقیقت حال یہ ہے کہ حضرت عثمان غنیؓ نے جو مصحف تیار کروایا اس پر تمام امت نے اتفاق کیا۔ یہ تاریخی حقیقت ہے کہ کسی بھی حلقے سے اس سے اختلاف نہیں کیا گیا۔ صرف عبداللہ بن مسعودؓ نے اس بات پر اعتراض کیا تھا کہ انہیں جمع قرآن کی کاروائی میں شریک کیوں نہیں کیا گیا۔ قرآن کے متن میں کسی طرح کی کمی بیشی کا اعتراض کسی بھی حلقے کی جانب سے نہیں کیا گیا۔ حضرت عثمان غنیؓ کے ساتھ خاندانی چپقلش رکھنے والے اور انہیں شہید کرنے والے لوگوں میں سے کسی نے آپؓ پر اس پہلو سے اعتراض نہیں کیا کہ آپؓ نے قرآن میں کمی بیشی کر دی۔ خصوصاً بنو امیہ اور حضرت علیؓ کے ساتھیوں کے درمیان خاصیت کو ذہن میں رکھیں تو نظر آتا ہے کہ اتنے شدید اختلافات کے باوجود حضرت علیؓ کے ساتھی اسی قرآن پر متفق رہے جسے بعد میں انہی لوگوں نے ”صحیفہ عثمانی“ کا نام دیا۔ نہ صرف یہ بلکہ آج تک تمام فرقے قرآن کی صیانت اور عصمت پر متفق ہیں۔

حضرت ابوبکر صدیقؓ اور حضرت عثمان غنیؓ جنہوں نے قرآن دو مرتبہ لکھا دونوں کے عہد میں حضرت علیؓ موجود تھے۔ لیکن کبھی بھی قرآن کے بارے میں اختلاف نہیں ہوا نہ ہی حضرت علیؓ نے کوئی اختلاف کیا۔

حضرت ابوبکر صدیقؓ، حضرت عمر فاروقؓ اور حضرت عثمان غنیؓ میں سے کسی کا دور بھی جبر و تشدد کا دور نہ تھا کہ حضرت علیؓ مجبوراً چپ ہو گئے ہوتے۔ نہ ہی اس بات کا امکان ہو سکتا تھا کہ قرآن سے آیات و مضامین حذف کئے جا رہے ہوں اور لوگ خاموشی سے بیٹھے ہوں۔ بات انہی اہل بیت کے بارے میں کی جا رہی ہے جنہوں نے ایک شخص یزید کی بیعت محض اس بنا پر نہ کی کہ وہ فاسق و فاجر تھا اور اسی فاسق کے خلاف لڑتے ہوئے اپنے پورے خاندان کی جانیں لٹا دیں۔

اگر حضرت علیؓ تینوں خلفائے راشدینؓ کے عہد میں کچھ نہ کر سکے تو بعد میں جب وہ خود خلیفہ بنے تو اس وقت بھی تو وہ سب کچھ کر سکتے تھے۔ اس وقت تو انہیں کوئی روکنے والا نہ تھا۔ بلکہ اگر وہ ایسا کر دیتے کہ بقول مستشرقین اصل قرآن، امت کو لوٹا دیتے تو وہ امت کے ہیرو بن جاتے لیکن تاریخ شاہد ہے کہ ”جامع القرآن“ کا خطاب تو حضرت ابوبکر صدیقؓ اور حضرت عثمان

غنیؓ کو دیا ہے (77) حضرت علیؓ امت سے کہہ سکتے تھے کہ لوگو! یہ ہے قرآن کا وہ حصہ جو پہلے تینوں خلفاء نے غائب کر دیا تھا اور اس کا صرف مجھے ہی علم تھا۔ ہم تو اس کے بالکل برعکس دیکھتے ہیں کہ انہوں نے اپنے پورے عہد حکومت میں کبھی اس کا تذکرہ تک نہیں کیا بلکہ ہمیں تو اس کے بالکل برعکس بیانات ملتے ہیں۔

یہ بات بھی ذہن میں رہے کہ حضرت علیؓ جرأت مند انسان تھے۔ کیا کوئی شخص یہ بات گوارا کر سکتا ہے کہ حضرت علیؓ کے بارے میں کوئی تاثر قائم کرے کہ انہوں نے تحریف قرآن کی کاروائی آنکھوں سے دیکھ لی اور کسی کو روکا تک نہیں یا بزدلی یا مصلحت کا مظاہرہ کیا۔ قرآن مجید تو ان کے بارے میں کہتا ہے: ﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ [المائدہ: ۵۴] ”وہ جہاد کرتے ہیں اللہ کی راہ میں اور کسی ملامت کرنے والے کی ملامت سے خوفزدہ نہیں ہوتے“

رمضان المبارک کی راتوں میں جب ابی بن کعبؓ لوگوں کی امامت کرواتے اور قرآن مجید سناتے تھے اس وقت حضرت علیؓ ان کی اقتداء میں نماز پڑھ رہے ہوتے تھے (78) اگر قرآن میں کوئی ردّ بدل ہوتا تو آپؓ اسی وقت اعتراض کر سکتے تھے۔

یہ بات بڑی مضحکہ خیز ہے کہ حضرت عثمان غنیؓ نے قرآن مجید میں ردّ بدل کر دیا تھا۔ اگر بالفرض یہ مان لیا جائے کہ حضرت عثمان غنیؓ نے جبر کے ذریعے قرآن کریم کے قدیم نسخے معدوم کر دیئے تو یہ بات دیکھنا ضروری ہے کہ آیا حضرت عثمانؓ کا دخل اس قدر بڑھا ہوا تھا اور ان کی طاقت اس قدر وسیع ہو گئی تھی کہ اتنی بڑی قوم کے قبضہ اور حافظہ سے ہر ایک سورت اور ہر آیت کو انہوں نے مٹا دیا۔ گویا انہوں نے دیگر مصاحف جبر کے ذریعے ختم نہیں کئے بلکہ اس کام میں لوگوں کی مرضی شامل تھی کیونکہ ایسا کرنا ہی قرین عقل تھا۔

اگر یہ بھی فرض کر لیا جائے کہ انہوں نے حضرت ابن مسعودؓ جیسے لوگوں سے قرآن کے نسخے چھین لئے تھے تو یہ کیوں کر سمجھا جاسکتا ہے کہ مصحف ابن مسعودؓ کی جو نقلیں عام مسلمانوں میں مشتہر اور مروج ہو چکی تھیں وہ بھی انہوں نے سب لوگوں سے واپس لے لی ہوں۔ یہ بات

ثابت شدہ ہے کہ مسلمانوں میں لاتعداد نقلیں اس وقت تک عام ہو چکی تھیں۔ اگر ایسی ہی بات ہوتی تو یہ لوگ تو حق کے لیے بڑے دلیر تھے وہ مقابلہ کر کے اس تحریف کو روک سکتے تھے۔ یہ بات سب کو معلوم ہی ہے کہ مسلمانوں نے تو جس بات کو بھی حق سمجھا اس کے لیے جنگ کرنے سے بھی احتراز نہیں کیا۔

اگر ہم بطور تنزل اتنا بھی مان لیں کہ ان میں سے کسی مسلمان کو حضرت عثمانؓ کے نسخہ قرآن میں کوئی نقص معلوم ہوا تھا۔ تو وہ اتنا ضرور کرتا کہ (اور یہ کرنے میں اس کے لیے کوئی دقت بھی نہ تھی) جو صحیح نسخہ اس کے پاس یا کسی اور کے پاس معلوم ہوتا اس کو حضرت عثمان غنیؓ کے زمانے میں چھپا کر ہی محفوظ کر لیتا۔ اگر کوئی ایسا کرتا تو حضرت عثمان غنیؓ کی وفات کے ساتھ ہی اس صحیح نسخہ کی نقلیں فوراً پھیل جاتیں۔ خصوصاً عہدِ علیؓ میں تو اس کو کوئی رکاوٹ نہ ہوتی۔

مصنف عثمانیؓ کی بنیاد وہ نسخہ تھا جو اس وقت حضرت حفصہؓ کی نگرانی میں تھا (79) عقل کہتی ہے کہ اگر حضرت عثمانؓ نے قرآن میں تغیر تبدیل کر دیا تھا تو پھر حضرت حفصہؓ کو ان کا مصحف واپس کبھی نہ کیا جاتا کیونکہ اس کی موجودگی میں تو حضرت عثمان غنیؓ کی ساری کاروائی رائیگاں جاسکتی تھی۔

حضرت حفصہؓ نے کبھی بھی یہ نہیں فرمایا کہ اے عثمانؓ! آپ نے تو ایک نیا قرآن تیار کر لیا ہے حالانکہ میرا مصحف تو کچھ اور تھا۔

”حضرت عثمان غنیؓ نے باقی تمام مصاحف نذر آتش کر دیئے“ اور اس کا مقصد یہ بیان کیا جاتا ہے کہ حضرت عثمان غنیؓ کے تیار کروائے ہوئے نسخے کو کوئی چیلنج نہ کر سکے لیکن اتنی بات تو تاریخی طور پر ثابت شدہ ہے کہ حضرت حفصہؓ والا نسخہ مروان بن حکم کے دور تک موجود تھا۔ حضرت عثمان غنیؓ کے قرآن کے نسخے کی تیاری (24ھ تا 35ھ) (80) اور مروان کی کاروائی (64ھ تا 65ھ) (81) کے درمیان کئی برس کا عرصہ گزرا۔ اگر حضرت عثمان غنیؓ نے قرآن میں تغیر و تبدیل کروا دیا تھا تو حضرت حفصہؓ کا نسخہ قرآن کی اصل صورت میں موجود تھا۔ فوراً اصل کی کاپیاں تیار کروائی جاسکتی تھیں۔

یہ بات بھی ناقابل تسلیم ہے کہ حضرت عثمان غنیؓ کا دور جبر و تشدد کا دور تھا۔ ایسا خیال کرنا تاریخی غلطی ہوگی۔ جس خلیفہ نے محض اس لئے بلوائیوں کے ہاتھوں شہادت قبول کر لی کہ وہ نہیں چاہتے تھے کہ کوئی انکی حفاظت کے لیے ان کے دروازے پر کھڑا ہو۔ اور ان کی حفاظت کرتے ہوئے کسی مسلمان کی جان ضائع ہو۔ وہ ہستی ’وہ محض ذاتی مقاصد کے تحت تیار کردہ قرآن‘ کو لوگوں میں مروج کرنے کے لیے لوگوں پر تشدد کرے گی؟۔ اگر یہ کہا جائے کہ حضرت عثمان غنیؓ کی وفات کے بعد حضرت حفصہؓ والے نسخے سے اصل قرآن حاصل نہ کیا جا سکے کیونکہ حضرت عثمان غنیؓ کے اثرات بڑے گہرے تھے تو یہ بات بھی خلاف واقعہ ہے کیونکہ جو خلیفہ بلوائیوں کے ہاتھوں، کسی میدان میں نہیں بلکہ اپنے گھر میں شہید ہو رہا ہے اور اس کی شہادت کا بدلہ بھی نہیں لیا جا رہا، جبر کے زیر اثر اس کے دورس سیاسی اثرات کے بارے میں کیا تصور کیا جاسکتا ہے؟

حضرت عثمان غنیؓ کی شہادت کے بعد جب مسلمانوں کے فرقوں میں خون ریز لڑائیاں ہو رہی تھیں، اس وقت بھی ان سب کا قرآن ایک ہی تھا۔ اگر اس میں حضرت عثمان غنیؓ نے تغیر و تبدل کروایا تھا تو ان سب فرقوں کا ایک ہی قرآن پر متفق ہونا اس بات کی صریح دلیل ہے کہ حضرت عثمان غنیؓ نے قرآن میں کوئی تبدیلی نہیں کی تھی۔ حضرت عثمان غنیؓ نے دیگر مصاحف ہی تلف کئے ہوں گے لوگوں کے حافظوں سے تو قرآن محفوظ نہیں کیا تھا۔

حضرت عثمان غنیؓ کے ’مصحف‘ کے بارے میں علامہ ابن حزمؒ لکھتے ہیں:

حضرت علیؓ جو روافض کے نزدیک بہت عظیم مقام رکھتے ہیں وہ پونے چھ برس تک برسر اقتدار رہے۔ ان کا حکم چلتا تھا ان پر کیا دباؤ تھا کہ انہوں نے اصل قرآن جاری نہیں فرمایا۔ امام حسنؓ کو بھی خلافت ملی۔ وہ بھی امام معصوم سمجھے گئے ہیں ان سب باتوں کے باوجود کسی کو یہ کس طرح جرأت ہو سکتی ہے کہ ایسی بات کہے (82)

علامہ فرماتے ہیں:

”قرآن میں کوئی حرف زائد یا کم یا تبدیل ہونا، ہم کیسے تسلیم کر سکتے ہیں جب کہ قرآن میں تغیر کی وجہ سے ان حضرات پر جہاد، اہل شام سے لڑائی سے زیادہ ضروری واہم تھا“ (83)

کیا حضرت عثمان غنیؓ نے اہل بیت اور حضرت علیؓ سے متعلق آیات قرآن مجید سے نکال دی تھیں۔ مستشرقین کے اس موقف کا جواب ہم انہی کے ایک ساتھی ولیم میور کے حوالے سے پیش کرتے ہیں۔ ولیم میور (William Muir) لکھتے ہیں:

”یہ اعتراض عقل کے سراسر منافی ہے خصوصاً بنو امیہ اور دوست داران علیؓ کے مناقشات پر نظر کرتے ہوئے کہ اتنے شدید اختلاف کے باوجود دوستداران علیؓ اسی قرآن پر متفق رہے۔ جسے بعد میں انہی لوگوں نے صحیفہ عثمانی سے نامزد کر دیا نہ صرف یہ بلکہ آج تک تمام شیعہ سنی فرقے قرآن کی صیانت و عصمت پر متفق ہیں“ (84)

پھر حضرت ابو بکر صدیقؓ و حضرت عثمان غنیؓ دونوں کے عہدوں میں اسی قرآن پر اکتفا کیا گیا اور حضرت علیؓ بھی موجود تھے لیکن آپؓ نے کوئی معارضہ نہیں فرمایا۔ میور لکھتے ہیں آخر حضرت عثمان غنیؓ کے لئے تحریف میں کون سے مفاد وابستہ تھے۔ خصوصاً جب کہ ایسے اقدام کی صورت میں انہیں مسلمانوں کی برہمی کا اندیشہ بھی ہو سکتا تھا۔ (85)

ولیم میور مصحف عثمانیؓ پر اعتراضات کے جواب دیتے ہوئے اس اعتراض کے بارے میں لکھتے ہیں:

حضرت عثمانؓ کے عہد میں جب قرآن پر نظر ثانی ہوئی اور پھر اسے شائع کیا گیا تو ان مسلمانوں کی کثیر تعداد موجود تھی جو رسول ﷺ کی زندگی میں حضور ﷺ سے اسی طرح قرآن کو سنتے رہے جس طرح حضرت عثمان غنیؓ نے دوبارہ حضرت زیدؓ وغیرہ کو دکھا کر شائع کیا۔ اور ان صحابہ نے کوئی اعتراض نہ کیا۔ (86)

اگر حضرت علیؓ کی عصمت پر قرآن کی آیات نازل ہوئی ہوتیں جن پر خود حضرت علیؓ بر بنائے مصلحت خاموش ہو گئے تو لازم تھا کہ حضرت علیؓ کے انصار و اصحاب ہی حضرت عثمان غنیؓ کی اس زیادتی پر فریاد کرتے۔ (87)

آخر میں ولیم میور لکھتے ہیں:

پس ان معارضات سے ثابت ہوتا ہے کہ موجودہ قرآن سے کوئی ایسی آیت نظر انداز نہیں کی گئی جو حضرت علیؓ کی عصمت پر دال ہو۔ اس سلسلے میں میور کا تیسرا معارضہ یہ ہے کہ جب حضرت عثمان غنیؓ کی وفات کے بعد حضرت علیؓ کی بیعت ہوئی جو حضرت علیؓ کے غلبہ کی بین دلیل ہے۔ کیا عقل باور کر سکتی ہے کہ اصحاب علیؓ ناقص قرآن پر اکتفا کر لیتے اور ناقص بھی ایسا کہ جس سے ان کے امام (حضرت علیؓ) کی فضیلت کی آیات قلم زد کر دی گئی ہوں۔ آخر جہان علیؓ ایسے قرآن پر کیوں متفق ہو گئے جو ان کے مخالف اور ان کے پیشواؤں کے مقاصد بیان کرنے میں ناقص رہا۔ وہ لوگ تو اسے دینی دستاویز کے طور پر پڑھتے رہے اور اس پر کوئی اعتراض نہ کیا۔ حضرت علیؓ نے اسی قرآن کو پھیلانے کا حکم دیا۔ خود اپنے قلم سے بھی اس کے نسخے لکھے اور انہیں دور دراز علاقوں میں پھیلا یا۔ (88)

حضرت عثمان غنیؓ نے تو لوگوں کو متواتر اور ثابت شدہ قراءتوں پر جمع کیا تھا۔ یہ تو حقیقت ہی کے برعکس ہے کہ انہوں نے سات قراءتیں یا سبجہ احرف کو ختم کر کے ایک 'حرف' پر لوگوں کو جمع کیا تھا۔ (89)

مصحف عثمانیؓ میں ایسا رسم الخط اختیار کیا گیا تھا کہ اس میں وہ ساری قراءتیں اور حروف سما سکیں۔ آپ نے یہ اہتمام اس لئے کیا تھا بلکہ صحیح تر لفظوں میں آپ کے مصحف کا اصلی مقصد یہ تھا کہ شاذ قراءتوں کے پھیلنے کا سد باب کیا جائے اور جائز و ثابت شدہ قراءتوں میں قرآن کو محدود کیا جائے۔ (90)

حضرت عثمان غنیؓ نے ایسا رسم الخط اختیار کیا جس میں 'ساتوں حروف' سما سکیں۔ امام ابن حزمؒ نے اس سلسلے میں اپنی کتاب، 'کتاب الفصل فی الملل والاعواء والنحل' میں مدلل بحث کی ہے اور اس قسم کے اعتراضات کا رد خالص عقلی اور منطقی انداز میں کیا ہے کہ حضرت عثمان غنیؓ کے عہد میں قرآن میں تغیر و تبدل ہو گیا تھا۔ امام موصوف نے خود یہود و نصاریٰ کی طرف سے کئے گئے کچھ اعتراضات کا بھی ذکر کیا ہے اور پھر ان کا رد فرمایا ہے (91) انہوں نے مندرجہ ذیل اعتراضات نقل کئے ہیں:

مسلمان اپنی کتاب کی نقل کو کس طرح صحیح کہہ سکتے ہیں حالانکہ اس کی قراءت میں شدید اختلافات پائے جاتے ہیں۔ ان میں سے بعض لوگ بہت سے حروف بڑھاتے ہیں اور بعض انہیں نکال ڈالتے ہیں۔

مسلمان ایسی اسانید سے جو تمہارے یہاں انتہائی صحت کو پہنچی ہوئی ہیں روایت کرتے ہیں کہ تمہارے نبی ﷺ کے اصحابؓ کے چند گواہوں نے اور ان کے ایسے تابعینؓ نے جن کی تم تعظیم کرتے ہو اور اپنا دین ان سے اخذ کرتے ہو، قرآن کو ایسے زائد مبدلہ الفاظ میں پڑھا ہے تم لوگ ان الفاظ میں پڑھنے کو جائز نہیں سمجھتے۔ عبداللہ ابن مسعودؓ کا مصحف تمہارے مصحف کے خلاف تھا۔ ان میں ایک بات یہ ہے کہ مسلمان علماء کے چند گروہ جن کی مسلمانوں کے ہاں تعظیم کی جاتی ہے اور ان سے اپنا دین اخذ کرتے ہیں کہ عثمان بن عفانؓ نے بہت سی صحیح قراءتوں کو نکال ڈالا۔ جب انہوں نے وہ مصحف لکھا جس پر انہوں نے مسلمانوں کو اکٹھا کیا اور ان سات حرفوں میں سے جن میں مسلمانوں کے نزدیک قرآن نازل کیا گیا ہے اسے صرف ایک حرف پر کر دیا۔ روافض کا دعویٰ ہے کہ نبی کریمؐ کے صحابہؓ نے قرآن کو بدل ڈالا۔ اور اس کو گھٹا بڑھا دیا۔ (92)

علامہ ابن حزمؒ نے ان اعتراضات کا جواب بھی دیا ہے لیکن اس مقام پر ہم صرف اس پہلو کو زیر بحث لائیں گے کہ کیا حضرت عثمان غنیؓ نے قرآن میں کوئی ناروا تغیر کیا تھا؟ حضرت عثمان غنیؓ کے بارے میں علامہ ابن حزمؒ فرماتے ہیں کہ یہ اعتراض بالکل غلط ہے کہ حضرت عثمان غنیؓ نے سات میں سے چھ حروف کو مٹا دیا تھا۔ (93)

وہ فرماتے ہیں:

حضرت عثمان غنیؓ ایسے وقت میں ہوئے ہیں کہ تمام جزیرہ العرب مسلمانوں، قرآنوں، مساجد اور قاریوں سے بھرا ہوا تھا۔ قراءت حضرات بچوں، بڑوں اور دور و نزدیک کے لوگوں کو قرآن کی تعلیم دیا کرتے تھے۔ یمن جو ایک وسیع علاقہ تھا۔ بحرین، عمان جن کی آبادی وسیع تھی اور متعدد دیہاتوں شہروں پر مشتمل تھی مکہ، طائف، مدینہ، شام، جزیرہ، مصر، کوفہ، بصرہ، ان

تمام مقامات پر اس قدر قرآن اور قاری موجود تھے کہ ان کا شمار خدا تعالیٰ کے علاوہ اور کوئی نہیں کر سکتا۔ اگر حضرت عثمان غنیؓ ایسا قصد کرتے بھی جیسا کہ یہ لوگ بیان کرتے ہیں تو بھی ہرگز ایسا کرنے پر قادر نہیں ہو سکتے تھے۔ (94)

علامہ ابن حزمؒ فرماتے ہیں:

یہ کہنا کہ حضرت عثمان غنیؓ نے لوگوں کو ایک قرآن پر جمع کیا تو یہ بھی باطل ہے گذشتہ سطور میں قرآن، مساجد، حفاظ اور قراء کی جس کثرت کا ذکر کیا گیا ہے اس کی روشنی میں حضرت عثمان غنیؓ اس پر قادر ہی نہیں ہو سکتے تھے اور نہ انہوں نے کبھی ایسا کرنے کا فیصلہ کیا۔ انہیں تو محض اس بات کا اندیشہ ہوا تھا کہ کوئی فاسق آدمی بعد میں آ کر دین میں کوئی گڑبڑ نہ کر دے۔ یا اہل خبر میں سے ہی کوئی شخص وہم کا شکار ہو کر قرآن مجید کا کوئی حصہ بدل ڈالے۔ کسی بھی صورت میں ایسا اختلاف ہو سکتا تھا کہ جو گمراہی تک پہنچا دے۔ انہوں نے قرآن لکھ کر مختلف سمتوں میں بھجوائے کہ اگر کہیں اختلاف پیدا ہو تو اس نسخے کی طرف رجوع کر لیں۔ کیونکہ یہ نسخے محض حضرت عثمان غنیؓ کی ذاتی صوابدید کے مطابق نہیں لکھے گئے تھے بلکہ تمام صحابہؓ کے متفقہ نسخے تھے۔

علامہ ابن حزمؒ فرماتے ہیں کہ جو لوگ کہتے ہیں کہ حضرت عثمان غنیؓ نے چھ حروف مٹا دئے وہ جھوٹ بولتے ہیں جیسا کہ گذشتہ سطور میں واضح کیا گیا ہے اگر حضرت عثمان غنیؓ ایسا کرنا چاہتے بھی تو وہ اس پر قادر ہی نہ تھے۔ پھر مسلمانوں کا تو متفقہ عقیدہ ہے کہ قرآن سے کسی ایک شوشے کو بھی خارج کرنے والا دائرہ اسلام سے خارج ہے یہ ساتوں حروف ہمارے ہاں اس وقت بھی موجود ہیں جیسے یہ پہلے دن موجود تھے۔ یہ سب سے احرف مشہور و ماثور قراءتوں کی شکل میں آج بھی محفوظ و ثابت ہیں۔

حضرت عثمان غنیؓ کے قرآن بدل دینے کے بارے میں امام ابن حزمؒ فرماتے ہیں کہ اس وقت تک لاکھوں قرآن موجود تھے۔ حضرت عثمان غنیؓ لاکھ کوشش کرتے تب بھی وہ تمام کے تمام قرآن سرکاری تحویل میں نہیں لے سکتے تھے۔ جب اتنی کثیر آبادی اور وسیع علاقے کے

لوگوں کو ایک انداز سے قرآن یاد ہوگا تو حضرت عثمانؓ کی تبدیلی کی کوئی حیثیت نہ ہوتی۔ علامہ فرماتے ہیں کہ اگر کوئی نابغہ یا زہیر کے شعر میں کوئی کلمہ گھٹانا بڑھانا چاہے تو بھی قادر نہ ہوگا اور اس تبدیلی کرنے والے شخص کا پول جلد ہی کھل جائے گا اور ثابت شدہ نسخے اس کی مخالفت کریں گے۔ پھر قرآن جو کہ لوگوں کے سینوں میں محفوظ ہے اس میں اس قسم کی تبدیلی کیوں کر ممکن ہو سکتی ہے۔

مستشرقین نے تمام زور استدلال اس پر صرف کر دیا ہے کہ حضرت عثمانؓ غنیؓ کا مصحف ناقابل اعتبار، غیر مرتب اور نامکمل تھا۔ اس کے لیے وہ مختلف قسم کے حربے اختیار کرتے ہیں گذشتہ صفحات میں ہم نے اس اعتراض کا تحقیقی جائزہ پیش کر دیا ہے کہ حضرت علیؓ اور اہل بیت کے مناقب والے حصے حضرت عثمانؓ غنیؓ نے قرآن سے نکال دیئے تھے۔ اسی طرح اس نقطہ نگاہ کا جواب بھی دے دیا گیا ہے کہ حضرت عثمانؓ غنیؓ نے 7/6 حصہ قرآن ضائع کر دیا تھا۔ اس مقصد کے لیے وہ یہ بھی کہتے ہیں کہ قرآن مجید کی کئی ایک آیات اب قرآن مجید میں موجود نہیں ہیں جو پہلے موجود تھیں۔

اعتراض زیر نظر کا جواب اس حقیقت کی روشنی میں بھی دیا جاسکتا ہے کہ عرضہ اخیرہ تک کئی ایک آیات منسوخ ہو گئی تھی۔ اس سلسلے میں ابن الجوزیؒ لکھتے ہیں:

ولا شك أن القرآن نسخ منه وغير فيه في العرصة الأخيرة فقد صحَّ النصُّ بذلك عن غير واحد من الصحابة وروينا بإسناد صحيح عن زر بن حبیش قال: قال لي ابن عباس: أي القراءتين تقرأ؟ قلت: الأخيرة. قال: فإن النبي ﷺ كان يعرض القرآن على جبريل في كل عام مرة. قال: فعرض عليه القرآن في العام الذي قبض فيه النبي ﷺ مرتين، فشهد عبدالله يعني ابن مسعود ما نسخ منه وما بدل. (95)

اس سے صاف ظاہر ہے کہ عرضہ اخیرہ کے وقت بہت سی قراءتیں خود اللہ تعالیٰ کی طرف سے منسوخ قرار دے دی گئیں۔ صرف حضرت ابی بکرؓ نے مرادف الفاظ کے جس اختلاف کا

ذکر کیا ہے اس کی جزئیات بھی یقیناً اسی وقت منسوخ ہو گئی ہوں گی۔ کیونکہ حضرت عثمان غنیؓ نے جو مصحف تیار کروایا وہ عرضہ اخیرہ کے مطابق تھا۔ حضرت عثمان غنیؓ نے قرآن مجید میں کسی قسم کا اپنی طرف سے ایسا تصرف نہیں کیا کہ جسے تحریف کہا جائے۔
اس سلسلے میں ولیم میور (William Muir) لکھتے ہیں:

بنا بریں ہم پوری طمانیت کے ساتھ کہہ سکتے ہیں کہ مصحف عثمان غنیؓ اور زید بن ثابتؓ کے اس نسخے میں اصلاً کوئی تعارض نہ تھا۔ جس میں حضرت زیدؓ نے قراءۃ کی مختلف صورتوں میں سے صرف قریش کے لہجہ کو ملحوظ رکھا (96) بعض لوگوں نے مصحف عثمانیؓ کے بارے میں یہ ابہام پیش کیا ہے کہ حضرت عثمانؓ نے ایک طرف فرمایا کہ اگر لکھنے والوں میں رسم الخط کے بارے میں کہیں اختلاف ہو تو قریش کے رسم الخط کو ترجیح دی جائے (97) اور دوسری طرف یہ کہا گیا ہے کہ انہوں نے ساتوں حروف کو باقی رکھا تو پھر قریش کے رسم الخط کو باقی رکھنے کا مطلب کیا ہوا؟

اس ابہام کا ازالہ اس طرح ہو جاتا ہے کہ درحقیقت حضرت عثمان غنیؓ کا یہی وہ جملہ ہے جس سے حافظ ابن جریرؓ اور بعض دوسرے علماء نے یہ سمجھا ہے کہ حضرت عثمان غنیؓ نے چھ حروف ختم کر کے صرف ایک حرف یعنی 'حرف قریش' کو باقی رکھا لیکن درحقیقت اگر حضرت عثمان غنیؓ کے اس ارشاد پر اچھی طرح سے غور کیا جائے تو معلوم ہوتا ہے کہ اس سے یہ سمجھنا درست نہیں ہے کہ انہوں نے 'حرف قریش' کے علاوہ باقی چھ حروف کو ختم کروا دیا تھا بلکہ مجموعی طور پر تمام روایات کے مطالعے کے بعد یہ معلوم ہوتا ہے کہ اس ارشاد سے حضرت عثمان غنیؓ کا مطلب یہ تھا کہ اگر قرآن کی کتابت کے دوران رسم الخط کے طریقے میں کوئی اختلاف ہو تو قریش کے رسم الخط کو اختیار کیا جائے۔ اس کی دلیل یہ ہے کہ حضرت عثمان غنیؓ کی اس ہدایت کے بعد صحابہؓ نے جب کتابت قرآن کا کام شروع کیا تو پورے قرآن کریم میں ان کے درمیان صرف ایک اختلاف پیش آیا۔ اس اختلاف کا ذکر امام زہری نے یوں فرمایا ہے۔

حضرت زید بن ثابتؓ اور باقی اراکین کمیٹی کے درمیان اختلاف ہوا کہ تابوت کو تابوت لکھا جائے یا تابوت۔ چنانچہ اسے قریش کے طریقے کے مطابق تابوت لکھا گیا۔ (98)

اس سے صاف ظاہر ہے کہ حضرت عثمان غنیؓ نے حضرت زید بن ثابتؓ اور قریشی صحابہؓ کے درمیان جس اختلاف کا ذکر فرمایا اس سے رسم الخط کا اختلاف مراد تھا نہ کہ لغات کا۔

مصحف عثمانؓ کے بارے میں ایک ابہام یہ بھی بیان کیا گیا ہے کہ حضرت ابو بکرؓ نے سب سے احرف کے اختلاف کی جو تشریح فرمائی ہے اس سے یہ معلوم ہوتا ہے کہ یہ سات حروف مصاحف عثمانؓ میں شامل نہیں ہو سکے۔ حضرت ابو بکرؓ کی روایت کے الفاظ یہ ہیں:

إِنَّ جَبْرِيلَ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِقْرَأِ الْقُرْآنَ عَلَيَّ حَرْفٍ، قَالَ مِيكَائِيلُ: اسْتَزِدْهُ. حَتَّى بَلَغَ سَبْعَةَ أَحْرَفٍ. قَالَ: كُلُّ شَأْنٍ كَافٍ، مَا لَمْ تَخْلُطْ آيَةَ عَذَابٍ بِرَحْمَةٍ أَوْ رَحْمَةً بِعَذَابٍ، نَحْوَ قَوْلِكَ تَعَالَى: أَقْبِلْ وَهَلْمْ وَاذْهَبْ وَأَسْرِعْ وَعَجَلْ. (99)

”حضرت جبریل، نبی کریم ﷺ کو پاس آئے اور کہا پڑھئے ایک حرف پر۔ میکائیل نے کہا ان کے لیے اضافہ کیجئے تو کہا پڑھئے دو حرفوں پر۔ میکائیل نے پھر کہا ان کے لیے اضافہ کریں تو اضافہ کر دیا گیا۔ یہاں تک کہ سات حروف کے اضافے تک پہنچ گئے اور کہا کہ ان پر پڑھئے ہر ایک حرف ان کے لیے کافی و شافی ہے۔ بجز اس کے کہ کوئی آیت رحمت میں مخلوط ہو جائے۔ مثلاً تعالٰیٰ ہلمّ اور قبل (کہ یہ الفاظ متعدد ہیں لیکن معنی سب کا ایک ہے) اور مثلاً اذھب اسرع اور عجل (کہ ان کا معنی بھی ایک ہی ہے)“

امام طحاویؒ نے ابو بکرؓ کی روایت کے بعد مزید تفصیل بیان کی ہے کہ ورقابن ابی نجیح ابن عباسؓ سے بیان کرتے ہیں کہ ابی ابن کعبؓ آیت ﴿لَلَّذِينَ آمَنُوا أَنْظَرُونَ﴾ [الحمدید: ۱۳] کو ’امهلونا‘، ’خرونا‘ جیسے لفظوں سے پڑھنے کی اجازت دے دیا کرتے تھے اور ان تینوں کے معانی ’مہلت دو‘ ہیں۔ امام طحاوی فرماتے ہیں کہ ان مختلف لغات پر پڑھنے کی اجازت محض ابتدائی دور میں تھی کیونکہ بعض لوگوں کے لئے لغت قریش کا تلفظ ممکن نہ تھا۔ مثلاً ہذیل والوں کے لیے یمن کی لغت دشوار تھی۔ مگر الفاظ کی یہ وسعت صرف اسی حد تک تھی کہ متحد و یکساں ہی رہیں۔ یہ ایک رخصت تھی جس کا سلسلہ اس وقت تک جاری رہا تا آنکہ لوگوں کے باہمی میل جول اور روابط کے بڑھنے سے ایک قبیلہ دوسرے قبیلے کی لغات پر قادر ہو گیا حتیٰ کہ تمام لغات کا مرجع و مدار نبی کریم ﷺ کی لغت بن گئی تو باقی منسوخ کر دیا گیا کیونکہ اب اس کی ضرورت باقی نہ رہی تھی

ابتداء میں جن عاجز افراد کو عذر و مجبوری کی بناء پر دوسری لغت میں پڑھنے کی اجازت دی گئی تھی وہ بھی ختم کر دی گئی۔ (100)

قرآن مجید کے حقیقی متن کا ایک لفظ بھی ایسا نہیں ہے جسے حضور 1 یا آپ 1 کے بعد قرآن مجید سے خارج کیا گیا ہو۔ جو چیز چھوڑ دی گئی تھی وہ قرآن مجید کا متن نہ تھی۔

مصحف عثمان غنیؓ پر ایک اعتراض یہ کیا گیا ہے کہ حضرت عثمان غنیؓ کے سامنے جب ان کا لکھوایا ہوا مصحف پیش کیا گیا تو آپؐ نے فرمایا کہ *إن فی القرآن لحنًا ستقیمہ العرب بالستہم* (101)

اس اعتراض اور حضرت عثمان غنیؓ کے ان الفاظ کے بارے میں علامہ آلوسی فرماتے ہیں: *لم یصح عن عثمان أصلاً یعنی یہ روایت حضرت عثمان غنیؓ سے بالکل بھی ثابت نہیں ہے۔* اس سلسلے میں دوسرا جواب یہ ہے کہ مصحف عثمانؓ پر صحابہ کرامؓ کا اجماع تھا۔ رسم عثمانیؓ وحی سے بھی ثابت ہے۔ غلطی پر اجماع (حدیث نبویؐ کی رو سے) ہو ہی نہیں سکتا۔

اس روایت کے آغاز میں یہ بھی مذکور ہے کہ حضرت عثمان غنیؓ نے جمع قرآن کمیٹی کے ارکان کو خطاب کرتے ہوئے فرمایا: *أحسنتم وأجملتم* (تم نے اچھا اور عمدہ کام کیا)۔ اس مجموعہ میں اگر غلطی ہوتی تو آپؐ غلطی کی تحسین کس طرح کر سکتے تھے۔

ابوعبیدہ نے عبدالرحمن بن ہانی سے نقل کیا ہے کہ میں حضرت عثمان غنیؓ کے پاس تھا کہ کاتبان مصاحف پیش کرتے تھے تو اس میں *لم یتسنن*، *لا تبدیل للخلق* اور *وأمهل الکافرین لکھا ہوا* تھا آپ نے قلم دوات منگوا کر تینوں جگہوں کی غلطی کی اصلاح کر دی۔ اس روایت سے لحن والی روایت کی نفی ہو جاتی ہے کہ آپ نے نہایت احتیاط سے کام لیا اور کتابت کی معمولی غلطی کو بھی رہنے نہیں دیا۔

اس اعتراض کا ایک جواب یہ دیا گیا ہے کہ یہاں 'لحن' سے مراد غلطی نہیں بلکہ قرآن کے وہ صحیح الفاظ مراد ہیں جو عرب کی زبان پر چڑھے ہوئے نہ تھے اور ان کی طرز گفتار کے مطابق نہ تھے۔ ایسے الفاظ کے بارے میں فرمایا کہ قرآن مجید میں ایسے انداز کے الفاظ ہیں جن کو عرب بار بار پڑھنے سے قابو پالیں گے۔ اور ان کی زبان رفتہ رفتہ اس طرز کے عادی بن جائیں گے۔ اس

میں شک نہیں کہ لفظ لحن دو معنوں میں مشترک ہے۔ ایک معنی غلطی ہے اور دوسرا معنی طرز کلام ہے۔ درحقیقت اس روایت میں دوسرا معنی مراد ہے یہی معنی امام راعب نے مفردات القرآن میں بیان کیا ہے کہ اسے 'لحن محمود' کہا جاتا ہے۔

اس کے متعلق شاعر کہتا ہے کہ 'خَيْرُ الْحَدِيثِ مَا كَانَ لِحْنًا' (اچھی بات وہ ہے جو خاص طرز سے کہی جائے) یہی معنی خود قرآن مجید کی آیت مبارکہ ﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾ [محمد: ۳۰] میں استعمال کیا گیا ہے۔

بخاری شریف میں موجود حضور ﷺ کا ایک بیان مبارک بھی ہے۔ آپ ﷺ نے فرمایا: "لعل بعضكم ألحن بحجته." جس کا مطلب یہ ہے کہ فریقین مقدمہ میں سے کبھی ایک فصیح طرز کلام کا ماہر ہوتا ہے۔ میں اس کی بات سن کر فیصلہ کرتا ہوں۔ لہذا اگر وہ حقیقت میں اس شخص کا حق نہ ہو تو یہ ڈگری اس کے حق میں آگ کا ایک ٹکڑا ہے۔ اس وضاحت سے یہ بات واضح ہو جاتی ہے کہ لحن کا معنی غلطی نہیں بلکہ ایک خاص طرز تلفظ ہے۔

ایک وضاحت یہ بھی یہ کہ گئی ہے کہ لحن سے رسم الخط کا لحن مراد ہو کہ رسم مصحف عثمانیؓ میں بعض جگہ ملفوظ اور مکتوب الفاظ موافق نہیں لیکن عرب اہل لسان اپنی زبان سے اس کو درست پڑھ لیں گے۔ جیسے کہ انگریزی زبان میں مکتوب اور ملفوظ الفاظ میں فرق ہوتا ہے لیکن اہل زبان انہیں پڑھتے درست ہی ہیں۔

محمود آلوسی اپنی تفسیر روح المعانی میں اس روایت کے بارے میں لکھتے ہیں:

اس روایت کی سند منقطع اور مضطرب ہے اور اس کے راوی ضعیف ہیں (102)

حضرت عثمان غنیؓ کے مصحف پر اعتراضات کے جواب کے سلسلے میں آخر میں ہم ولیم میور کا ایک اقتباس نقل کرتے ہیں جس میں وہ لکھتا ہے کہ قرآن کی ترتیب خود اس کی شاہد ہے کہ جامعین نے اس میں پوری دقت نظر کا لحاظ رکھا، اس کی مختلف سورتیں اس سادگی سے ایک دوسری کے ساتھ مربوط کر دی گئیں جن کی ترتیب دیکھ کر کسی تصنیفاتی تکلف کا شائبہ تک نہیں رہتا۔ جو اس امر کا بین ثبوت ہے کہ جامعین قرآن میں تصنیف کی شوخی سے زیادہ ایمان و اخلاص کا جذبہ کارفرما

تھا اور اسی ایمان کے ولولہ میں وہ صرف سورتوں بلکہ آیات کی ترتیب میں بھی تصنع سے اپنا دامن بچاتے ہوئے نکل گئے۔ (103)

ولیم میور آخر میں نتائج اخذ کرتے ہوئے لکھتا ہے:

ہم پورے شرح صدر کے ساتھ کہہ سکتے ہیں کہ عہد عثمان[ؓ] میں حضرت زید بن ثابت[ؓ] نے قرآن کی جس صورت میں نظر ثانی کی وہ نہ صرف حرفاً حرفاً صحیح ہے بلکہ اس کے جمع کرنے کے موقع پر جو اتفاقات یک جا ہوتے گئے ان کی رو سے بھی یہ نسخہ اس قدر صحیح ہے کہ نہ تو اس میں کوئی آیت وحی میں سے اوجھل ہو سکی۔ اور نہ جانہین نے از خود کسی آیت کو قلم انداز کیا (104)

پس! یہی قرآن ہے جسے حضرت محمد ﷺ نے پوری دیانت و امانت کے ساتھ دوسروں کو سنایا۔ (105)

کیا ابن مسعود[ؓ]، حضرت عثمان[ؓ] کے مصحف سے متفق نہ تھے؟

اس سلسلے میں ترمذی شریف کی ایک روایت ہے جس میں امام زہری[ؒ] سے منقول ہے کہ حضرت عبداللہ ابن مسعود[ؓ] کو شکایت تھی کہ کتابت قرآن کا کام ان کے سپرد کیوں نہیں کیا گیا جبکہ انہوں نے حضرت زید بن ثابت[ؓ] کے مقابلے میں زیادہ طویل عرصے تک حضور ﷺ کی صحبت سے فیض حاصل کیا تھا۔ (106) اس سلسلے میں حافظ ابن حجر عسقلانی[ؒ] نے فتح الباری میں اس نقطہ نگاہ کا رد کیا ہے۔ آپ فرماتے ہیں کہ حضرت عثمان غنی[ؓ] کا موقف یہ تھا کہ انہوں نے یہ کام مدینہ طیبہ میں شروع کیا تھا اور ابن مسعود[ؓ] اس وقت کوفہ میں تھے اور حضرت عثمانی غنی[ؓ] ان کے انتظار میں اس کام کو موخر نہیں کرنا چاہتے تھے۔ اس کے علاوہ حضرت ابو بکر صدیق[ؓ] نے بھی حضرت زید بن ثابت[ؓ] ہی کو یہ کام سونپا تھا۔ لہذا انہوں نے یہی مناسب سمجھا کہ یہ مرحلہ بھی انہی کے ہاتھ سے تکمیل کو پہنچے۔ (107)

حافظ ابن حجر[ؒ] کی اس توجیہ کی علاوہ اس نقطہ نگاہ کا رد یوں بھی کیا جاسکتا ہے کہ حضرت عثمان غنی[ؓ] کو اس وقت جو مسئلہ درپیش تھا اس میں صحابہ[ؓ] کے علمی مقام و مرتبے کو عمل دخل کم تھا

بلکہ اس کے مقابلے میں اس مسئلے کا تعلق تجربے سے تھا۔ حضور ﷺ نے جن صحابہؓ کے نام علمائے قرآن اور قراء قرآن کے بارے میں ارشاد فرمائے ہوئے تھے۔ ان میں حضرت عبداللہ بن مسعودؓ بھی تھے لیکن عہد عثمانیؓ کا مسئلہ کچھ اس سے مختلف تھا۔ کیا حضرت زید بن ثابتؓ کے لیے یہ اعزاز کچھ کم تھا کہ حضرت ابن مسعودؓ سے فوقیت رکھنے والے حضرات، حضرت ابوبکر صدیقؓ اور حضرت عمر فاروقؓ نے حضرت عثمان غنیؓ سے پہلے جمع القرآن کے کام پر زید بن ثابتؓ ہی کو مامور فرمایا تھا۔ جب حضرت زید بن ثابتؓ کو حضرت عثمان غنیؓ نے مصحف کی تیاری پر مامور فرمایا اس وقت تو حضرت ابن مسعودؓ مدینہ طیبہ کے اندر موجود نہ تھے اور ان کی عدم موجودگی کی وجہ سے اس کام کے لیے حضرت زید بن ثابتؓ کو منتخب کیا گیا تھا۔ لیکن جب حضرات شیخین نے حضرت زیدؓ کو اس کام پر مامور فرمایا تھا اس وقت تو حضرت ابن مسعودؓ مدینہ طیبہ میں موجود تھے۔ اس کا مطلب یہی ہے کہ حضرت زید بن ثابتؓ کو مصحف کی تیاری پر کوئی پہلی مرتبہ متعین نہیں کیا گیا تھا بلکہ اس سے پہلے عہد شیخین میں بھی ان کو اس کام کے لیے موزوں ترین قرار دیا گیا تھا۔ حضرت عثمان غنیؓ نے اپنے متقدمین ہی کی اقتداء میں انہیں تعینات کیا تھا۔ دونوں مواقع پر انہی کا انتخاب اس سبب سے تھا کہ عرضہ اخیرہ میں وہ حضور ﷺ کے ساتھ تھے۔ (108)

اس لئے حضرات، ابن مسعودؓ اور زید بن ثابتؓ کے منصب میں موازنہ کرتے ہوئے ہمیں ان مذکورہ بالا حقائق کو ذہن میں رکھنا ہوگا۔

احراق مصاحف کے بارے میں ولیم میور کہتا ہے کہ یہ ایک نا انصافی کہی جاسکتی ہے کہ انہوں نے مجمع علیہ نسخے کے علاوہ تمام مصاحف تلف کروادیں۔ لیکن میور لکھتے ہیں کہ اس کا جواب یہ ہے کہ اس دور میں کسی نے حضرت عثمان غنیؓ پر الزام نہیں لگایا کہ انہوں نے قرآن میں تحریف و تصحیف کی ہے۔ اگر حقیقت میں حضرت عثمان غنیؓ ایسے ہی کرتے تو یہ راز ضرور آشکار ہو کر رہتا مگر حضرت عثمان غنیؓ پر یہ اتہام متاخرین شیعہ نے اپنے اغراض کے لیے وضع کر لیا۔ (109)

مراجع و مصادر

(جمع قرآن)

- ۱۔ ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]
- ”بے شک ہم نے اس نصیحت کو نازل کیا اور بے شک ہم ہی اس کی حفاظت کرنے والے ہیں۔“
- ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْءَانَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْءَانَهُ﴾ [القیامت: ۱۷، ۱۸]
- ”بے شک اس قرآن کو جمع کرنا اور اس کی تلاوت ہمارے ذمہ ہے۔ پھر جب ہم اس کی تلاوت کریں۔ اس کے پڑھنے کی آپ اتباع کریں۔“
- ۲۔ ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ [فصلت: ۴۲]
- ”باطل اس کے سامنے سے یا نہ اس کے پیچھے سے اس میں داخل نہیں ہو سکتا۔“

3. Noldeke, Theodor, Sketches from Eastern History, Khayat, Beirut, P.51.
4. Bell, Richard, Introduction to the Quran, Edinburgh, 1963. P. 40-43.
5. Watt, Montgomery, Mohammad at Makka, Oxford 1953. P.9
6. Frost , S.E., The Sacred Writings of world's great Religions, P.307
8. Buhl, Encyclopaedia of Islam, Lieden, E.J.Brill, 1978.vol.II,P.1067.
9. Jeffery, Arthur, Material for Histroy of The Text of The Quran, P.I
10. IBID, P.I
11. Noldeke, T., Sketches from Eastern History , P. 51
12. IBID, P.50 Nicholson, Literary History of The Arabs, Unwin

- London, 1907 P. XII. XIII, (preface)
- ۱۳۔ حقانی، عبدالحق، مولانا، البیان فی علوم القرآن (مقدمہ تفسیر حقانی)، دارالاشاعت تفسیر حقانی دہلی، 1932، صفحہ 258 صحیحی صالح، ڈاکٹر، مباحث فی علوم القرآن، صفحہ 279-280
14. Jeffery, Arthur, P.5
- ۱۵۔ البیان فی علوم القرآن، صفحہ 258، صحیحی صالح، صفحہ 279-280
16. Noldeke, P.50 17. IBID, P.52 18. IBID, P.52
- ۱۹۔ ضربت عیسوی، تاویل القرآن، پنجاب سوسائٹی، لاہور، 1921ء صفحہ (106-107)
- ۲۰۔ ایضاً، صفحہ (106-107)
21. Tritton, A.S, Islam Belief and practice, Hutchnison London, 1962. P. 60
22. Noldeke, P. 52 23. Jeffery, Arthur, P. 10
24. Buhl, vol. II, P. 1073
- ۲۵۔ فنڈر، پادری، میزان الحق، صفحہ (36-44)
26. Margoliuth, D.S. Mohammadanism, Butterworth London, 1928 P.70
27. Buhl, vol. II, P. 1073 28. Buhl, vol. II, P.1073
29. Bell, Richard, Introduction to the Quran, P. 42-44
30. IBID. P. 42-44 31. Buhl. vol II, P. 1073
32. IBID. vol II, P. 1073 33. IBID. vol II, P. 1073
34. IBID. vol II, P. 1073 35. Buhl, vol II, P.1073
36. IBID. vol II, P. 1073 37. Noldeke, P.53
38. Margoliuth, Mohammadanism, P.70
- ۳۹۔ فنڈر، پادری، میزان الحق، صفحہ (36-40)
40. Loon, Hendrich, van, Tolerance, The Sun Dial Press, New York, 1939.P.114,
Hitti, P.K., Islam and The weat, Van Nostrand, New York, 1962, P.48-49

41. Scott, S.P., History of Moorish Empire in Europe, Philadelphia, 1904, P. 269

Toynbee, A.J. Civilization on Trial, Oxford University Press, Oxford, 1957. P.187, Hitti, P.K., P.57, 59, 61, 62 Ross, Denison, Islam, Earnest Benn, London 1926 P.37. Carlyle, Thomas. On Hero and Hero Worship and The Heroic in History, Humphrey Milford, London, 1904 P.73, 74, Stubbe, Henry, Rise and Progress of Mohametanism, Orientalia. Lahore, 1975-P.156

اس سلسلے میں مزید معلومات کیلئے پی ایچ ڈی کے مقالہ 'تدوین قرآن مجید پر مستشرقین کے اعتراضات کا محققانہ جائزہ' کا مطالعہ کیا جاسکتا ہے۔

۴۲۔ ندوی، ابوالحسن علی، مولانا، مسلم ممالک میں اسلامیت اور مغربیت کی کشمکش، مجلس نشریات اسلام، کراچی، 1976، صفحہ 260۔ اس سلسلے میں تفصیل کیلئے حوالہ نمبر 41 میں مذکور ڈاکٹریٹ کے مقالہ کا مطالعہ کیا جاسکتا ہے۔

43. Jeffery, Arthur, P. I (Preface) 44. Ibid

۴۵۔ ابن الجوزی، سیرة العمرین ۴۶۔ سیوطی، جلد اول، صفحہ 61

۴۷۔ فتح الباری، جلد نہم، صفحہ 15 ۴۸۔ سیوطی، جلد اول، صفحہ 61

۴۹۔ کتاب المصاحف

أبو بكر بن أبي داود السجستاني عبد الله بن بن سليمان بن الأشعث (م ۳۱۰ھ) تحقيق: محمد بن عبدہ

الناشر: الفاروق الحديثية، القاهرة، مصر العربية، ۱۴۲۳ھ، ۱/۹۷

۵۰۔ سیوطی حوالہ مذکور ۵۱۔ ایضاً ۵۲۔ ایضاً ۵۳۔ ایضاً

۵۴۔ ایضاً ۵۵۔ ایضاً ۵۶۔ عمدة القاری، جلد ہشتم، صفحہ 655

۵۷۔ کتاب الفصل فی الملل والاهواء والنحل، مطبع الادبیه، مصر، 1320

۵۸۔ البیان فی علوم القرآن، صفحہ 51، 52

- ۵۹۔ زرقانی، عبدالعظیم، منابیل العرفان، جلد اول، صفحہ 268-272
- ۶۰۔ بخاری، جلد سوم، صفحہ 146، باب جمع القرآن ۶۱۔ ابن ابی داؤد: حوالہ مذکور، ۱۰۴/۱
- ۶۲۔ فتح الباری، جلد نہم، صفحہ 5 ۶۳۔ صحیحی صالح، صفحہ 79
- ۶۴۔ ایضاً ۶۵۔ ایضاً ۶۶۔ ایضاً، صفحہ 79 ۶۷۔ ایضاً، صفحہ 79-80
- ۶۸۔ ایضاً، صفحہ 80 ۶۹۔ ایضاً ۷۰۔ صحیحی صالح، صفحہ 81
71. Muir, Willium, Life of Mahomet, Smith, London, 1860, P.XIII
72. IBID, PXIII 73. IBID, PXIII
74. IBID, PXIII 75. Spranger
- ۷۶۔ فنڈر، پادری، میزان الحق، پنجاب ریمیس بک سوسائٹی، لاہور 1892ء، صفحہ 36-44
- ۷۷۔ بخاری، جلد اول، صفحہ 234، (کتاب صلوٰۃ التراويح)
- ۷۸۔ بخاری، جلد اول، صفحہ 234، (کتاب صلوٰۃ التراويح)
- ۷۹۔ بخاری، جلد سوم، صفحہ 146 (باب جمع القرآن)
- ۸۰۔ معین الدین ندوی، تاریخ اسلام، جلد اول، صفحہ 378
- ۸۱۔ ایضاً
- ۸۲۔ ابن حزم، کتاب الفصل فی الملل فی الاضواء والنحل، جلد دوم، صفحہ 78
- ۸۳۔ ایضاً
84. Muir, P.XIV. 85. IBID, PXIV. 86. IBID, PXIV.
87. IBID, PXVII. 88. IBID, PXVII.
- ۸۹۔ منابیل العرفان، جلد اول، صفحہ 253-254 ۹۰۔ ایضاً، جلد اول، صفحہ 354
- ۹۱۔ الملل والنحل، جلد دوم، صفحہ 76-88
- ۹۲۔ ایضاً ۹۳۔ ایضاً ۹۴۔ ایضاً، جلد دوم، صفحہ 77
- ۹۵۔ الجزری، ابوالخیر، النشر فی القراءات العشر، المکتبۃ التجاریہ، مصر، جلد دوم، صفحہ 38
96. Muir, PXIX
- ۹۷۔ سیوطی، جلد اول، صفحہ 62 ۱۵۳۔ ایضاً، جلد اول، صفحہ 61

- ٩٨۔ ایضاً، جلد اول، صفحہ 85
- ٩٩۔ قرطبی، ابو عبد اللہ محمد بن احمد، الجامع الاحکام القرآن، قاہرہ، 1967ء، جلد اول، صفحہ 43
- ١٠٠۔ الطحاوی، شرح مشکل الآثار، باب بَيَانِ مُشْكِلِ مَا رُوِيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ قَوْلِهِ — «نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَيَّ سَبْعَةَ أَحْرَفٍ»، ٨/١٠٨
- ١٠١۔ آلوسی، محمود، علامہ، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، دار احیاء التراث الاسلامیہ، بیروت، جلد اول، صفحہ 28
- ١٠٢۔ ایضاً، جلد اول، صفحہ 28
103. Muir, PXXI. 104. IBID, PXXI. 105. IBID, PXXI.
- ١٠٦۔ ترمذی، جامع ترمذی، کتاب جمع القرآن، باب القراء من اصحاب النبی، جلد ششم، صفحہ 299
- ١٠٧۔ فتح الباری، جلد نهم، صفحہ 13-15
- ١٠٨۔ ایضاً
109. Muir, PVII.



زبانوں میں اخذ و قبول کی خصوصیت: ایک جائزہ

ڈاکٹر حفصہ نسرین ☆

Abstract:

This article deals with evaluation of language, its rise and fall and lexical borrowing in Languages of the world. It is described here that geographical closeness, wars, changes in religious systems, trade relations and other kinds of contact between speakers of different languages cause borrowing and evolution of languages. It is discussed in detail that languages experience rise and fall. Some languages prosper while other die. Examples of borrowed words in some languages are cited in this connections.

افراد کی مانند زبانوں کی حیات میں بھی بقا کی جنگ ہوتی ہے، غالب رہنے کی سعی ہوتی ہے۔ بعض اوقات ایک زبان دوسری زبانوں کے غالب آجانے سے پوری طرح مٹ جاتی ہے بعض اوقات ایک زبان کمزور رہ جاتی ہے اور اس کے بالمقابل دوسری زبانیں زیادہ طاقتور ہو جاتی ہیں۔ کسی بھی زبان کی بقا اور نمو و ترقی کا انحصار اس میں وسعتِ اخذ و قبول کے پائے جانے پر ہے۔ جس زبان میں اس قدر وسعت ہوگی کہ وہ وقت اور حالات کے ساتھ تبدیل ہو سکے اور جدید زمانے کے تقاضوں یعنی نئی اشیاء، نئے نظریات وغیرہ کے لیے مکمل اور صحیح

ذخیرۃ الفاظ اس میں موجود ہو اور اگر نہ ہو تو وہ ان کو دوسری زبان سے اخذ کر سکے، وہی زبان زندہ اور باقی رہتی ہے اور ترقی بھی پاسکتی ہے۔^۲ جس زبان میں یہ خوبی نہ ہو اول تو اس کی بقا مشکل ہوتی ہے اگر باقی رہے بھی تو مقامی اور علاقائی زبان سے زیادہ درجہ اسے نہیں مل سکتا، مثلاً Basque اور Iceland کی زبانیں۔ اب کہا جاسکتا ہے کہ یہ زبانیں تو چھوٹے علاقوں کی زبانیں ہیں جن کو ہم مقامی زبانیں بھی کہہ سکتے ہیں۔ لیکن عالمی منظر نامے پر نظر ڈالیں تو ہم دیکھتے ہیں کہ بعض بہت ترقی یافتہ ممالک کی زبانیں اسی طرح محدود ہیں مثلاً جاپانی زبان اپنے اندر اس حد تک وسعت نہیں رکھتی کہ عالمی زبان بن سکے وہ صرف جاپان کی حد تک محدود ہے لہذا جاپانی تاجر مجبور ہیں کہ دنیا کے دیگر ممالک سے رابطوں کے لیے دوسری زبانیں سیکھیں کیونکہ خود ان کی زبان میں ذرا بھی وسعت نہیں ہے۔ اس کے برعکس عربی اس وقت عالمی زبانوں میں سے ایک اہم زبان ہے۔ اسلام کی زبان ہونے سے قطع نظر اس میں پائی جانے والی وسعت، اخذ و قبول کی زبردست صلاحیت اس کی نمو اور ارتقاء کا باعث ہے۔ اور اسی نے اس کو عالمی زبان کے درجہ پر پہنچا دیا۔ لاطینی زبان ایک طویل عرصہ برتر زبان کے طور پر دنیا پر راج کرتی رہی کیونکہ یہ ہر کسی کی زبان بن گئی تھی کیونکہ یہ زبان علم سے، عیسائیت سے، نظام قانون سے وابستہ تھی اور پھر اس لیے بھی کہ اس میں یہ صلاحیت تھی کہ نئی اصطلاحات اور الفاظ کو اور نئی تراکیب کو اپنے قالب میں ڈھال کر اپنا سکے۔ پھر انگلش ایک ایسی زبان ہے جو دنیا کے ہر حصے میں کسی نہ کسی حد تک بولی جاتی ہے اور اسے ہر کسی کی زبان کا درجہ حاصل ہو چکا ہے اس کی سب سے اہم وجہ اس کی وسعت اور اخذ و قبول کی صلاحیت ہے۔^۳ اس صلاحیت سے عاری زبان پہلے تو جمود کا شکار ہوتی ہے اور پھر آہستہ آہستہ ختم ہو جاتی ہے۔ سو زبانوں کی بقا، استحکام اور ترقی و نمو کے لیے اخذ و قبول، دیگر زبانوں سے الفاظ لینے کی صلاحیت اور ان کو اپنے قالب میں ڈھالنے کی گنجائش ہونا ضروری امر ہے۔

دنیا کی مختلف زبانوں کا باہمی خلط ملط ہونا ایک لازمی امر ہے اور ایک ایسی ضرورت ہے جس سے کسی صورت بھی فرار حاصل نہیں کیا جاسکتا۔^۴ انسانوں کے مابین تبادلہ خیالات اور رابطے کا ذریعہ زبان ہی ہے۔ لہذا جب بھی کوئی دو زبانیں بولنے والے لوگ کسی بھی مقصد اور وجہ کے تحت باہم ملتے ہیں تو ایک دوسرے کی زبان سے اخذ بھی کرتے ہیں اور ایک دوسرے

کی زبان کو متاثر بھی کرتے ہیں کیونکہ بات سمجھنے اور سمجھانے کے لیے ایسا کرنا ان کی مجبوری ہوتی ہے اور یہی وجہ ہے جو زبان میں اخذ و عطا کے عمل کو جاری رکھتی اور آگے بڑھاتی ہے اس میں تغیر پیدا کرتی ہے۔ یہ بات بالکل ناممکن ہے کہ کوئی زندہ زبان بالکل خالص ہو اور اس پر کسی دوسری زبان کے اثرات نہ پڑے ہوں۔

ایسے بہت سے عوامل ہیں جن کے سبب مختلف اقوام اور مختلف زبانیں بولنے والے افراد کے مابین رابطہ اور خلط ملط ہوتا ہے جس کے نتیجے میں زبانیں مستقل رد و بدل کی کیفیت میں رہتی ہیں مثلاً حکومتوں کا بدلنا، پھیلنا اور ختم ہونا، مذہبی اصولوں یا نظاموں کا بدلنا، کسی علاقے کے لوگوں میں کسی نئے مذہب کا پھیلنا، مختلف زبانوں کے مابین تجارتی یا پڑوسی ہونے کے ناطے قائم ہونے والے تعلقات، ہجرتیں، فتوحات، جنگیں وغیرہ، یعنی ہر وہ موقعہ جس میں مختلف زبانیں بولنے والے افراد آپس میں ملیں جلیں، اس میل جول کے اثرات ان دونوں کی تہذیبوں اور زبان پر لازمی پڑتے ہیں۔ بلکہ معمولی سا تہذیبی یا ثقافتی رابطہ و تبادلہ بھی زبان پر بہت زیادہ اثر انداز ہوتا ہے۔ اور ان دونوں زبانوں میں جو آپس میں ملتی ہیں ایک دوسرے کے الفاظ شامل ہو جاتے ہیں۔ اس عمل کو اصطلاحاً Borrowing یعنی مستعار لینا (زبان کا) کہا جاتا ہے۔ April M.S. Memlen اس عمل کو Language Mixing کے نام سے موسوم کرتا ہے۔ یہ ایک قدرتی عمل ہے اور اس کی تاریخ اتنی ہی قدیم ہے جتنی خود زبانوں کی۔ ذیل میں ان چند عناصر کا اجمالی تذکرہ کیا جا رہا ہے جو زبانوں میں اخذ و قبول، تبدیلی اور الفاظ و کلمات اور تراکیب کے مستعار لینے کا باعث بنتے ہیں۔

۱- ہجرت

جب ایک گروہ یا قوم ہجرت کر کے کسی ایسی جگہ جا بسے جس کے باسی کوئی اور زبان بولتے ہوں تو ان کی زبانوں کا باہم رابطہ لازماً ہوتا ہے۔ کیونکہ ان کو آپس میں بات کرنے اور مافی الضمیر بیان کرنے کی ضرورت ہوتی ہے اور جب یہ ضرورت اشاروں، کنایوں سے پوری نہ ہو سکے تو دونوں زبانوں کا باہم گھلنا ملنا بھی لازم ہو جاتا ہے یوں زبانوں کو باہمی امتزاج کا بھرپور موقعہ ملتا ہے۔ اس موقعہ پر الفاظ مستعار لیے دیے جاتے ہیں اور ایک زبان کے الفاظ، جملے، تراکیب دوسری زبان میں شامل ہو جاتے ہیں۔

۲۔ طویل جنگیں اور عسکری فتوحات

طویل جنگیں مختلف قوموں کے افراد کو، مختلف الزبان گروہوں کو باہم ملنے جلنے کا بھرپور موقعہ فراہم کرتی ہیں اور اس کے نتیجے میں زبانوں میں اخذ و قبول اور خلط ملط ہوتا ہے۔ جیسے کہ جنگ عظیم میں جرمنی، فرانس اور انگلستان کے باہمی تعلقات نے ان کی زبانوں کو خوب متاثر کیا اور اسی طرح فرانس کی اٹلی سے جنگ طرفین کی زبانوں پر بہت زیادہ اثر انداز ہوئی۔ اسی نکتے کو تاریخی پس منظر میں دیکھیں تو ایران و یونان کے مابین جنگ، جو زکسیر کے عہد میں ہوئی، میں اس کی فوج میں شامل لیبیائی، عربی، فینیقی، ہندی، حبشی، ایگر و میائی، غرضیکہ بہت سی اقوام کو باہم مل کر ایک طویل عرصہ رہنا پڑا اور پھر مخالف قوم یعنی یونان سے بھی ان کے تعلقات رہے اتنی طویل قربت نے ان دونوں کی زبانوں کو لازماً متاثر کیا ہوگا، اور کیا۔

پھر اگلے مرحلہ پر یعنی جنگ کے بعد جب کوئی ایک قوم فاتح اور دوسری مفتوح بن جاتی ہے تو مفتوح کی تہذیب و ثقافت اور اس کی زبان فاتح سے ضرور متاثر ہوتی ہے اور بالعموم مفتوحین اپنی زبان چھوڑ کر فاتح کی زبان اپنا لیتے ہیں۔ ایک مشہور مقولہ ہے "Language of the ruler rules"۔ پھر دونوں یعنی فاتح اور مفتوح کے مابین باہمی شادیوں کا سلسلہ بھی ہوا کرتا ہے اور یہ بھی زبانوں کے باہمی امتزاج کا اہم سبب بنتا ہے علاوہ ازیں فاتح لوگوں کے گھروں میں مفتوح قوم کے افراد بطور غلام کام کرتے ہیں اور یوں طرفین کی زبانوں کو خلط ملط ہونے کا موقف ملتا ہے۔ اور زبانیں اخذ و قبول کے عمل سے گزرتی ہیں۔

عسکری فتوحات کے نتیجے میں دو زبانوں کا خلط ملط دو طریقے پر ہوتا ہے۔

۱۔ دونوں گروہوں کی فطری ضرورت ہے کہ آپس میں بول چال کے لیے ایک دوسرے سے اصطلاحات و الفاظ لے کر اپنی زبان میں شامل کر لیں اور ایک دوسرے سے مانوس ہوں۔ لہذا وہ اقراض تراکیب و الفاظ کے عمل سے گزرتے ہوئے ایک دوسرے کی زبان سے مانوس ہو جاتے ہیں۔

۲۔ اکثر فاتح گروہ اپنی زبان کو جبری طور پر نافذ کر دیتا ہے جیسے کہ افریقہ میں ہوا۔ یعنی فرانس نے افریقہ کے ایک حصے خاص طور پر قرطاجنہ، تونس وغیرہ پر قبضہ کیا تو وہاں فرینچ

زبان کو جبراً نافذ کر دیا اس کا نتیجہ یہ ہے کہ آج بھی وہاں دوسری زبان کے طور پر ملک کے بیشتر لوگ فرنج بولتے ہیں اور قریباً سبھی اس سے مانوس ہیں ۱۵۔ یونان نے روم کو فتح کیا تو وہاں یونانی زبان رائج ہوئی اور رومی زبان میں اس طرح سے مل جل گئی کہ دونوں کی اصطلاحات کو ایک دوسرے سے متمیز کرنا نہایت مشکل ہے کیونکہ سلطنت روما کے زیادہ تر باسی Lingua Franca کے طور پر صرف یونانی بولنے لگے تھے ۱۶۔ اسی طرح سکندر نے جب مصر کو فتح کیا تو وہاں بھی یونانی زبان کو بالجبر نافذ کیا گیا اور یہ ضروری قرار دیا گیا کہ جو شخص حصول تعلیم یا کسی عہدے کے حصول میں دلچسپی رکھتا ہے اور کسی مقام پر پہنچنا چاہتا ہے وہ یونانی زبان سیکھے، یونانی میں اپنی تعلیم مکمل کرے یوں یونانی پڑھنے لکھنے کو لازمی قرار دے دیا گیا اور اس کا نتیجہ یہ ہوا کہ وہاں رائج مصری/قبطی زبان میں یونان کے بے شمار الفاظ شامل ہو گئے ۱۷ اور یہی معاملہ اس وقت بھی ہوا جب روم نے دنیا کے بیشتر مقامات پر فتح پائی اس فتح نے لاطینی زبان کو اپنی جڑیں مختلف مفتوحہ علاقوں میں گہری کرنے کا موقعہ دیا اور مصر کی مانند روم کے مفتوحہ علاقوں میں لاطینی سیکھنے کو لازمی قرار دیا گیا ۱۸ روم کی حکومت ایک عرصہ دنیا پر قائم رہی انہوں نے علاقوں کو صرف فتح نہیں کیا بلکہ انتظامی امور کو اپنے ہاتھ میں رکھا یہی وجہ ہے کہ اسے ایک مرکزی زبان کے طور پر نافذ ہونے کا موقعہ ملا بلکہ اس نے فرنج، اطالوی، پرتگالی اور ہسپانوی زبانوں کو وجود بخشا اسے Lingua Franca ہونے کا درجہ بھی حاصل رہا ۱۹۔ البتہ تاریخ نے اس کے برعکس مثالیں بھی پیش کی ہیں اور ایسا ہوا ہے کہ فاتح قوم نے مفتوح کی زبان کو اپنایا مثلاً منگولوں نے بغداد کو تباہ و برباد کیا، اس پر قبضہ کیا لیکن بعد میں اسلام قبول کر لیا اور عربی بولنے لگے اور پھر عربی ہی کو رائج بھی کیا ۲۰۔

۳- مذہب

مذہب بھی کسی زبان کو کسی دوسرے علاقہ میں رائج کرنے کا اہم محرک ہے۔ جب بھی کسی علاقے میں کوئی نیا مذہب متعارف ہوگا تو اس سے متعلقہ کوئی خاص زبان، اگر ہو تو، ضرور اپنائی جائے گی مثلاً قبل از اسلام ایران کا مذہب ”زرتشت“ عربوں کے ہاں بھی پایا جاتا تھا کئی لوگ اس کے پیروکار تھے اب چونکہ اس کی تعلیمات اور مقدس کتابیں پہلوی زبان میں تھیں عرب میں پہلوی زبان متعارف ہوئی اور عربی پر پہلوی اور بعد کی فارسی کے جتنے بھی

اثرات ہیں وہ بہت حد تک عرب میں زرتشت مذہب کے متعارف ہونے کے سبب پڑے۔^{۲۱} عربی اسلام کی زبان اس حوالے سے جہاں بھی اسلام پھیلا عربی کو اولین زبان ہونے کا درجہ ملا اسی طرح انگلش اور فرینچ کو عیسائیت کی زبان ہونے کے حوالے سے اہمیت دی گئی۔ مشرقی افریقہ میں سواحلی زبان بھی مذہب کی وجہ سے پھیلی۔ حبشہ میں امہری زبان پھیلانے کے خلاف مزاحمت کی گئی یہ مزاحمت مسلم اقلیت نے کی جن کا یہ کہنا تھا کہ یہ زبان عیسائی چرچ کی نمائندہ زبان ہے اور یہ عیسائیت پھیلانے کا ایک منصوبہ ہے جس کے تحت اس زبان کو رائج کیا جا رہا ہے۔^{۲۲} انگلش نے لاطینی سے جو الفاظ مستعار لیے ان کو عموماً تین ادوار میں تقسیم کیا جاتا ہے اور ان میں ایک اہم دور وہ ہے جس میں عیسائی مشنری اتنی سرگرم تھی کہ اس کے ذریعے لاطینی مذہبی مصطلحات کثیر تعداد میں انگلش میں آئیں۔ مثلاً alms، guilt، baptist، altar، pope، monk، aposhe، abbes اور بہت سی دوسری اصطلاحات۔ گویا مذہب زبان پر گہرے اثرات کا اور کثیر تعداد میں اقتراض (Borrowing) کا سبب بنا۔^{۲۳} جاپان میں کثیر تعداد میں چینی راہب آیا کرتے تھے۔ ان راہبوں نے مذہب کو پھیلا یا ہی ساتھ میں چینی زبان بھی جاپان میں بہت زیادہ پھیلی اور اس نے جاپانی زبان کو بہت زیادہ متاثر کیا۔ تو اس طرح جو راہب جاپان سے دوسرے ممالک یا براعظم ایشیا کے کسی حصہ میں گئے وہاں انہوں نے جاپانی کو متعارف کروایا۔^{۲۴}

۴- تجارت

تجارت سے زبانوں کو خلط ملط ہونے کا بہترین موقعہ ملتا ہے کیونکہ تجارتی روابط میں مختلف اقوام کو ایک دوسرے سے بات چیت اور معاملات طے کرنے کے لیے لازماً ایک دوسرے کی زبان بولنی پڑتی ہے۔ پھر کئی مصنوعات ایک قوم خود تیار نہیں کرتی بلکہ ان کو کسی دوسری قوم سے لیتی ہے یا کچھ چیزیں ایسی ہیں جو کسی علاقہ میں پیدا ہوتی ہیں اور کسی میں نہیں تو جس علاقہ میں جس چیز کی پیداوار نہیں ہوتی وہ اسے کسی دوسری جگہ سے لیتے ہیں اور ساتھ ہی اس کا نام بھی لیتے ہیں۔ جن ممالک میں بھی باہم تجارتی روابط ہوں ان میں یہ صورتحال ضرور ہوتی ہے کہ ایشیا کے نام بھی لیے جاتے ہیں۔^{۲۵} سو دنیا کی متعدد زبانوں میں تکنیکی، عسکری، تجارتی اصطلاحات، جانوروں، اشیائے خوردونوش کے نام، پودوں کے نام وغیرہ

مستعار لیے جانے کے واضح دلائل ملتے ہیں ۲۶۔ اور جو دنیا کی بہت سی زبانوں میں بیک وقت شامل ہو چکے ہیں ۲۷۔ مثلاً قدیم عہد میں یونانیوں نے تجارت کے ذریعے اپنی تہذیب و ثقافت اور مذہب کے ساتھ زبان کو بھی اس حد تک پھیلا دیا کہ تمام مشرق وسطیٰ میں یونانی ہی بولی جانے لگی ۲۸۔

بین الاقوامی تجارت ایک ایسا عمل ہے جس کے سبب مضبوط معیشت کے حامل ملکوں کے لوگ بھی دنیا کی دیگر زبانوں پر عبور حاصل کرنے پر مجبور ہو جاتے ہیں تاکہ اپنے معاملات طے کر سکیں اور پھر دوسری زبانیں جن سے ان کو واسطہ پڑتا ہے کسی نہ کسی حد تک ان کی اپنی زبان پر اثر انداز ہونے لگتی ہیں مثلاً جاپان جیسے ملک کے تاجر بھی اقوام عالم سے تجارتی معاملات کے لیے ان کی زبانیں عربی ہسپانوی، انگلش اور دیگر زبانیں سیکھتے ہیں۔ ۲۹۔

فینیقی جو قدیم عالمی تاجر تھے، دنیا کے ہر ملک سے ان کی تجارت ہوتی تھی، انہی کے ایجاد کردہ حروف ابجد کو اہل یونان نے اپنایا اور رفتہ رفتہ ساری دنیا نے ۳۰، یہ جہاں بھی تجارت کے لیے جاتے وہاں کی زبان سیکھتے وہاں کے لوگوں میں گھل مل جاتے، اور پھر دوسرے ممالک میں اس زبان کو پھیلاتے۔ یوں انہوں نے دنیا کے تقریباً ہر ملک کو باہم متعارف کرایا اور زبانوں کو ملا جلا دیا۔ ۳۱۔ اسی طرح عرب، جو بین الاقوامی تجارت کے مابین ایک پل تھا خود اہل عرب بھی تجارت تھے، کی زبان میں فارسی، چینی، ترکی، ہندی، حبشی، یونانی، رومی، عبرانی، افریقی، مصری یعنی دنیا کی ہر زبان کے الفاظ موجود ہیں مثلاً بصری جو عرب کا معروف بازار تھا اور دنیا کے مختلف ممالک کے تاجر کی ملاقات کا مرکز تھا، یہاں کی زبان دنیا کی سب زبانوں کا ایک ملغوبہ بن چکی تھی اور یہاں دنیا کی ہر زبان کو سنا، سمجھا جاتا تھا۔ اسی طرح عکاظ کا بازار عرب کے تمام لہجات اور دنیا کی سب زبانوں کا ایک مرکز تھا۔ ۳۲۔

۵۔ کسی علاقہ میں کسی دوسری حکومت (بیرونی طاقت) کا زیادہ اثر و رسوخ ہونا کسی علاقے میں کسی بیرونی طاقت یا حکومت کی اجارہ داری اور زیادہ اثر و رسوخ بھی زبان پر اثر انداز ہوتا ہے مثلاً جزیرہ و عرب میں حیرہ کا فارسی شہر حکومت سے منسلک اور ان کے زیر اثر تھا۔ لہذا حیرہ کے عرب فارسی زبان کو عرب میں متعارف کروانے اور اسے رائج کرنے کا اہم سبب بنے۔ اسی طرح بنوغسان حکومت روم سے منسلک تھے۔ وہ لاطینی زبان کو

عرب میں رائج کرنے کا ذریعہ ثابت ہوئے۔ تدمر میں یونانی زبان کا استعمال بھی روم کے ذریعے ہوا۔ ۳۳ مصر میں سکندر یہ کی بنیاد سکندر نے رکھی اور اس کے بعد یہاں یونانی زبان اس حد تک رائج ہوئی کہ مقامی یہود نے عبرانی کو چھوڑ کر یونانی کو مکمل طور پر اپنالیا اور اپنا سارا ادب یونانی میں ترجمہ کرنے لگے۔ ۳۴ حتیٰ کہ ان کی اگلی نسل تک تالمود اور تمام مذہبی معلومات عبرانی کے بجائے یونانی کے ذریعے پہنچیں۔ ۳۵

۴۔ جغرافیائی قرب:

کوئی سی دو زبانیں جو ایک دوسرے کے پڑوس میں بولی جاتی ہوں، ایک دوسرے کو لازماً متاثر کرتی ہیں۔ ۳۶ دونوں میں اخذ و عطا کا عمل ضرور ہوتا ہے۔ جیسے عربی زبان فارسی، لاطینی اور حبشی سے ہمسائیگی کے تعلقات رکھتی تھی۔ عرب کے شعراء رومی و فارسی درباروں سے وابستہ تھے اور پھر عوام کے باہم آزادانہ میل جول کے نتیجے میں عربی ان تینوں زبانوں کے بہت سے الفاظ اپنے اندر سمو چکی ہے۔

گویا کسی بھی سبب سے جب کوئی زبان کسی دوسرے زبان سے ملتی ہے تو دونوں پر اس میل جول کے گہرے اثرات پڑتے ہیں۔ دونوں ایک دوسرے سے لفظ دیتی اور لیتی ہیں اور جتنے قدیم یہ تعلقات ہوتے جائیں اتنے ہی دونوں زبانوں پر ایک دوسری کے اثرات بڑھتے چلے جاتے ہیں۔ ۳۷

اخذ و عطا کا یہ عمل دو انداز میں ہوتا ہے:

۱۔ کسی بھی قسم کے رابطے کے نتیجے میں ایک زبان دوسری زبان پر غالب آجاتی ہے مثلاً جب کسی ایک زبان کے بولنے والے زیادہ ہوں لیکن ایسا غلبہ صدیوں میں ہی ہو پاتا ہے، اور اس طویل عرصہ کے بعد بھی اس زبان میں بہت سے الفاظ و اصطلاحات مغلوب زبان کی جانب سے شامل ہو جاتی ہیں۔ مثلاً بلغاریوں کو سلاویوں سے واسطہ پڑا تو ان کی زبان زوال پذیر ہو گئی۔ بعض اوقات کوئی زبان حضارت و ثقافت اور ذخیرہ الفاظ کے حوالے سے زیادہ بھرپور اور وسیع ہوتی ہے لہذا اس کی فتح ہو جاتی ہے جیسے لاطینی پر یونانی کا غلبہ اور عربی زبان کا دیگر تمام سامی زبانوں پر غلبہ ۳۸ اور بعض اوقات ایک زبان اپنی تراکیب، ذخیرہ الفاظ، اسلوب و آہنگ میں بہت عمدہ اور فصیح ہونے کے سبب دوسری پر غالب آجاتی

ہے۔ اس زبان کے بولنے والوں کی حضارت اور تمدنی پس منظر بھی اس زبان کے غلبہ میں مُمد و معاون ثابت ہوتا ہے جیسے یونانی زبان کی فتح ۳۹۔

۲- دوسری صورت یہ ہے کہ زبانوں میں باہمی اختلاط کے نتیجے میں اخذ و عطا کا عمل تو ہوتا ہے لیکن کوئی زبان غالب نہیں آتی بلکہ دو یا زائد زبانیں ساتھ ساتھ چلتی رہتی ہیں۔ اس صورتحال کو Bilingualism یا Multilingualism کہا جاتا ہے یعنی کئی زبانوں کا بیک وقت استعمال ہے جیسے کہ یونانی زبان لاطینی پر غالب تو آگئی، اس میں گھل مل گئی پر اسے بالکل ختم نہیں کر سکی۔ اسی طرح جرمنی لاطینی کے ساتھ ساتھ چلتی رہی۔ اسی طرح عربی زبان نے ایران میں اہم مقام تو حاصل کر لیا، لیکن فارسی مکمل طور پر ختم نہیں ہوئی بلکہ آج ہم دیکھتے ہیں کہ علم و ادب اور عام استعمال کی زبان اب بھی فارسی ہی ہے۔ یعنی دونوں زبانیں ساتھ ساتھ چلتی رہیں۔ اندلس کی اپنی زبان عربی کے آنے اور رائج ہونے کے بعد بھی باقی رہی۔ ہندوستان میں انگلش وسیع پیمانے پر استعمال ہوتی رہی پر ہندی زبانوں پر غالب نہیں آسکی۔ لیکن اہم بات یہ ہے کہ اس صورت میں بھی زبانیں ایک دوسرے سے مفردات، اسلوب، آداب، کلمات، الفاظ سب کچھ لیتی ہیں اور ایک دوسرے پر گہرے اثرات چھوڑتی ہیں۔ چنانچہ عربی و فارسی میں کثیر تعداد میں ایک دوسرے سے مستعار لیے ہوئے الفاظ کا وجود اسی پر دلالت کرتا ہے۔ اور اسی طرح ترکی زبان میں کثیر تعداد میں عربی کے الفاظ پائے جاتے ہیں حالانکہ ترک حکومت نے ترکی کو ہی رائج کیا لیکن عربی کا اثر بہر حال بہت قوی رہا ہے۔ مندرجہ بالا صورتحال میں اقتراض کا عمل بہت قوی اور مستقل ہوتا ہے ۴۲۔

بہر صورت دو یا متعدد مختلف زبانیں بولنے والے افراد کے مابین کسی بھی قسم کا رابطہ ہوا ان کی زبان کو ضرور متاثر کرتا ہے اور اس میں یہ بات بہت اہم ہے کہ خواہ ایک زبان دوسری پر غالب آجائے یا دو یا متعدد زبانیں ساتھ ساتھ چلتی رہیں اور خواہ ان میں سے کوئی ایک زبان اپنے ذخیرہ الفاظ کے اعتبار سے بہت زیادہ وسیع ہو اور خود کو دوسری زبانوں سے الفاظ مستعار لینے کا محتاج نہ بھی سمجھتی ہو پھر بھی بعض چیزیں ایسی ہیں جن کے سبب زبانوں کا الفاظ مستعار لینا بہت ضروری اور لابدی امر ہے اس کے بغیر گزارا ہو ہی نہیں سکتا، مثلاً دریاؤں، شہروں، قصبات اور علاقوں کے نام، اسماء ذاتی، کسی علاقے کی نباتات اور علاقائی جانوروں

کے نام، علاقائی مصنوعات کے نام بعینہ دوسری زبانوں میں منتقل ہو جاتے ہیں مثلاً پانچویں چھٹی صدی عیسوی میں جب جرمن قبائل کا برطانیہ پر قبضہ ہوا تو انہوں نے اپنی برتری اور فاتح ہونے کے باوجود مقامی celtic لوگوں سے مقامات کے نام لیے اور ان کو اپنی زبان کا حصہ بنا لیا۔ اسی طرح انگلش میں Kangaroo اور wombat کے نام آسٹریلیا سے آئے۔ ۱۴۴۲ء تو یہ ایک ایسا امر ہے جس سے عسکری فتح کے بعد کسی علاقہ پر راج کرنے والے حکمرانوں کو بھی مفر نہیں اور وہ بھی مقامی بولی سے الفاظ مستعار لینے پر مجبور ہوتے ہیں۔

اخذ و قبول، Language borrowing کا یہ عمل دنیا کی ہر اس زبان میں ہوا جو زندہ ہے یعنی جو تہا زبانوں (Isolated Languages) کے زمرے میں شامل نہیں ہوتی اور جس کے کسی نہ کسی طرح دوسری زبانوں سے روابط رہے ہیں۔ ذیل میں اس حوالے سے ایک تجزیہ پیش کیا جا رہا ہے۔

انگلش

انگلش جس کا تعلق Germanic Languages کے گروہ سے ہے، دنیا کے ہر ملک میں کسی نہ کسی درجے پر مستعمل ہے اور بالعموم تصور کیا جاتا ہے کہ یہ اپنے ذخیرہ الفاظ کے حوالے سے بہت وسیع ہے، لیکن ایک عمیق مطالعہ سے واضح ہوتا ہے کہ borrowing کا عمل جتنا زیادہ اس زبان میں ہوا وہ شاید ہی دنیا کی کسی زبان میں ہوا ہو۔ ایک رائے کے مطابق انگلش میں اس کے اپنے الفاظ ۲۲.۶% ہیں باقی سب مستعار لیے ہوئے ہیں ۱۴۵ء تاریخی تناظر میں دیکھیں تو انگریزی متعدد مواقع پر غالب گروہ کی زبان رہی ہے، لیکن اس وقت بھی اس میں بے شمار الفاظ مغلوبہ زبانوں سے شامل ہوئے ہیں۔ مثلاً فرانسیسی، نورمنڈی اور انگلش کے باہم مقابلہ میں انگلش غالب تو آگئی لیکن اس کے ۵۰% کلمات اصلہ کی جگہ مغلوبہ نورمنڈی زبان کے الفاظ نے لے لی خاص طور پر اشیائے خورد و نوش کے حوالے سے بہت سے الفاظ مثلاً veal، beef، Mutton، وغیرہ اسی زبان سے انگلش میں آئے۔ ۱۴۶ء انگلینڈ میں اپنے ابتدائی سات سو سال میں انگلش کو رومیوں، celts، sacandivians سے بہت زیادہ روابط رکھنے پڑے اور ان تینوں کی زبانوں نے انگلش کو بے حد تبدیل کیا۔

لاطینی سے بہت زیادہ تعداد میں الفاظ انگلش میں آئے اور بہت سی loan

translations ہوئیں، کیونکہ روم سے انگلش زبان کا ایک طویل تعلق رہا ہے۔ لاطینی سے انگلش میں آنے والے الفاظ کا تعلق بنیادی طور پر فوجی، حکومتی، تجارتی اصطلاحات سے تھا، یا پھر ان اشیاء کے نام تھے جو جرمنی کے لوگوں کے لیے نئی تھیں۔ اسی طرح مقامات وغیرہ کے نام من و عن انگلش میں آئے تاہم بعض الفاظ میں صوتی تبدیلیاں واقع ہوئیں۔ اسی طرح عیسائیت کے آنے پر بہت سے الفاظ جو رومی مشنریوں کے ہاں مستعمل تھے، انگلش میں آگئے اور اسی طرح بعض الفاظ یا نظریات کو انہوں نے اپنی زبان میں ترجمہ کر لیا۔ کثیر تعداد میں مختلف علوم اور سائنس کے سبب بھی لاطینی زبان کے الفاظ انگلش میں آئے اور اسی طرح علم طب اور ادویات کے حوالے سے بہت سے درختوں اور جڑی بوٹیوں کے نام بھی بعینہ انگلش میں آگئے۔ رومی زبان سے انگلش میں آنے والے الفاظ کی مثالیں: area، exit، specimen، refrendum، ego، bonus، exera، nucleus، minimum، complex، status وغیرہ اور ان کے علاوہ بہت سے الفاظ ایسے تھے جن کو انگلش کے اسلوب میں ڈھالا (یعنی Englishized کر لیا) گیا۔ ۴۹

یونانی زبان نے بھی انگریزی پر بہت سے اثرات ڈالے ایک محتاط اندازے کے مطابق یونانی زبان کے ۱۶۴۶ لفظ انگلش میں شامل ہیں۔ یونانی الفاظ زیادہ تر انگلش میں لاطینی کے ذریعے آئے مثلاً Theatre، atom، academy، Bible، irony، Tragedy، alphabet، drama، basis، theory، پھر طب سے متعلقہ بے شمار الفاظ و اصطلاحات یونانی سے انگریزی میں آئیں مثلاً Psychology۔ ۵۰

فرانسیسی زبان سے بھی بہت سے لفظ انگلش میں آئے، بلکہ لاطینی کے بعد سب زیادہ لفظ اسی زبان سے انگلش میں آئے ہیں۔ Norman فتح سے پہلے کے معاشرتی، سیاسی تعلقات نے انگریزی پر بہت سے اثرات ڈالے انگلش نے بہت سے الفاظ مستعار بھی لیے مثلاً prestige، rent، market، Furnace) Furncis (اس کو war بنایا گیا)، werre، image، religiun، merci انگلش میں)، lamp، beast (bessete)، restaurant، menu اور بہت سے الفاظ آئے۔ ۵۱

رسوم، اداروں کے نام اور متعلقہ معلومات اور مختلف شعبہ ہائے حیات کے حوالہ سے بہت سے الفاظ Scandinavian زبان سے آئے، مثلاً husbandا یعنی husband، کئی جانوروں کے نام مثلاً Bull، جسم کے اعضاء کے نام جیسے leg، skin، Skull..... سب اسی زبان سے انگلش میں شامل ہوئے ہیں۔ ۵۲۔ تکنیکی اصطلاحات، بحری جہازوں سے متعلقہ اسماء، قانونی اداروں، جنگوں وغیرہ کے حوالے سے معلومات مثلاً bank، crooks، clip، sly، dic، cast، call... اور بہت سے لفظ۔ ایک محقق کے مطابق کم از کم ایک ہزار الفاظ اس زبان سے انگلش میں آئے۔ ۵۳۔

بہت سے لفظ dutch زبان سے انگلش میں آئے یہ زبان چونکہ Germanic گروہ سے ہے یعنی انگلش اور اس زبان کا اساسی گروہ ایک ہی تھا۔ ان دونوں کے مابین قریبی تعلقات رہے ہیں ۵۴۔ چنانچہ انگلش نے اس زبان سے بھی اقتراض کیا مثلاً moonsoom، maelstrom، baos اور دوسرے متعدد لفظ ۵۵، اسی طرح اٹلی زبان سے studio، pizza، Pilaster، Casino، Vendetta وغیرہ اور بہت سے دوسرے لفظ آئے ۵۶۔ بہت سی ایشیائی زبانوں کے لفظ بھی انگلش میں شامل ہوئے مثلاً عبرانی سے amen، ۵۷، اسی طرح اسماء ذاتی میں John، Paul، Joseph، Mary وغیرہ بھی عبرانی سے آئے ہیں۔ ۵۸۔

عربی سے algebra، saffron، admiral، cotton، alcohol..... وغیرہ انگلش میں شامل ہوئے۔ ۵۹۔ ایک محقق کے مطابق انگریزی میں ۲۰۰۰ سے زائد مادے (roots) ایسے ہیں جن کی اصل عربی ہے۔ ان میں سے کچھ لفظ تو براہ راست انگلش میں آئے اور بعض دوسری زبانوں کے ذریعے مثلاً magazine (ازمخزن)۔ کسی دوسری زبان کے ذریعے عربی سے انگلش میں آیا۔ ۶۰۔

فارسی زبان سے بھی متعدد لفظ انگلش میں آئے مثلاً check-mate کا لفظ یا اصطلاح فارسی کے شاہ مات (Shah mata) سے آئی۔ ۶۱۔ اسی طرح jasmine، diwan کے لفظ بھی فارسی کے ہیں۔ ۶۲۔ ترکی زبان سے بھی کئی لفظ انگلش میں آئے مثلاً

shish kebab، caviar، yougurt، tulip ترکی الاصل ہیں۔ ۶۳۔ ہندی زبانوں سے بھی انگریزی میں بہت سے لفظ آئے کیونکہ ان سے بھی انگلش کو بہت طویل عرصہ واسطہ پڑتا رہا مثلاً tea، typhone، shampoo کے الفاظ آئے۔ ۶۵۔ کیلفورنیا کے علاقہ میں انگلش میں ہسپانوی کے بہت سے الفاظ شامل ہوئے اور روس سے تجارت کے دوران روسی زبان کے بہت سی لفظ انگلش میں شامل ہوئے۔ ۶۶۔ ان کے علاوہ بھی بہت سے ایشیائی و افریقی زبانوں سے بہت سے الفاظ انگلش میں آئے ہیں۔ ان الفاظ کو کبھی Englishized اور کبھی Anglicized کے نام سے موسوم کیا گیا۔ ۶۷۔

متعدد مغربی محققین نے اس موضوع پر کام کیا اور ایسی مستقل کتب مرتب کیں جو انگریزی زبان کی تاریخ اور دوسری زبانوں کے اس پر اثرات کے حوالہ سے مفصل معلومات فراہم کرتی ہیں۔ مثلاً Lawrance اور Frank A Abate کے مطابق کم از کم ۹۷ زبانیں ایسی ہیں جن سے انگلش نے الفاظ مستعار لیے۔ ان دونوں نے Loan Word Index کے عنوان سے ایک ضخیم کتاب مرتب کی اور اس میں کل ۱۴۰۰۰ مستعار شدہ الفاظ جو انگلش میں شامل ہیں، پیش کیے ہیں۔ اسی طرح E.J. Brill سے شائع ہوئی، میں سن اور تاریخ وار مختلف الفاظ اور اصطلاحات، Phrases جملے وغیرہ بیان کیے گئے ہیں جو انگلش میں دوسری زبانوں سے آئے ہیں۔ Arthur G Kennedy نے اپنی کتاب Current English میں لکھا کہ انگلش میں ۱۴،۷۵۰ الفاظ دوسری زبانوں سے آئے۔ Albert C. Baugh نے A History of English Language میں تاریخی تسلسل کے ساتھ انگلش پر دوسری زبانوں کے اثرات کا جائزہ پیش کیا ہے۔ Richard M. Hogg کی مرتب کردہ The Cambridge History of English Language میں جو دو جلدوں پر مشتمل ہے بہت تفصیل سے، مختلف ادوار میں انگلش میں آنے والے دوسری زبانوں کے الفاظ و اثرات پر بحث کی گئی ہے۔ علاوہ ازیں تقریباً تمام انسائیکلو پیڈیا میں انگلش کے مقالہ میں مختلف زبانوں کے انگریزی زبان پر اثرات اور مستعار الفاظ کو زیر بحث لایا گیا ہے۔

ترکی

دو ہزار سال قدیم ترکی زبان مشرقی زبانوں کے خاندان سے ہونے کے سبب بیک وقت عربی، فارسی، یونانی، اطالوی، رومی، ہنگری، روسی، فرانسیسی، جرمن، انگریزی اور دیگر بہت سی زبانوں کے الفاظ سے بھرپور ہے۔ زرعی آلات، سبزی، جڑی بوٹیوں، ماہی گیری، تجارت

وغیرہ سے متعلقہ اصطلاحات ترکی میں یونانی زبان سے آئیں۔ اسی طرح بحیرہ اسود و بحیرہ روم کے راستے سمندری تجارت اور سمندری فوج کے سبب ترکی میں اطالوی زبان کے کئی الفاظ مثلاً tulamba، vapor، toka وغیرہ آئے۔ ترکی زبان کی تکوین میں خصوصاً سمندری تجارت کے حوالے سے اطالوی زبان کا بڑا اہم کردار ہے۔ ۶۸۔ اسی طرح آرمینی، سرب، ہسپانوی، ہنگری، فرانسیسی، جرمن وغیرہ کے بہت سے الفاظ ترکی زبان میں اپنا مستقل مقام بنا چکے ہیں ۶۹۔ تاہم عربی و فارسی دونوں زبانیں ایسی ہیں جن کے اثرات ترکی زبان پر بہت گہرے اور بہت زیادہ پڑے اور ان سے کثیر تعداد میں الفاظ مستعار لیے گئے۔ ۷۰۔ خاص طور پر عربی کا ترکی کی تکوین میں بہت زیادہ کردار ہے۔ ۷۱۔

ہنگری

ہنگری زبان میں انگریزی کے بہت سے الفاظ شامل ہیں اور انگلش نے ہنگری سے بہت سے لفظ مستعار لیے۔ ۷۲۔

جاپانی

جاپانی زبان میں بھی دوسری زندہ زبانوں کی مانند متعدد الفاظ مستعار لیے گئے تاہم سب سے زیادہ اس کا تعلق چینی زبان سے رہا ہے۔ اس کے رسم الخط یعنی طریق کتابت میں حروف و اسلوب تک چینی زبان سے مستعار لیے گئے ہیں۔ ان کا رابطہ چین سے اس حد تک تھا کہ انہوں نے کتابت و قراءت کے لیے اختیار کر لیا اور اپنا الگ انداز اپنانے کی کوئی ضرورت ہی محسوس نہ کی۔ یہ سلسلہ پانچویں صدی عیسوی میں شروع ہوا اور دنیا کی اکثر تہذیبوں کی طرح انہوں نے بھی اخذ و قبول سے کام لیتے ہوئے چینی زبان سے خوب اقتراض کیا۔ ۷۳۔ اسی طرح انگلش سے بھی بہت سے لفظ جاپانی زبان میں آئے مثلاً kohii بمعنی chimu، coffee بمعنی aisukurimu، team بمعنی icecream..... ۷۴۔

چینی زبان

عمومی تاثر یہ لیا جاتا ہے کہ چینی زبان کو کسی دوسری زبان سے واسطہ نہیں پڑا اور یہ بالکل خالص ہے جبکہ حقیقت اس کے برعکس ہے۔ چین میں کم از کم ۵۰۰ قلیتیں ایسی ہیں جن کی

زبانیں مختلف ہیں اور جنہوں نے چینی کو بہت متاثر کیا۔ ان میں کچھ گروہ ایسے بھی ہیں جو مشرقی ایشیا پر حکمران بھی رہے اس لیے ان کی زبانیں بہت اہم تھیں اور ان سے چینی زبان نے خوب اقتراض کیا۔ ۷۵

سنسکرت

سنسکرت الفاظ دنیا کی کئی دوسری زبانوں میں نظر آتے ہیں مثلاً انگلش میں، یونانی، لاطینی، سلاوی زبانوں میں، مثلاً ”متر“ کا لفظ سنسکرت کا ہے یہ لاطینی میں mater، جرمنی میں mutter، انگلش میں mother اور اس کے معنی وہی ہیں جو عربی ام کے ہیں۔ ۶۷

اسی طرح ہندوستان کی دیگر زبانوں پر بھی بیرونی زبانوں کے گہرے اثرات نظر آتے ہیں۔ مثلاً پالی زبان کی کتب جو گوتم بدھ کے حالات زندگی پر مبنی ہیں، میں ”باورو“ کا لفظ آیا ہے یہ لفظ دراصل ”بابل“ کی ہندی میں ڈھالی گئی شکل ہے۔ ۷۷

اردو

اردو پر عربی زبان، ترکی، ہندی، سنسکرت، انگلش، اور بہت سی دوسری زبانوں کے گہرے اثرات ہیں۔ مثلاً صرف عربی کو ہی لیا جائے تو اس حوالے سے ہم دیکھتے ہیں کہ اردو میں عربی کے بہت سے الفاظ مثلاً اغوا، اعناق، اسلوب، زلزلہ، زمام، صوت، عمل، ملعون... یعنی بہت سے الفاظ ملتے ہیں۔ ۸۷ دام کا لفظ درہم سے نکلا، کباب عربی کے کب سے، اسی طرح ”راج“ سے مراد پاکستان میں مزدور لی جاتی ہے اور عربی معاجم میں ہے کہ ”الراز“ رئیس البنائین ہوتا ہے یعنی معماروں کا سربراہ، اس قسم کی اور بہت سی مثالیں ملتی ہیں۔ ۹۷

عربی

دنیا کی ہر زندہ زبان کی مانند عربی زبان میں بھی یہ وسعت و خوبی پائی جاتی ہے کہ یہ دوسری زبانوں کے اچھے الفاظ کو اپنے اندر سمو لیتی ہے۔ اس میں تمام زندہ زبانوں کے الفاظ شامل ہیں۔ اخذ و قبول یہ سلسلہ جو کم از کم یعرب بن قحطان کے زمانہ سے شروع ہوا، آج بھی جاری و ساری ہے۔ ۸۰ عربی میں یہ خوبی پائی جاتی ہے کہ وہ متاثر ہوتی بھی ہے اور متاثر کرتی بھی ہے۔ خواہ اس کا رابطہ کسی دوسری زبان سے کسی بھی سبب سے ہو، اس کے متعلق یہ گمان کرنا کہ یہ اپنے ہی اعراب اور صیغوں، اشتقاق وغیرہ میں مقصور ہے، صرف اس کی اہمیت کم

کرنے کا باعث ہے بلکہ یہ تو اس موت کا سبب بھی ثابت ہوگا کیونکہ تبادلہ اور تاثر زبانوں کی حیات کے لیے اہم اساسی قانون ہے۔ ۸۱۔

عہد جاہلیت کی عربی جو محفوظ ترین حالت میں ہم تک پہنچتی ہے، وہ عربی شاعری کی صورت، خطبات کی صورت میں ہے اور زیادہ تر زبانی ورثہ ہے۔ اس ورثہ علمی میں بے شمار معرّب اور دخیل الفاظ شامل ہیں جو اس امر کی شہادت دیتے ہیں کہ اگر عربی نے دوسری زبانوں کو بہت کچھ دیا تو ان سے بہت کچھ لیا بھی۔

گذشتہ صفحات میں زبانوں کے خلط ملط اور اقتراض الفاظ کے جتنے بھی محرکات و عوامل بیان کیے گئے ان سب کا سامنا عربی زبان کو بھی تھا۔ عسکری حملے کی صورت میں اگرچہ براہ راست نہ تھی مگر رومیوں اور فارسیوں کا عرب میں قیام ان کی طاقت کے سبب ہی تھا، انہوں نے یہاں مستقل ڈیرے ڈال رکھے تھے۔ پھر فارسی کے عربوں کے پڑوس میں ہونے کے سبب بھی تعلقات تھے۔ کُحْم و جذام کے قبائل اہل مصر و اقباط کے پڑوسی تھے۔ عرب کے ساحلی علاقوں میں ہندو بستیاں بھی تھیں جن سے اہل یمن کے قریبی تعلقات تھے۔ پھر اہل حبشہ سے قریبی روابط تھے۔ ۸۲۔ ان سب سے بڑا سبب اختلاط تجارت تھی جس نے عربوں کو ساری دنیا سے جوڑ رکھا تھا۔ ان سب عوامل کے پیش نظر عربی زبان میں ان سب زبانوں کے الفاظ آگئے۔ سریانی، عبرانی، یونانی، رومی، بُبطی، حبشی، ہندی، فارسی، قبطی، ہر زبان کے لفظ معاجم عربیہ کا حصہ ہیں۔ ۸۳۔ چنانچہ ملبوسات اور اشیائے خورد و نوش کے نام فارسی سے، مصطلحات دینی حبشی اور عبرانی و سریانی سے، خوشبوؤں مصالحوں کے نام ہندی (ہندوستان کی متعدد زبانوں) سے اور تجارتی اصطلاحات بھی ہندی سے، اور اسی طرح قبطی اور بعض دیگر زبانوں سے الفاظ مستعار لے کر عربی میں شامل کیے گئے۔ ۸۴۔ یوں عربی وسیع تر ہوتی گئی اس کا مجتم زرخیز ہوتا چلا گیا۔ آج بھی یہ سلسلہ جاری و ساری ہے نئی نئی مصطلحات، نئے اسماء و اعلام عربی میں اپنا راستہ اور مقام پارہے ہیں۔

بروشسکی زبان

پہلے ان چند زبانوں پر دوسری زبانوں کے اثرات کا تذکرہ کیا گیا جو زندہ زبانیں ہیں، اب محض مثال کے طور پر ایک تنہا (isolated) زبان پر دوسری زبانوں کے اثرات کا جائزہ پیش کیا جا رہا ہے:

بروشسکی زبان پاکستان کے شمالی علاقہ جات، وادی ہنزہ، نگر اور یاسین میں بولی جاتی ہے۔ گلگت کے گرد و نواح میں بھی یہ زبان بولنے والے افراد موجود ہیں۔ اس زبان کے بولنے والوں کی بہت قلیل تعداد کراچی میں بھی ہے۔ انگریز محقق Lorimer نے اس کی اصل جاننے کی بھرپور کوشش کی مگر وہ کسی ایسے گروہ کا پتہ چلانے میں ناکام رہا جس کے ساتھ اس زبان کو منسلک کیا جاسکے۔ ۸۵۔ اس زبان پر متعدد زبانوں کے اثرات نظر آتے ہیں مثلاً بروشسکی میں ایک لفظ ایلیننس ہے۔ یہ عبرانی زبان کے نیل اور کنس بمعنی خدا کی عبادت سے ماخوذ ہے۔ عربی زبان میں کئی، ہلاً اور جھل اسم فعل بمعنی ”جلدی کرو“ کے آتا ہے، مثلاً اذان بھی آتا ہے جی علی الفلاح (آؤ نماز کی طرف) ہے اسی طرح بروشسکی زبان میں جی اے (جلدی کر) کا لفظ مستعمل ہے۔ اسی طرح عربی میں ہلال کے معنی ”نیا چاند“ کے ہیں اور بروشسکی میں ”کنواری، دوشیزہ“ کے لیے ہلال کا لفظ استعمال ہوتا ہے۔ بروشسکی کے گنتی نظام میں فرانسیسی اور جاپانی سے مماثلت پائی جاتی ہے۔ اس کے اسماء ذاتی میں ہنگری زبان کے بہت سے اسماء شامل ہیں۔ ۸۶۔

گزشتہ صفحات میں پیش کردہ مواد سے ثابت ہوتا ہے کہ زبانوں کا اختلاط لازمی طور پر ایک دوسرے پر گہرے اثرات مرتب کرتا ہے اور زبانوں میں تغیر آتا رہتا ہے۔ وقت کے ساتھ ساتھ زبانیں ایک دوسرے سے الفاظ لے کر اندر سموتی رہتی ہیں اپنے قالب میں ڈھالتی رہتی ہیں۔ پھر وقت کے ساتھ ساتھ وہ الفاظ جو فصیح اور بہت عمدہ ہوں، اس زبان کے ادب کا حصہ بھی بن جاتے ہیں اور اسی کے الفاظ قرار پاتے ہیں۔ کوئی بھی زندہ زبان، کوئی عالمی زبان بالکل خالص رہ ہی نہیں سکتی۔

لہذا کسی زبان کے ادب میں پائے جانے والے کسی دوسری زبان کے الفاظ اس زبان کے نقص پر نہیں بلکہ اس کی وسعت اور اس میں موجود زندہ زبان ہونے کی خاصیت پر دلالت کرتے ہیں اور اس اعتبار سے عربی زبان بلاشبہ دنیا کی سب سے وسیع اور زندہ و جاوید زبان ہے۔

حواشی

- 1- Ronald Wardbaugh, Language Competition, p.1
- ٢- نورالدین صمود، "المعرب والدخیل ضروریان لازدهار اللغة" در اللسان العربی، ج: ١٢، جزو: ١، ص: ١٢٤
- 3- Ronald Wardbaugh, Language Competition, P:14-15.
- 4- C.K. Ogden, The History of Civilization and Languages, P:280.
- 5- M.H. Bakalla, Arabic Culture through its Language and Literature, P:66
- 6- The Cambridge Ancient History, V:I, Part: I, P:127.
- 7- Dell Hymes, Language in Culture and Society, P:496-97; Leonard Bloom Field, Language, P:444.
- 8- April M.S. Memalon, Understanding Language Change, P:200.
- 9- M.H. Bakalla, Arabic Culture through Language and literature, P:66.
- 10- Terence Ogdin, Language Transfer, P:6-8.
- ١١- عبدالواحد الوانی، علم اللغة، ص: ١٩٩-
- ١٢- ہیروڈوٹس، دنیا کی قدیم ترین تاریخ، ت: یاسر جواد، ص: ٥٠٩
- ١٣- محمد کرد علی، الاسلام والحضارة العربية، ج: ١، ص: ١٨٢؛ داؤد الحلی "الالفاظ المغولیة فی اللغة العربية" در مجله مجمع العلمی العراقی، ١٩٩٥، ج: ١، ص: ٣٤٦؛ Cyril Bailey: 33-1-P, The Legacy of Rome,
- 14- R.M. Hogg, The Cambridge History of English Language, V.I, P:316-318.
- ١٥- "Tunis" در Encyclopaedia Americana
- 16- "History" by Toynbee in The Legacy of Greece. by Richard Living Stone, P:304-305.

- 17- D Lacy O Leary, How Greek Science Passed to Arabs, p:28
- 18- Dick Leith, A Social History of English, p:13.
- 20- M.H. Bakalla, Arabic Culture through its Language and Literature, P:67.
- ۲۱- محمد کرد علی، الاسلام والحضارة العربية، ج:۱، ص:۱۲۳۔
- 22- Ronald Wardbaugh, Language Competition, p:9-10
- 23- R.M Hogg, The Cambridge History of English Language, V:I, p:305-306.
- 24- John Whitney, The Cambridge History of Japan, P:312.
- 25- April M.S. Memlan, Understanding Language Change, P:201
- ۲۶- وائی، فقه اللغة، ص:۲۰۰
- 27- Ardian Akmajian, and others, Linguistics, p:321-322.
- 28- "Greek" in International Encyclopaedia of Linguistics.
- 29- Ronald Wardbaugh, Language Competition, p:11
- ۳۰- ایڈولف بالم، تاریخ یونان قدیم، ت: ہارون خان شیروانی، ج:۴، ص:۱۴
- ۳۱- ہنری لائمنس الیبیسوی، المذاکرات الجغرافية في الاقطار السورية، ص:۲۱-۲۴
- ۳۲- سعید الافغانی، اسواق العرب في الجاهلية والاسلام، ص:۲۴۳، ۳۱۳، ۳۱۴-۳۱۴۔
- ۳۳- احمد امین، فخر الاسلام، ج:۱، ص:۷؛ Carl Brocklman، History of Islamic People، ص:۷۔
- 34- Daniel Jermy Silver, A History of Judaism, p:177-178.
- 35- Abram Leon Sacher, A History of the Jews, p:108.
- 36- G. N. Reddy, "Dravidian Linguistics and Cultural Links", in Profile of Indian Languages, P:45.
- 37- "Japanese and the Altaic Languages" in Japan: An Illustrated Encyclopedia.

- ٣٨- وافی، اللغة والمجتمع، ص: ١٨٢-١٨٥۔
- 39- Dell Hymes, Language in Culture and Society, P:496-497.
- 40- "Bilingualism" in Oxford Illustrated Encyclopedia.
- ٣١- وافی، علم اللغة، ص: ١٨٣-١٩٠۔
- ٣٢- عبدالعزیز بشری، "كفاح اللغة العربية في سبيل الحياة والنقو ذی"، در الصلال، نومبر ١٩٣٦، ص: ٣۔
- 42- April M.S., Understanding Language Change, P:201.
- 43- R.M. Hogg, The Cambridge History..., V.I, P:317-318.
- 44- R.M. Dixon, The Rise and Fall of Languages, P:24
- 45- "English Language" in Encyclopedia Britannica.
- ٣٦- وافی، علم اللغة، ص: ١٨٦۔
- 47- Albert C. Baugh, A History of English Language, P:72.
- 48- Arthur G. Kennedy, Current English, P:99
- 49- Richard M. Hogg, The Cambridge History of English Language, V.I, P:300.
- C.L. Wrenn, The English Language, P:57.
- A Dictionary of Foreign Words and Phrases, P:376-381; "English" in Collier's Encyclopedia; Cyril Bailey, Legacy of Rome, P:380.
- ابراہیم انیس، اللغة بين القومية والعالمية، ص: ٢٩٢۔
- 50- Arthur G. Kennedy, Current English, P:99; A Dictionary of Foreign Words and Phrases, P:381-282.
- 51- R.M. Hogg, The Cambridge History ---, V.I, P:336, V.2, P:423-432; "English" in Collier's Encyclopedia; Cyril Bailey, Legacy of the Rome, P:358.
- ابراہیم انیس، اللغة بين القوميه والعالمية، ص: ٢٩٣۔

- 52- R.M. Hogg, The Cambridge History..., V.I, P:320.
- 53- C.L. Wrenn, The English Language, P:62-87.
- ۵۴۔ ایضاً، ص: ۶۸۔
- 55- A Dictionary of Foreign Words and Phrases in English, P:387.
- ۵۶۔ ایضاً، ص: ۳۸۲-۳۸۳۔
- 57- Kenneth Katzner, The Languages of the World, P:163.
- 58- P.K. Hittie, History of Syria, P:223.
- 59- C.L.Wrenn, The English Language, P:73.
- 60- M.H. Bakalla, Arabic Culture through its Language and Literature, P:68.
- 61- C.L. Wrenn, The English Language, P:40
- 62- Arthur G. Kennedy, Current English, P:99
- 63- Kenneth Katzner, The Languages of the World, P:167.
- 64- C.L. Wrenn, The English Language, P:79.
- 65- A Dictionary of Foreign Words in English, P:387.
- 66- "Indian Languages - American" in Academic American Encyclopedia.
- 67- A Dictionary of Foreign Words and Phrases, P: 369-389.
- ۶۸۔ العفید ابراہیم الفحام، ”الالفاظ الاجنبیہ فی لغة الصیاد بن والملاحین بالاسکندریہ واصولها اللغویة“ در اللسان العربی، ج: ۱۳، ص: ۹۵۔
- ۶۹۔ عابدہ حنیف، ”ترکی زبان میں غیر ملکی الفاظ کا تاریخی پس منظر“ در مجلہ دریافت، Num1، شماره: ۳، ص: ۵۴۵-۵۵۴۔
- ۷۰۔ ابراہیم صبری، ”حول تأثیر العربیة والفارسیة فی تکوین اللغة التركیة“ ج: ۳، ص: ۱۰۹-۱۱۴۔

- 72- Arthur H. Whitney, Colloquial Hungarian, P:254.
- 73- The Cambridge History of Japan, Ed. by John Whitney and Others., P:459-462.
- 74- Tom M. Arthur, The English Language, P:26-29.
- 75- "Chinese" in International Encyclopedia of Linguistics Ed. by William Bright; Neol Bernard and others, The Origins of Chinese Civilization, P:439-440.

- ۷۶- مانوراما، الہند شعبہا وارضہا، ص:۵۱۔
- اس میں مصنف نے تفصیل سے ان الفاظ کا ذکر کیا ہے جو جاپانی سے دوسری زبانوں میں گئے اور دوسری زبانوں سے جاپانی میں آئے۔
- ۷۷- ”سنسکرت“، در اردو دائرہ معارف اسلامیہ
- ۷۸- د. سمیر عبدالحمید ابراہیم، معجم الالفاظ العربیة فی اللغة الاردیة، (پوری کتاب میں وہ الفاظ پیش کیے گئے جو عربی سے اردو میں آئے ہیں)
- ۷۹- الندوی، ابوالحسن علی، المسلمون فی الہند، ص:۱۰۸
- ۸۰- عبدالقادر المغربی، الاشتقاق والتعریب، ص:۱۰۸
- ۸۱- صحیحی صالح، دراسات فی فقه اللغة، ص:۳۶۶-۳۶۸
- ۸۲- عبدالحمید سلقانی، مصادر اللغة، ص:۵؛ تاریخ العربی، ج:۱، ص:۵۱-۵۲؛ تاریخ الجاہلیة، ص:۳۷-۵۰؛ محمد المبارک، فقه اللغة وخصائص العربیة، ص:۳۹۳۔
- ۸۳- ادی شیر، الالفاظ الفارسیة المعربیة، ص:۳
- ۸۴- مثلاً دیکھیے، احمد بن عیسیٰ، التہذیب فی اصول التعریب، ص:۱۰۰ و ما بعد؛ ادی شہر، الالفاظ الفارسیہ المعربیہ، سعدی غناوی، المعجم المفصل فی المغرب والدخیل؛ المغربی، الاشتقاق والتعریب؛ الجوالقی ابو منظور موصوب بن احمد، المغرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم؛ خفاجی شہاب الدین، شفاء الغلیل فیما فی کلام العرب من

الدخيل، جرجى زيدان، تاريخ اللغة العربية؛ هنرى كوس الألس، فرائد اللغة؛ دف. ابراهيم، القول الاصيل فيما فى العربية من الدخيل، ص ۶-۱۲۔

85- David Crystal, The Cambridge Encyclopedia of Language, P:127.

۸۶- سيد خالد جامعى اور عمر حميد هاشمى، ”بروشسكى زبان: بعض اهم مباحث استعمار كے ہاتھوں زبانوں كے قتل عام“، در خيرين، مرتب: سيد خالد جامعى، غير مطبوعه كتب نمبر: ۳۰، ص: ۸-۱۵۔

كتابات

- ۱- ابراهيم انيس، اللغة بين القومية والعالمية، دارالمعارف مصر، س ن.
- ۲- احمد بن عيسى، التهذيب فى اصول التعريب، مطبعة مصر، قاهره، طبع اول، ۱۹۲۳۔
- ۳- ادى شير، الالفاظ الفارسية المعربة، المكتبة الكاثوليكية، بيروت ۱۹۰۸ء۔
- ۴- ايډولف هالم، تاريخ يونان قديم، ت: هارون خان شيرانى، كراچى، س ن۔
- ۵- جرجى زيدان، تاريخ اللغة العربية، مطبعة الهلال مصر، ۱۹۰۴ء
- ۶- جو اليقى ابو منصور موهوب بن احمد، المعرب بن الكلام الاعجمى على حروف المعجم، تهران ۱۹۶۶ء۔
- ۷- خفاجى شهاب الدين، شفاء الغليل فيما فى كلام العرب من الدخيل، مطبعة السعادة، طبع اول، ۱۳۲۵ھ۔
- ۸- دريافت، (مجله) NUML، اسلام آباد۔
- ۹- سعدى غناوى، المعجم المفصل فى المعرب والدخيل، دارالكتب العلمية، طبع اول، ۲۰۰۴۔
- ۱۰- سعيد الافغانى، اسواق العرب فى الجاهلية، س ن۔
- ۱۱- سمير عبدالحميد ابراهيم، معجم الالفاظ العربية فى اللغة الأردية، سعودية ۱۳۱۵ھ۔
- ۱۲- سيد خالد جامعى وعمر حميد هاشمى، خيرين، غير مطبوعه كتب نمبر ۳۵۔
- ۱۳- صالح احمد العلى، محاضرات فى تاريخ العرب، مطبعة الارشاد، طبع ثالث، ۱۹۶۹ء۔
- ۱۴- صحى صالح، دراسات فى فقه اللغة، منشورات المكتبة الاهلية، بيروت س ن۔
- ۱۵- عمر فروخ، تاريخ الجاهلية، دارالعلم للملادين، بيروت ۱۹۲۴ء۔
- ۱۶- عبدالحميد السلطانى، مصادر اللغة، عمارة الشؤون المكتبات جامعيه رياض ۱۹۸۰ء۔

- ١٧- مانو راما مودان، الهند شعبها وارضها، ت: محمد عبدالفتاح ابراهيم، مكتبة النهضة المصرية، ١٩٦٣ء-
- ١٨- محمد المبارك، فقه اللغة وخصائص العربية، طبع ثالث، دارالفكر بيروت ١٩٦٨ء-
- ١٨- مجلّة كلية الآداب، مطبعة التجاربه الاسكندريه، ١٩٣٢ء-
- ١٩- مجلّة مجمع العلمى العراقى، عراق ١٩٩٩ء-
- ٢٠- محمد كردعلى، الاسلام والخصارة العربية، مكتبة النهضة المصرية قاهره، طبع: سوم ١٩٦٨ء-
- ٢١- المغزى عبدالقادر مصطفى، الاشتقاق والتعريب، مطبعه هلال مصر، ١٩٠٨ء-
- ٢٢- الندوى ابوالحسن على، المسلمون فى الهند، مكتبة دارالفح دمشق، س ن-
- ٢٣- وانى عبدالواحد، علم اللغة، المطبعه السلفيه قاهره ١٩٣٨ء
- ٢٣- ايضا، فقه اللغة، لجنة البيان العربى، طبع بنجم، ١٩٦٨ء-
- ٢٥- الهلال، اپريل ١٩٣٨ء-
- ٢٦- هنرى لامنس، المذاكرات الجغرافيه فى الاقطار السوربه، المطبعه الكاثوليكيه، بيروت ١٩١١ء-
- ٢٧- ايضا، فرائد اللغة، بيروت ١٩٠٨ء-
- ٢٨- هيرودوتس، دنيا كى قديم ترين تاريخ، ت: ياسر جواد، لاهور ٢٠٠١ء-
29. A Dictionary of Foreign Words and Phrases in Current English, A.J. Bliss, London, 1968.
30. Abram Leon Sacher, A History of the Jews, New Yark, 1972.
31. Academic American Encycopedia, Princeton, New Jersy, 1981.
32. Albert C. Baugh, A History of English Language, n.d.
33. April M.S. Memalen, Understanding Language Change, Cambridge University Press 1994.
34. Arthur G. Kenedy, Current English, Green wood Palace, 2nd ed. 1970.
35. Arthur H. Whitney, Colloquil Hungaries, London 2nd ed. 1977.

36. Ardian Akmagian and others, Linguistics, New Delhi, 2001.
37. Arun Kumars (ed), Profile of Indian Languages, Biswas Kan Pur, 1982.
38. Carl Brocklman, History of Islamic People, London, 1964.
39. C.K. Ogden, The History of Civilizations, London, n.d.
40. C.L. Wrenn, The English Language, Delhi, 1999.
41. Collier's Encyclopedia, New York, 1979.
42. Cyril Bailey, Legacy of the Rome, Oxford, 1962.
43. D. Lacy O'Leary, How Greek Science Passed to the Arabs, Routland Kegan Paul LTD 1964.
44. David Crystal, The Cambridge History of Language, Cambridge University Press, 1991.
45. Daviel Jermy Silver, A History of Judaism, New York 1963.
46. Dell Hymes, Language in Culture and Society, New York, 2nd ed. on. d.
47. Dick Leith, A Social History of English, London, 1987.
48. International Encyclopedia of Linguistics, Oxford University Press, 1992.
50. International Encyclopedia, oxford University Press, New York, 1992.
51. Japan: An Illustrated Encyclopedia, Kodansha, LTD, Tokyo, 1st ed 1993.
52. John Whitney, The Cambridge History of Japan, Cambridge University Press.
53. Kenneth Katzrer, The Languages of the World, The Guernesey Press, GB 1995.
54. Leonard Bloom Field, Language, Unwium University Press, USA.
55. M.H. Bakalla, Arabic Culture through its Language and Literature, London, 1984.

56. Neol Bernard and others, The Origing of Chinese Civilization, University of California, Berckley, 1983.
57. Oxford Illustrated Encyclopedia, Oxford University Press, Melbourne, 1992.
58. P.K. Hittie, History of Syria, n.d.
59. Richard Livingstone, The Lagacy of Greece, Oxford, 1963.
60. Ronald Ward Baugh, Language Competition, Oxford, 1st ed. 1987.
61. R.M. Hogg, The Cambridge, History of English Language, Cambridge University Press, London, 1994.
62. R.M. Dixon, The Rise and Fall of Languages, n.d.
63. Terenee Ogden, Language Transfer, Cambridge University Press, New York, 1st ed. 1989.
64. The Cambridge Ancient History, Cambridge University Press, 1994.
65. Tom M. Arthur, The English Language, Cambridge University Press, New York, 1992.



Majallah Tahqiq
Research Journal of
the Faculty of Oriental Learning
Vol: 32, Sr.No.82, 2011, pp 05 – 12

مجله تحقیق
مجله کلیه علوم شرقیه
جلد 32 جنوری – مارچ 2011، شماره 82

Promotion of Islamic Literature in Kashmir

* Dr. Kh. Zahid Aziz

Abstract:

Kashmir remained a seat of learning for long years. Scholars from central Asia promoted the preaching of Islam in Kashmir. After the decline of Hindu dynasty, Muslim Rulers launched the first Islamic government in Kashmir. During Muslim era, not only the scholars but also the Muslim rulers promoted Islamic literature in Kashmir.

The State of Jammu & Kashmir looks like a crown on the head of Sub-continent. The state is a territory bound by Pakistan, China, Afghanistan and India. The State on the East is bounded by Chinese Tibet, and on the west is bordered by Pakistan. On the Northern side of the State is the Chinese territory while Punjab and Himachal Pradesh states of the Indian union link it with India. The borders of Jammu and Kashmir are touching Afghanistan in the north- western side. The vale of Abi-Panja, the panhandle (wakhan) of Afghanistan, separates Kashmir from central Asian (Tajikistan) states⁽¹⁾. The territory is 84,471 sq. miles with a almost twelve million people. More than seventy five percent of these people are Muslims.

* Assistant Professor, Dept. of Kashmiryat, University Oriental College, Punjab University, Lahore.

Presently the territory of the State of Jammu & Kashmir is under the control of three sovereign states i.e. India, Pakistan and China.⁽²⁾ The history of Kashmir is reckoned as one of the oldest history in the world. Different dynasties ruled over Kashmir at least five thousand years i.e. the pre-Muslim period extends to 1320. From that year to 1560 (except for an anarchic interlude between 1323 & 1338) stretches the long period of Kashmir's independence under its own Sultanate. Its decline promoted the ascendancy of the chaks, who were of northern ancestry, till 1586. Civil unrest under the chaks invited the Mughals intervention; Kashmir was the ornament to the Mughal empire from 1586 to 1752⁽³⁾. Then came Afghan rule which lasted until 1819. In the latter year, Kashmir was annexed by the Sikhs of Punjab who ravaged the land until they themselves were ousted by the British in 1846. The British handed over Jammu & Kashmir to a Dogra freebooter through a sale deed. This rule lasted till 1947.

Nestled in the Himalayan region, the fascinating state of Jammu & Kashmir has from time immemorial been a influence of various streams of culture and civilizations due to its close commercial and cultural relations with the adjoining central Asia. Kashmir remained an independent state under the control of Hindu rulers for four thousand years. During the Hindu era, the greatest conqueror Mahmud Gaznavi defeated twice at the hands of Kashmiris and fled to Gazni and never came to Kashmir, thereafter⁽⁴⁾. Kashmir had no relations with Arab countries. But after the gradual spread of Islam Hindu rulers got afraid from Arabs. After conquering Turkey and Kabul the Arabs fixed their gaze on Kashmir in the middle of the century. During the middle of this era the Arab chieftains attempted three times in 713, 724 and 754 respectively to trample Kashmir but they licked dust because of the powerful Kashmiri emperors and chivalrous soldiers⁽⁵⁾. Mahmud Gaznavi's son also attempted to conquer Kashmir but failed.

The Muslim rule was established in Kashmir without much bloodshed so was Islam spread. throughout the length and breadth of the Valley by peaceful preachings and lucid persuasions of missionaries who came from Hamdan and other parts of Persia⁽⁶⁾ With the advent of Islam and Muslims in the Kashmir valley, Turkish, Arabic and Persian languages came along with. The Kashmiri language which has developed out of Sanskrit and old Indo-Aryan language and has lately been influenced by Persian and Arabian languages. The present form of Kashmiri is written in an adapted form of Arabic script using same the letters as are used in Arabic with some added extra letters for sounds which do not occur in the Arabic language⁽⁷⁾. Kashmiri script like Arabic, Persian, Urdu or Hebrew is written from right to left. Kashmiri numerals are represented in the same form as Arabic but spoken like in Sanskrit.

Kashmir remained under the administration of Muslim rulers at least five hundred years. The first Muslim government established in Kashmir during 1339 AC. The Shahmeri Dynasty generated a number of great kings who contributed a lot for the promotion of Islamic literature in Kashmir. Sultan Shihab-ud-Din played a vital role for the promotion of Islamic literature by establishing the first Madrasa tul-Quran where the Quran and the Hadith were taught to the Muslim students⁽⁸⁾. He also established madrasas for the teaching of the Quran and the Hadith in all important villages of Kashmir. Sultan Sikandar, who is known as idol breaker in the history of Kashmir was a great Muslim king of Kashmir. Who introduced new reforms in Kashmir for the spread of Islam. The famous sufi saint syed Muhammad Hamdani also visited Kashmir during his era. Sultan Sikandar built a College near his Jami Masjid, where famous scholar Mulla Muhammad Afzal Bukhari taught Hadith to the Muslim students⁽⁹⁾. These colleges played an important role for the promotion of Islamic literature in Kashmir.

Sultan Zain-ul-Abidin was a shining star of the Shahmeri dynasty, who promoted Kashmir in all fields. Kashmir remained a seat of learning during his era. He established a number of educational institutions in Kashmir. Among them the University of Naushahra. was the most prestigious one⁽¹⁰⁾. He also established a translation bureau where books were translated from Arabic and Sanskrit into Persian and Kashmiri. During this era, an effort was made by Zain-ul-Abdin for the promotion of Islamic literature. This translation bureau translated the Bible and the Holy Quran into Kashmiri Language for the common Kashmiri people⁽¹¹⁾ because illiterate Kashmiries could easily read the Kashmiri.

After the decline of the Shahmeri dynasty, chaks became the masters of Kashmir. They ruled over Kashmir at least thirty two years. Although their rule was famous for religious prejudice and barbarism yet they established a lot of colleges for the promotion of Islamic literature in Kashmir. Among the chak kings who contributed most to the spread of Islamic education in the valley was Yousaf shah chak. During his era, Mulla Ahmed Mahr wrote a tafseer of the Holy Quran in Kashmiri Language⁽¹²⁾. All these educational institutions which imparted Islamic education were subject to the personal supervision of the kings.

Religious prejudice and atrocieties during chak period disturbed the peaceful atmosphere of Kashmir. The Mughal rulers who had already invaded Kashmir seven times but could not secure their footing. But at last in 1586 A.D. the throne of Kashmir lapsed to Akbar⁽¹³⁾. Unluckily, Kashmir came under foreign occupation twice in the history of Kashmir due to religious bigotry and chak's tyranny. During Mughal era, Kashmir not only progressed in the field of art, culture, architecture but also got fame in promoting Islamic literature in Kashmir. A number of scholars visited Kashmir from Turkistan and Iran to promote Islamic literature in Kashmir during Mughal era. During Shahjahan's period great scholar

khawaja khawan Mahmud Naqshbandi established the Madrasa-i-Khwajagan-i-Naqshbandi in khawaja Bazaar near Khanqah Naqshbandi, where imparted the education of the Quran, Hadith, Fiqa and Arabic language⁽¹⁴⁾. Mulla Haqdad of Badakhshan was the head of the Madrasa.

Mughal rulers of Kashmir paid full attention to promote Islamic education in Kashmir. For this purpose, they encouraged the scholars and great translators of that era. During this period, great scholar Abdur Rahim translated the famous work of Allamatul-ulama khawaja Saind-ud-Din from Arabic into Persian. Moreover, Zib-un-Nisa, the eldest daughter of Aurangzib Alamgir supported a lot Mulla Safi-ud-Din Ardabilli in translating the gigantic Arabic Tafsir-i-Kabir (the Great commentary) into Persian⁽¹⁵⁾ which named it after her patroness, the Zib-ut-Tafasir. Sheikh Yaqub Sarfi was a great scholar and sufi poet. He also promoted Islamic education in Kashmir. He wrote an Arabic taqriz on Faizi's Tafsir entitled Sawati-ul-ilham (the rays of inspiration)⁽¹⁶⁾. After the decline of Mughal government in Kashmir, Afghans and Sikhs became the masters of Kashmir respectively. During both periods, no attempt was taken for the promotion of Islamic education. After the decline of Sikh rulers, the British became the masters of Kashmir for eight days then they sold the valley and adjacent areas to the ruler of Jammu, Gulab Singh through Amritsar treaty. Thus Dogras became the masters of Jammu & Kashmir. They ruled over Kashmir one hundred year.

During this era, the Dogra rulers promoted education for both Muslims and non-Muslims. They established Madrasas and Pathshalas, where Moulvis and Pandits imparted education to local Muslim and Hindu boys. These institutions imparted basic religious education to the students⁽¹⁷⁾. Dogra rulers were torch-bearers of education. They also established translation departments where Moulvis helped to translate Arabic and Persian works on philosophy

and History into Sanskrit⁽¹⁸⁾. Arabic language had great importance in Dogra period. It was compulsory for the Kashmiri Muslims to learn Arabic language. For this Purpose the Dogra government opened two schools in Srinagr, one for teaching Arabic to Kashmiri Muslims and the other for teaching Sanskrit to Kashmiri Pandits. The government also began to recognize the need to encourage education among Muslims of the valley and sanctioned scholarships for Muslim boys studying in Srinagr High school, while appointing an Arabic teacher for the school⁽¹⁹⁾. Muslim scholars of Kashmir also promoted Islamic literature during Dogra period. Different Islamic scholars wrote the tafseer and translations of the Holy Quran in Kashmiri language. During the Dogra period, also appeared Molvi Yahaya's Tafseer-i-Quran and Noor-Din Qari's Masaayil, both expounding Islamic tenets and the style in which they were written gives evidence of the prose being heavily stilted and of ornate Persian diction. Molvi Yahaya also translated 30th para of the Holy Quran in Kashmiri language⁽²⁰⁾. During this era, Muslim scholars and sufis made serious attempts to promote Islamic literature in Kashmir.

Kashmir remained a seat of learning in every era. But Islamic education, literature and culture promoted especially in Shahmeri, chak, Mughal and Dogra period. The great scholars of central Asia and Kashmir contributed a lot for the promotion of Islamic literature and education in Kashmir.

REFERENCES:

1. Birdwood, lord, Two Nations and Kashmir, Robert Hall ltd. London, 1956, P.21.
2. Khan, A.R., Geography of Jammu & Kashmir, Gulshan Books, Srinagr (India), 2007, P.07
3. Encyclopaedia of Kashmir, vol. 1, Anmol Publications, New Delhi, 1985, P. 356.
4. Biscoe, Kashmir and it's Inhabitants, Shubhi publication, Delhi, 1991, P.69.
5. Muhib-ul-Hasan, Professor, Kashmir under the sultans, national book foundation, Islamabad, 1990, p. 40.
6. Bazaz, Prem Nath, The History of struggle for freedom in Kashmir, Kashmir Publishing company, New Delhi, 1995, p.49.
7. Zutshi, Chitralekha, Languages of belonging, oxford university press, 1972, p.172.
8. Sufi, G.M.D., Dr. Kasheer, vol. I, university of the Punjab, Lahore, 1948, p. 345.
9. Bazaz, Prem Nath, The History of struggle for freedom in Kashmir, Kashmir publishing company, new Delli, 1995, p. 50.
10. Wani, Nizam-ud-Din, Muslim Rule in Kashmir, Anmol publications PVT , Ltd, New Delhi, 1993, p. 247.
11. Hajni, Mohi-ud-Din, koshar Nasrich Kitab, Shalimar Art press, Srinagr, 1985, p. 45.
12. Hajni, Mohi-ud-Din, woolruk-Mular, Shalimar Art press, Srinagr, 1982, p. 128.
13. Encyclopaedia of Kashmir, vol. 1. Anmol publications, new Delhi, 1985, p. 356.
14. Sufi, G.M.D., Dr, Kasheer, vol.1. University of the Punjab, Lahore, 1948, p. 350.
15. IBID, P. 357.
16. IBID, P. 360

17. Biscoe, Tyndale, Kashmir in Sunlight and Shade, London, 1922, p. 253.
18. Sufi, G.M.D., Dr, Kasheer, vol. 2, University of the Punjab, Lahore, 1948, p. 790.
19. Zutshi, chitralekha, language of Belonging, Oxford University Press, New York, 1972, p.172.
20. Ihsanoglu, Ekmeleddin, world Bibliography of Translations of the meanings of the Holy Quran, Research center for Islamic History, Art and culture, Istanbul, 1986, p. 281.